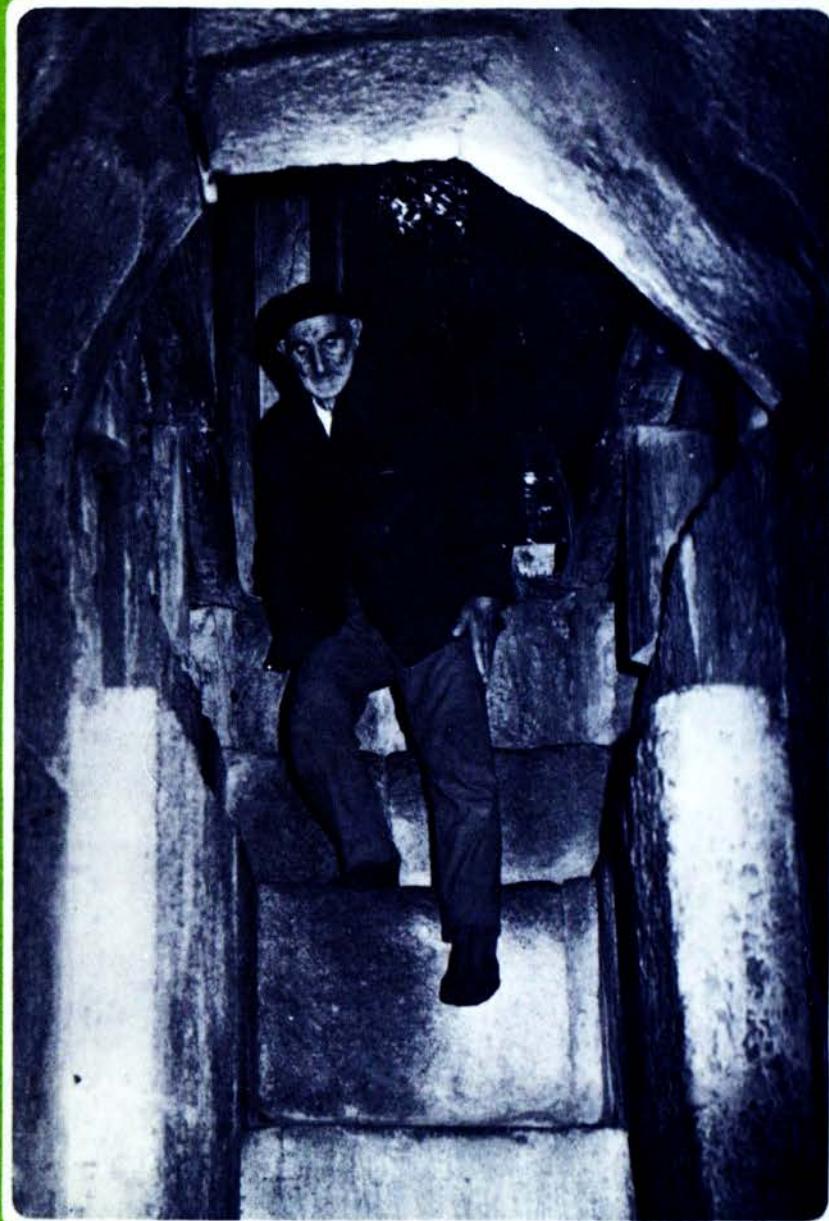
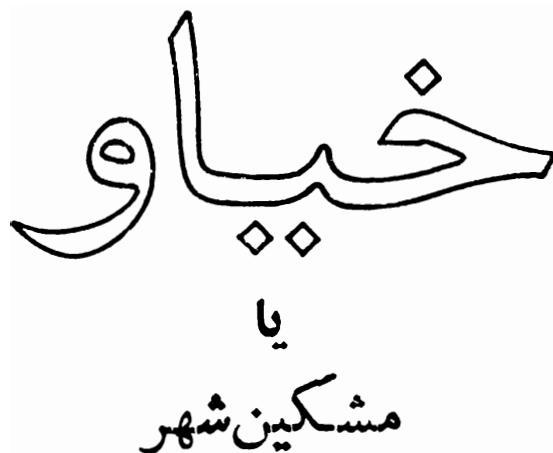


خیا و یا مشکین شهر

غلامحسین ساعدی





کعبه بیلاقات شاهسون

غلام حسین ساعدی



مؤسسه انتشارات امیر کبیر
 تهران، ۱۳۵۴



هوزن اسناد ایران

ساعدی، غلامحسین

خیاو یا مشکین شهر

چاپ اول: ۱۳۴۴

چاپ دوم: ۱۳۵۴

چاپ: چاپخانه کاویان، و چاپخانه سپهر، تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۳۵۴/۶/۱۷-۸۶۶

حق چاپ محفوظ است.

در چاپ دوم این کتاب، هیچ تغییری
داده نشده، چراکه نویسنده از
دگرگونیهای چندسال اخیر اطلاعی
نداشته تنها چهارده قطعه عکس تازه،
امتیاز این چاپ بر چاپ قبلی است.
ناشر

فهرست مطالب

صفحه ۵

فصل اول

طرحی از سیمای آبادی - موقعیت جغرافیائیش - «خیاو»
 یک معبر و یک پناهگاه - محله‌ها - زیارتکدها - و آنچه
 از قدیم به یادگار نگهداشته.

صفحه ۱۴

فصل دوم

کوچه‌ها و خانه‌ها - خانه فقرا - خانه دامداران -
 طویله‌ها و آخرورها - خانه‌های معمولی.

صفحه ۲۰

فصل سوم

طبیعت اطراف - منطقه آتشفسانی ساوالان - ساوالان
 و کوههای دیگر - آبها و چشمه‌های گرم معدنی -
 مردابها و بلندیهای مسطح - رودخانه‌های خیاو.

صفحه ۲۹

فصل چهارم

آب و هوا - بارندگی و باران‌ها - برف‌ها - سیل‌ها -
 بادها و افسانه‌هایش - یک نوع گاهشماری عامیانه -
 روزهای هفته - آب آشامیدنی - آبیاری.

صفحه ۴۱

فصل پنجم

پوشش گیاهی - نباتات وحشی - نباتات اهلی - نباتات
 بیشتر از روی سنت و عادت کشتن می‌شود - پرنده‌ها -
 شکار پرنده‌ها - شکارهای دیگر.

صفحه ۵۱

فصل ششم

بیانات اطراف خیاو - مواقع کوچ - ایل راه‌ها - مراتع

بهاره و پاییزه - حرف و سخن‌هایی درباره اسکان - عواملی که باعث اسکان طایفه‌ها می‌شود - درباره تخت قاپوهای.

صفحه ۱۶

فصل هفتم

اقمار خیاو - دهستان‌های مشکین شهر - دهاتی که به اندازه یک قصبه جمعیت دارند - دهاتی که جمعیتشان از شمار انجشتان دوست بیشتر نیست.

صفحه ۱۷

فصل هشتم

تاریخ آبادی - جماعت خیاو از کجاها جمع شده‌اند - خیاو در کتابهای جغرافی و تاریخ - خیاو کعبه بیلاقات شاهسون - شاهسون‌ها و دولت قبل از مشروطه - شاهسون‌ها و دولت مشروطه - مشروطه خواهان خیاو - خیاو در زیر ضربت ایلات - خیاو به لقب «مشکین شهر» مفتخر می‌شود.

صفحه ۹۷

فصل نهم

اشاراتی چند درباره جمعیت‌شناسی این ناحیه - آمار تقریبی جمعیت - افزایش جمعیت - وضع زناشویی و با سوادان - درباره محل تولد مردم - تعداد خانوار - محل اجتماعات مردم یا قهوه‌خانه‌ها - شرکت‌های تعاونی - و چند یادآوری.

صفحه ۱۰۵

فصل دهم

کسب و کار اهالی خیاو - اصناف - کشاورزی - دامداری - زنبورداری - مرغداری - زندگی چوپان‌ها - علوفه دام‌ها.

صفحه ۱۲۶

فصل یازدهم

بهداشت - طبابت - دردهاشان را چگونه دوا می‌کنند - درمانهای محلی - وضع عمومی تغذیه - آش‌ها - شورباها - و نان.

صفحه ۱۴۰

فصل دوازدهم

جشن و سرور - چهارشنبه‌های اسفندماه - چهارشنبه

آخر-عید-«تکم چی»-«نوروزداما»«اسمعاعیل بایرامی»-
عمر کشان - عروسی - ختنه سوران - مرگ و عزا -
تعزیه داری برای آل محمد ویاران حسین بن علی.

صفحة ۱۵۵

فصل سیزدهم

هنرهای دستی- بافتی ها - گلیم - جاجیم - فرماش -
جوراب - بندشلوار- وسایل بافتی- وسایل پشم ریسی
ورنگ آمیزی - لباس ها.

صفحة ۱۶۰

فصل چهاردهم

زبان و لهجه و نمونه ای از لغات محلی- نه بازی از
بازیهای محلی خیاو و شاهسون- ادبیات شفاهی مردم-
نمونه ای چند از «بایاتی»ها- «چوپانی»- نمونه ای از کار
شاعران محلی- ویک متل.

صفحة ۱۸۶

فصل پانزدهم

قصه قصه ها - درباره ساوالان - ماه و خورشید- سه
خواهران- قورباغه و سوسمار- لاکپشت- شبان فریبک
و کاکلی- «تانی» - لک لک.

صفحة ۱۹۲

فصل شانزدهم

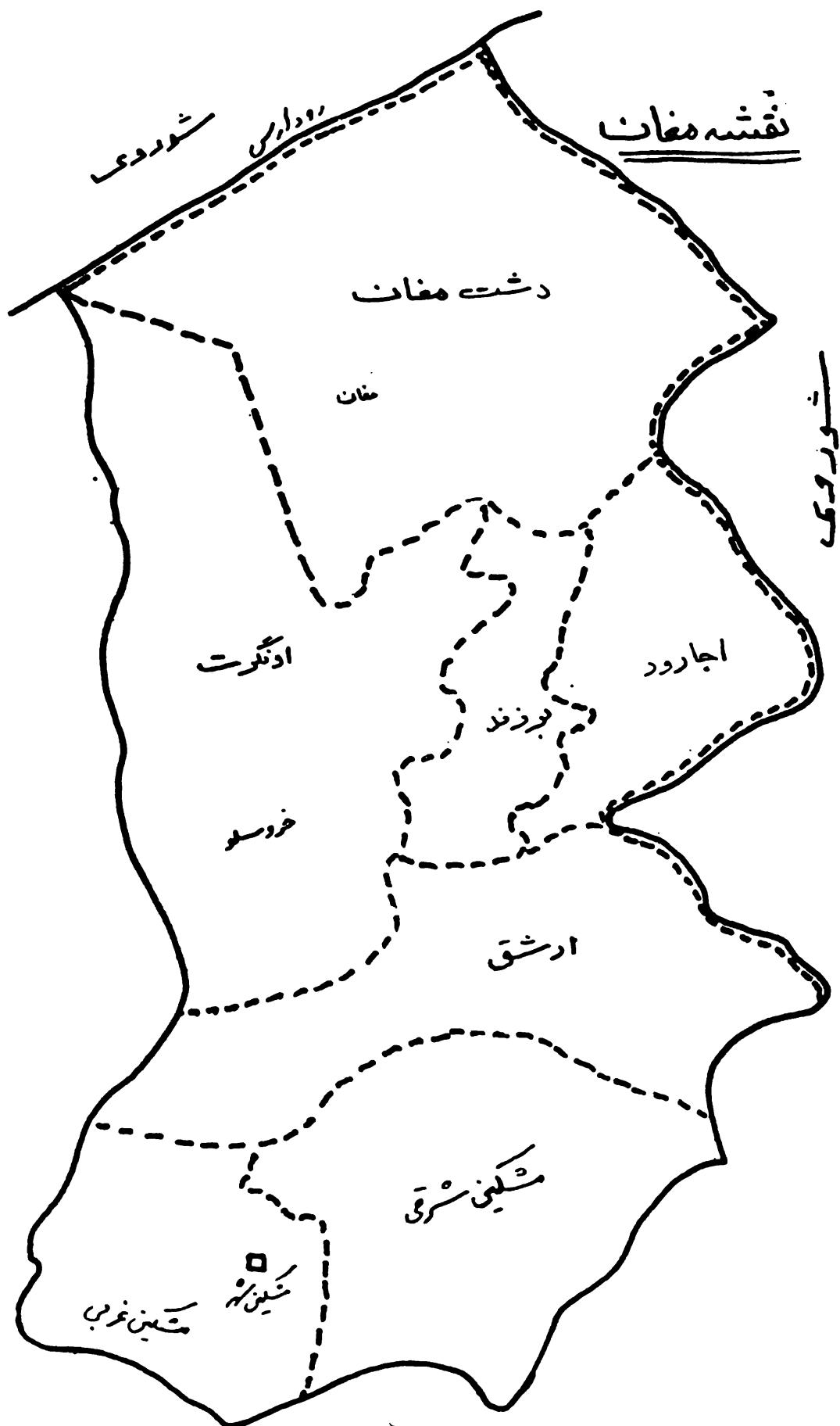
و چند خط دیگر برای ختم مقال.

صفحة ۱۹۵

فهرست راهنما

صفحة ۲۱۹

طرحها و تصویرها



طرحی از سیمای آبادی - موقعیت جغرافیائیش -
 «خیاو» یک معبر و یک پناهگاه - محله‌ها -
 زیارتکده‌ها - و آنچه که از قدیم بیاد گار نگهداشت.

خیاو یا با نام امروزیش مشکین شهر، ترکیب جالبی است از ده و شهر که در پای «ساوالان» کوه عظیم و افسانه‌ای آذربایجان افتاده. شهر گفتم، بخاطر دو خیابان عمود برهم و ادارات دولتی و مدارس و مشتی جماعت نیمه‌شهری یا بخاطر عنوان و اسم و رسمش، و ده است بخاطر وضع سکونت و کیفیت معاش و کشت و کار و یا بخاطر روح آشفته بیابانی و شیوه زندگی دهقانی.

آبادی معتبر بیلاقات شاهسون است و معتبر سوداگران و پناهگاه درمانده‌ها و پاک‌باخته‌ها. در جلگه‌ای جا گرفته که هزار و هفتصد و پنجاه متر یا به حساب دقیق‌تر ۱۶۲۵ متر از سطح دریا بلندی دارد.^۱

با دوراه مال روتسطیح شده که هم‌چون زنجیر فرسوده‌ای هر لحظه

۱) رقم اول را در کتابها نوشته‌اند و رقم آخر را دستگاه ارتفاع سنج اداره ریشه‌کنی مالاریا نشان می‌داد.

۶ خیاو یا مشکین شهر

خطر پاره شدن دارند، بین اهر واردبیل آویزان است. در صد و شصت و هشت کیلومتری شمال خاوری تبریز از راه اهر و در دویست و نود و پنج کیلومتری شمال خاوری تبریز از راه اردبیل واقع شده، به حساب نویسندهان فرهنگ جغرافیایی ارتش. فاصله اش از اهر هفتاد و دو کیلومتر و از اردبیل هشتاد و چهار کیلومتر است بیهیچ علامت و نشانه، یا سنگ کیلومتر شماری که معمولاً کنار هر کوره راه می‌توان یافت.

در نقطه‌ای افتاده که از قدیم الایام «ایالت مشکین» گفته می‌شود و امروزه دو پاره‌اش کرده‌اند: مشکین شرقی و مشکین غربی، و اگر از ارشق و برزند و اجارود و خروسلو رد شوی میرسی به دشت پربرکت و مهربانی که سال‌ها است کارش بخشش بی‌دریغ است یعنی به مغان. خیاو در مشکین غربی است ناحیه شمال شرقی آذربایجان. از شمال شرقی به خاک اردبیل، از جنوب بازهم به اردبیل و سراب و از مغرب و جنوب غربی به دهستان‌های اهر می‌رسد، همان‌که ارسبارانش خوانند. در دامنه ساو‌الان افتاده، در مسیر یکی از شاخه‌های رود «قره‌سو». طول جغرافیائیش را چهل و هفت درجه وسی دقیقه و عرض جغرافیائیش را سی و هشت درجه و بیست و چهار دقیقه حساب کرده‌اند از نصف‌النهار گرنویچ. ساعتش یک‌ربع و چهل و دو ثانیه با ساعت تهران اختلاف دارد. در کتابهای جغرافیائی قدیم جزو «تومان مشکین» حساب شده که هفت شهر داشته است^۱.

اطراف وحوالیش و مخصوصاً دامنه‌های ساو‌الان - علاوه بر دهات

۱ - تومان مشکین - در این هفت شهر است. مشکین و خیاو و انار و ارجاق و اهر و تکله و کلیبر (نזהه القلوب: تأليف حمد الله مستوفى، سال ۷۴، هجری قمری - باب سوم در ذکر بلاد آذربایجان، بخش نخست از مقاله سوم صفحه ۹۴ - چاپ دیرسیاقی - تهران).

خیاو یا مشکین شهر ۷

بی‌شماری که در هر طرف پراکنده و هر کدام قدمتی دارد به قدمت خیاو، بی‌لاقات شاهسون هاست، در بهار و تابستان، که زمین‌ها یش سبز است تاروzi که سرما و زردی و بیماری دوباره به جانشان بیافتد. از فرسودگی‌ها و چین‌های باقی مانده بر پیشانیش پیداست که در زمان‌های قدیم حتی پیش از ایامی که حمدالله مستوفی قصبه‌اش خوانده روزگار خوشی نداشته، همیشه زیر پا بوده، لگد شده، زخم خورده تا پای احتضار پیش رفته، اما دوام آورده است.

امروزه روز ساکن و بومی قدیمی خیاو معلوم نیست. نام محلات کافی است بگویید که اهل هر محل از کدام آبادی یا ده کوره و یا از کدام طایفه آمده است. هر کس که در مانده‌شده هوای مهاجرت به کله‌اش زده، دست زن و بچه را گرفته، آمده در اینجا ماندگار شده است.

خیاو قیافه شهر قهرمان یا شهر تاریخی ندارد. حالت پناهگاه را دارد برای هر دهاتی به سختی افتاده‌ای که زمزمه‌گشایشی شنیده یا برای هر شاهسونی که گوسفند و بزش را سرما تلف کرده، ترانه‌ها یش در مدح کوه‌های و صحراءها و در تعریف پرنده‌ها و گل‌ها و برکت‌ها. از خودش هیچ نمی‌گویید و بیشتر از این نظره است که عزیز و گرامیش می‌بینید. اگر دو خیابان عمود برهم نبود که شهر را چهار پاره کرده، محلات تو در تو و شلوغ و کوچه‌های دراز و پیچ در پیچ و گیج کننده‌اش را نمی‌شد به آسانی پیدا کرد.

خانه‌ها کیپ‌هم‌فرشده، کوچه‌ها باریک و تنگ، درها جور و اجور، بام‌ها همه کوتاه و پهن، از هر نظر که فکر بکنی، یک ده است بظاهر تا یک شهر. قدیمی‌ترین محله‌اش مقیم‌لو نام دارد با افلاس تمام عیار. امعاء و احساء زندگی تمام اهل محل افتاده بیرون.

رهگذر – اگر رهگذر اهل تماشا باشد – بی‌آنکه داخل خانه‌ها

۸ خیاو یا مشکین شهر

سرک بکشد زندگی همه را می‌تواند در بیرون ببینند. یک سقف و یک دوجین بچه و بندرت یک گاو مریض و بعد فقر و درماندگی. بعد از الو (عزیز علیلو) که باز هم فقر و پریشانی بر پیشانی خانه‌ها نقش بسته، با دیوارهای خشتم و خانه‌هایی که در حال از هم پاشیدن است. بچه‌ها و مریض‌ها و پیرزنان از کارافتاده‌ای که جلو آفتاب ردیف شده‌اند. قدیم‌ترین محله به روایات گوناگون همان مقیم‌لوهاست و هر قدر به طرف مرکز آبادی بیاید خانه‌ها آبادتر و محله‌ها باز تر و کوچه‌ها وسیع‌تر می‌شوند. خانه‌هایی که اطراف «منظقمالاسی» (قلعه منظم) و یا سرجاده اهر بنا می‌شود، آبادتر است و شهری‌تر. حتی خانه‌های دو سه طبقه‌هم می‌بینند با شیروانی‌های فلزی و تازه. خیابان اصلی شهر به‌رسم معهود و معمول خیابان پهلوی است در امتداد شرق و غرب افتاده، اسفالت و جدول‌بندی شده باز نجیر مغازه‌ها و مسافرخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها دکان‌هایی که عطاری و بقالی و خرازی هستند و در عین حال تجارتخانه و بنگاه‌های معاملاتی. لاشه این خیابان محکم است که زیرپای بی‌کاران و جوانانی که عصرها از زور دلتگی چاره‌ای جز قدم‌زن ندارند، دوام بیاورد. هم‌چنین زیر سم اسب‌های شاهسون که برای خرید توی شهر می‌آیند و چرخ ماشین‌های مسافربری خود آبادی یا آن‌هایی که بهاردبیل و پارس آباد مسافرمی‌برند. بهر صورت دو گاراژ مسافربری شهر هم در این خیابان است با نام‌های دهان‌پرکن «حافظ» و «سعدی». هم‌چنین بانک‌ها و کارخانه‌برق و عده‌ای از ادارات دولتی بخاطر دسترسی عموم و تردد بیشتر در این محل برای خود جا گرفته‌اند.

خیابان دیگر که عمر زیاد و درختان قد کشیده و شکل گرفته دارد، خلوت است و بی‌سر و صد اتر. محل نلاقی این دو خیابان میدانچه‌ای است محل تماشا و توقف‌گاه بی‌کارهای. حوض آبی دارد و مجسمه‌ای

۹ خیاو یا مشکین شهر

ونرده‌های فلزی. اما خیابان خاکی که گفتم در این محل دو قسمت می‌شود و دونام اکبرلو و نصرآباد پیدا می‌کند که از یک طرف به مزارع می‌رود و از طرف دیگر به یک سه راهی، و در امتدادش آبادی عرب‌لوهاست. از بالای خیابان پهلوی خیابان دیگری زده‌اند در امتداد اکبرلو و نصرآباد که می‌رسد به منبع آبی که چندین سال است نیمه تمام مانده.

بین این تقسیم‌بندی‌ها محلات و خانه‌ها پخش شده. رویهم رفته اگر خیابان‌ها را بیشتر به حساب بیاوریم، شهر تا حدودی نقشه‌منظم دارد و محلات که گفتم نام‌های جور و اجورشان این‌هاست: قره‌داغ‌لو (حاجی نوروز‌لو هم می‌گویند) – ساتلو – استاد محمد‌لو – عجم‌لو – مقیم‌لو – حسینیه – چای‌پارا – ازالو (عزیز‌علیلو) – حاجی‌علی‌اکبر‌لو – اکبر‌لو – گل‌محمد‌لو (در ویش‌لو) – منظم‌قالاسی – حسن‌داش – ارسسطو‌آباد – برق. محلات اکبر‌لو و استاد محمد‌لو و ساتلو و چای‌پارا و ارسسطو‌آباد در مقایسه با سایر محلات مرکز اصلی تراکم جمعیت آبادیست. اما اگر بخواهیم بین محلات فقیرنشین و غنی‌نشین مرزی قائل شویم^۱ موفق نخواهیم شد، زیرا^۲ که همه‌جا نسبت پراکندگی فقر در شهر چنانست که چنین تمایزی را بهم زده. بهر حال استاد محمد‌لو و اکبر‌لو گویا بالنسبه محلات اغنبیاء‌نشین است. بر عکس ازالو و مقیم‌لو و ساتلو که تراکم فراچشم‌گیر تراست بین دیگر محلات. در محوطه‌ای که امام‌زاده‌اش می‌خوانند، برجی است نشانه مقبره‌ای که صاحب مقبره مشهور است به شیخ حیدر که از نواده‌های شیخ صفی‌اردبیلی است.

خود مقبره به شکل برجی است در حال ویرانی و پاشیدگی، ریشه‌اش پوشیده و قله‌اش که گویا زمانی مزین بوده به یک گنبد طلازی^۳ بی‌سف

۱۰ خیاو یا مشکین شهر

وبی پوشش مانده، آفتاب از طلوع تا غروب داخل برج را تماشا می کند. چند پنجره و یک در قدیمی با قفل های زنگ زده و سنگین دارد. از پنجره های بی شیشه که داخل را نگاه بکنید تل خاکی می بینید روهم انباشه و درون دیوارها را فضله های کبوتر پوشانیده.

بلندی برج در حدود ۱۸/۵ متر و دور قاعده اش ۳۴/۵ متر است. بنا به روایات و نشانه هایی که مانده، از خارج با کاشی های فیروزه ای مزین بوده است و امروزه دیگر چیزی ندارد جز «الله الله» هایی که عمود برهم، هنوز سایه شان و زیبایی آرام و دلگیر شان به روی دیوارها مانده. برف و باران دارد دیوارهایش را می خورد. سردرش را با ساختمان تازه ای پوشانیده اند. معلوم نیست که کدام دست چلاق شده ای کاشی ها را گچ گرفته، چند اتاق بی ریخت با در و پنجره امروزی درست کرده که نقیبی زده اند و رفته اند پایین و رسیده اند به دلان تاریکی با هفت قبر بی نام و نشان و اسم این زیرزمینی را امامزاده گذاشته اند و درش را باز کرده اند برای شفاطلبی و زیارت. به راحتی حس می شود که آن برج و آن امامزاده به یکدیگر نمی خورند. دستی و حیله ای در کار بوده، اگر هم هزینه اش از جیب اهالی بوده، فکر نامر بوطش از شخص و طرف دیگری که چهل و چند سال پیش آمده و خوابی دیده، دکانی باز کرده که گرفته است. و اگر احتیاج به زیارت و پناهگاه بود مقبره با همان طرح و شکل اولی چه اشکالی داشت؟ مسئولین نگهداری این بنا گویا وظیفه شان را یک باره انجام داده، در تاریخ ۱۸ تیرماه ۱۳۱۱ تحت شماره ۱۸۶ آثار ملی کشور آن را به ثبت رسانده، کار را تمام کرده اند. در تمام بنا هیچ کتیبه و نوشتہ ای نیست. به نوشتہ اسماعیل دیباچ: «بنای مقبره روی پی سنگی قرار گرفته و دو طرف بدنه آن دو سردر با کتیبه های کوفی و ریحانی و حاشیه ها و مقرنس های زیبا موجود بوده که قسمت عمده آن ها ریخته و فقط مختصر

خیاو یا مشکین شهر . ۱۱

آثاری باقی مانده است.»^۱

ساختمان‌بنا و کاشی‌ها و نقوش آن را به قبل از عهد صفویه (قرن هشتم هجری) و تزئین آن را به عهد صفویه مربوط می‌دانند. تنها با غ باصفایش مانده برای خواب و استراحت خسته‌ها و حوض بزرگ و پرآبش برای لباس‌شویی زن‌ها و حجره‌های کوچک و بزرگش برای زارعینی که زمستان‌ها طلبگی می‌کنند و امامزاده تازه ساختش برای شفافی. چند سال دیگر، مطمئناً از مقبره‌ای که جلال و زیبایی خاصی داشته چیزی جز تل آجر پوسیده بجا نخواهد ماند.

زیارتگاه دیگری که باز در جنوب شهر است مسجدی است به‌اسم «جنت‌سرای» با تننه مدور و پنجره‌هایی که بعداً کار گذاشته‌اند. مسجد، ساختمان و اندرون دلچسبی ندارد. مخصوصاً که در مدخل دوباره بر می‌خورید به‌پله‌هایی شبیه پله‌های مقبره شیخ حیدر با تخته سنگ‌های کهنه و سیاه و دوباره می‌رسید به محوطه تاریک و بزرگی شبیه زیرزمین مقبره شیخ حیدر. با ستونی که سقف را نگهداشت، زیر سقف هفت قبر پهلوی هم با تعدادی چرا غفیله‌ای روی هر قبر یکی دوتا. و پارچه‌های سیاه و سبزی کشیده‌اند روی قبرها نشانه سیادت و بزرگواری به‌خواب رفته‌های آن دخمه. هیچ روزنه‌ای برای روشنایی نیست. گویی رفته‌ای توی یک قبر و سنگ‌هارا چیده‌اند تا تأمل کنی نفست بندمی‌آید و سینه‌ات سنگینی می‌کند. چند چرا غ باید روشن کرد تا قبرها را بتوان شمرد. در دیوارهارا مثل زیرزمینی شیخ حیدر سفید کاری کرده‌اند. باز بی‌هیچ زیارت‌نامه و علامت و نشانه‌ای از روزگاران گذشته.

هم‌چنین از کف مسجد چند پله می‌خورد و می‌رسد به‌اتاق چهار

۱) راهنمای تاریخی آذربایجان شرقی - تألیف: اسماعیل دیباچ - صفحات

. ۹۱ - ۹۲ - ۹۳. چاپ تبریز - اردیبهشت ماه ۱۳۳۴

۱۲ خیاو یا مشکین شهر

گوشه‌ای که دری دارد به بیرون و چند دریچه، هر کدام در زاویه و گوشه‌ای. در این مکان باز سه تا قبر است که در بین اهالی به «شاه قبری» (قبرشاه) مشهور است. روی یکی از قبرها نوشته‌اند: «قال نبی صلی الله علیه و آله، الدنیا اول لها بکاء، او سطها عناء و آخرها فناء. الراجی الى الله، احمد شاه نیک روز.»

از زیارتکده‌مانندی‌هم لازم است حرف بزنیم به‌اسم حسن داش یا حسن رشتی. قبریست در بلندی یک سکوی سنگی در محله‌ای به‌همین نام. گویا پهلوانی بوده بزن بهادر و غریب که در این ولایت مرده، خاکش کرده‌اند و به روایت دیگر خدمتکار شهید یکی از امامزاده‌هاست. طاق‌هایی دارد از تخته سنگ‌های بزرگ، درهم ریخته، دود زده و گاهی به لکه شمعی آغشته. حرمتش می‌کنند، هر چند که سپرده‌اند به‌دست باد و باران. از دو خرابه دیگر هم یاد می‌کنم به‌جهت آن که از روزگاران گذشته رنگ و بویی دارد و از ماجراهایی که بر سر این آبادی رفته است نشانه‌هایی. هر دو خرابه به‌اسم قلعه مشهورند. در کناره و بالای بلندی که مشرف است به دره رود خیاو و نشان می‌دهد که ساختمان آن‌ها به منظور دفاع و کارهای رزمی بوده است. شمالی‌را «منظمه‌ قالاسی» گویند. از برج و بارویش نشانه‌ای نمانده، جز دیوار خشتنی عظیمی که هیکل‌غول— آسایش پای در زمین فشرده، چهره عبوس دارد. داخل قلعه را تکه‌تکه کرده فروخته‌اند و خانه‌ها دارد ساخته می‌شود. این قلعه را حسن‌علی‌خان جنرال، حاکمی که در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه مأمور خیاوشده بود و قصه‌اش خواهد آمد بنا کرده است. دیوارهای این قلعه یک متر بیشتر قطر دارد و همه خشتنی است و بندرت قلوه‌سنگی در پایه‌اش پیدا می‌شود و الا چنین بی‌دوام و زود گذر نمی‌بود و باد و باران و کلنگ این چنین آسان نابودش نمی‌کرد. قلعه دیگری که هنوز شکل و سایه‌اش را

خیاو یا مشکین شهر ۱۳

نگهداشته، «کهنه قالا» (قلعه کهنه) نام دارد. محوطه بسیار بزرگی است با چهار دیوار خشتی و حجرهای کوچک کوچک آخور مانند، نشانه این که هر حجره برای مردی و اسبی ساخته شده، لابد سر بازخانه‌ای بوده باسیاق و روش آن روزگاران. در دو انتهای قلعه که باز مشرف است به دره رود خیاو، نشانه‌ای مانده از دو برج کهنه با زخم‌های گلداری که یادگار زینت‌های مفقوده است. بالای دیوار که بروی تمام دره را در تیررس خود می‌بینی. با همه پوسیدگی دیوارها و برج و باروها، هنوز ته مانده‌ای از امنیت یک پناهگاه را در آن جامی توان پیدا کرد. روایت می‌کنند که این محل سر راه نادرشاه واقع بوده که بعد از تاجگذاری آمده از خیاو رد می‌شده که در آن قلعه پیاده شده کفشه عوض کرده، آبی خورده.

بهر صورت بعد از گشت و گذار که خوب باقیافه خیاو آشنا می‌شود حس می‌کنی که این آبادی مقر بخصوصی برای خود برگزیده است. ایستاده پاهاش را بر لب پرتگاهی فشرده، پشت داده به کوههای جادویی و پر برکت و دهاده کوچک و بزرگ در وسطش گرفته‌اند و هاله‌ای شکوهمند و باورنکردنی بر جمالش بسته‌اند و کعبه کوچکی شده است برای صحرانشینان شاهسون که نیمی از عمر خود را در حاشیه خیاو می‌گذارند و به محبت و صفائش امیدها دارند.

۲

کوچه‌ها و خانه‌ها - خانهٔ فقر - خانهٔ دامداران -
طويله‌ها و آخورها - خانه‌های معمولی .

خانه‌ها جور و اجور است و فشرده پهلوی هم بی‌رعایت تناسب و نقشه‌ای. از کوچه‌ها صحبت کردم و تمام درها باز می‌شود به‌چنین راهروهای پیچ در پیچ پلکانی که گاهی به یک میدانچه صاف و مسطح می‌رسد، گاه به یک تل خاک تپه مانندی یا به‌پیچی که بر می‌خورد به‌مزروعه و خرمی یا شبیی که منتهی می‌شود به‌حاشیه رودخانه خیاو.

و اگر این دو خیابان نبود، شهر نقشہ در همی داشت بی‌هیچ نظم و ترتیبی. خانه‌ها بیشتر شان خشتی است و کهنه ساز و گاه بی در و پیکر و پناهگاهی است که گمان نمی‌کنی آدمیزاد در چنین بی‌غوله‌ای بتواند نفس بکشد. تعداد این خانه‌ها زیاد است با در چوبی یک لنگه و یا دو لنگه. همه این‌ها داخل محلات است نه کنار و بر خیابان‌ها و اگر این خانه‌ها مال دامدارها باشد که درها بسیار بزرگ است. آن چنان بزرگ که گاو و گوسفند و اسب بتوانند وارد و خارج بشود. و کمتر می‌بینید خانه‌ای را که هشتی تنگ و تاریکی داشته باشد. خانه‌های تازه ساز را باید سوا کرد که مال کارمندان و کسبه است و مال آنها بی که هوس دامداری ندارند و اگر دارند حیاط طولیه‌ای در همان بغل ترتیب داده‌اند

خیاو یا مشکین شهر ۱۵

با در و پیکر سوا.

خانه فقرا طرحشان بکی است. بیشتر چار دیواری خشتنی است با یک در چوبی که به کوچه باز می شود. بایک سکو و چند تیر چوبی که سقف لرزانی را به دوش کشیده اند. تنور کوچکی در وسط خانه و اجاق گلی در یکی از گوشها و سوراخ در سقف و گاهی در دل یکی از دیوارها تا دود بیرون رود و روشنایی داخل شود. سکون معمولاً کنار در است، عرض و طول زیادی ندارد. در این خانه ها از طویله و آخور و حیاط و مستراح خبری نیست.

ده پانزده تا از این خانه ها یک مستراح دارند بی سقف و بادیوارهای کوتاه در زاویه ای که از روی تصادف در حاشیه یکی دو خانه ای به وجود آمده. اسباب و اثاث این خانه ها را راحت می توان حدس زد. از فرش و گلیم و «فرماش» خبری نیست. یک جاجیم کهنه و ای بسا بی جاجیم، با چند مشت لحاف پاره و از کار افتاده، پوشش روزهای زمستانی. یک چراغ فتیله ای و چند بادیه سفالی و چند کوزه. منزل محمود نامی را توی مقیم لوها دیدم که ۳ تا کوزه داشت و دو جاجیم پاره. تورشان را خیلی کم گرم می کنند و چراغشان روشن نشده خاموش می شود. گاه گاهی این خانه ها اثاث مشترکی هم دارند. بیشتر وقت ها، هاون سنگی بزرگی در خم کوچه ای گذاشته اند، جهت خرد کردن نمک یا بلغور کردن گندم و اغلب خلر. سنگ چوشی بی شکمی را از کوه آورده اند و گذاشته اند آن جا. گاهی وقت ها در مجاورت این خانه ها دهليزی هم هست که در سوایی دارد. خانه وقتی کامل است که صاحب خانه صاحب دام هم باشد. آنوقت دیگر خانه تبدیل می شود به طویله، طول ساختمان بیشتر می شود. با آغلها بی در دو طرف و ستونهایی که هم برای نگهداری سقف کمک می کند و هم به دیواره گلی آخورها و هم تکیه گاهی است برای حیوانات

۱۶ خیاو یا مشکین شهر

که گاهی بدن خسته‌شان را به آن بمالند و آماده شوند برای کار و تلاش دوباره. در چنین خانه‌ای، اهل خانه در همان سکو زندگی می‌کنند. هر سکو در حدود ۶۰-۷۰ سانتیمتر از کف طویله بالاتر است. بی‌هیچ حایل و دیواری. تشكیلات و طرح مسکن اولی را همه در این سکو می‌بینیم. تنور نان‌پزی در وسط، یک یا دو اجاق در یکی از زاویه‌ها، سکوی کوچک و گلی دیگر، همچون نیمکتی بر صدر همین سکوی بزرگ.

در چنین خانه‌ای بیشتر توی طویله و کنار سکو باز می‌شود. در این خانه‌ها تعداد روزنه بیشتر است. چهار پنج یا شش تا تنفسگاه برای دامها و آدمها.

این‌ها هم اغلب بی‌حیاط هستند و اگر نشانه‌ای باشد از حیاط، دیوار فرو ریخته و پاشیده‌ایست که حایل هیچ چیز نمی‌تواند باشد، حتی نشانه تملک کسی.

خانه دامدار ممکن است کامل‌تر از این هم بشود. «سکو طویله» را بادیواره ناز کی از خود طویله جدا می‌کنند و دری در وسط کار می‌گذارند که از آن جا بشود به حیوانات سری زد باز تنور در وسط و اجاق‌ها در یکی از زاویه‌ها.

اما چنین مسکنی زیاد مطمئن نیست، اگر اهل خانه خوابشان سنگین باشد، موفقیت گوسفندها دزد و گاودزد بیشتر می‌شود. گاهی وقت‌ها دو طویله را در مجاورت هم می‌سازند و محل نشیمن در بالاست. اغلب رو به روی مسکن یا طویله، چهار دیواری بی‌سقفی درست می‌کنند که دری دارد و چفت بستی که وقتی قفل سنگین در را باز کنی می‌بینی کاهدانی است.

این طرح‌ها اختصاص دارد به خانه مالدار بجهت آن که دامدار حاضر نیست جدا از گاو و گوسفندش بخوابد. در دهات اطراف این

خیاو یا مشکین شهر ۱۷

شکل رواج زیاد دارد. بهر صورت عده‌ای هم هستند که زمانی دامداری می‌کردند و اکنون چیزی در بساط ندارند یا کسب و کار دیگری پیشه کرده‌اند ولی باز در چنین خانه‌ای زندگی می‌کنند که بیشتر مسکنی است برای دامها تا آدمیزاد.

اما خانه دامدار عمدۀ حیاط بزرگی دارد با ساختمان‌های سوا و جدا از هم. داخل حیاط نقشه مشخصی ندارد. یکی از گوشه‌های حیاط همان کاهدان است و بزرگی و کوچکی کاهدان بسته است به احتیاج صاحب خانه یا دامدار. کاهدان معمولاً دو در دارد یکی از بیرون حیاط جهت پر کردن، دیگری از درون حیاط جهت برداشتن کاه. طویله بره‌ها و گوسفندها را پهلوی هم می‌سازند جدا از هم که با در کوچکی به یکدیگر راه دارند.

قسمت دیگر حیاط همان طویله اصلی است. محوطه‌ای بزرگ با دو آخور رو به روی هم و یک سکو که دو یا سه پله می‌خورد و گاهی حتی بیشتر که باید با یک نرده بان بالا رفت. دیوار آخر طویله ساده است. زیرا آخورها رو بروی هم هستند و وقتی دو گاو پشت بهم ایستاده‌اند دیگر جا نمی‌شود که گاو و یا اسب دیگری در خلاف جهت آنها بایستد. کنار در ورودی حیاط سقفی و اتاقی درست کرده‌اند و سکوی بزرگ سقفداری که ایوان می‌گویند. دامدار تابستان وزمستان را در اتاق و سکو طویله زندگی می‌کند و ایوان نقش مطبخ را دارد. حیاط خالی است و بی درخت و رستنی. حیوانات از در بزرگ وارد می‌شوند و بیرون می‌روند. خانه‌های دامدار این یک شکل نیست، چرا که هر وقت فرصتی شده با ضرورتی پیش آمده، طویله، ایوان یا کاهدانی علم کرده سقفی بسته است. مصالح این خانه‌ها گاهی خشتشی است و اغلب گلی. با مها تیرپوش است و کاه‌گلی و هر وقت بارندگی پیش آید خانه‌ها چکه می‌کند زیرا که خاک خیاو

۱۸ خیاو یا مشکین شهر

شن و ماسه زیاد دارد و آب پس می‌دهد.

اما خانه اغنية را که کلی بامسکن فقر ا فرق می‌کند باید دو دسته کرد. یک دسته خانه‌های قدیم ساخت هستند، حیاط بزرگی دارند آراسته به‌کل و درخت، مستراح در یک گوشه و ساختمان خانه یک پارچه بایک یا چند اتاق و مهمانخانه و آشپزخانه‌ای پشت ساختمان یا چسبیده به‌همان ساختمان اصلی که تنور نان‌پزی هم در آنجاست و اجاق‌ها در یک سطح و در صدر آشپزخانه بسته شده. بعضی وقت‌ها پشت ردیف ساختمان، حیاط کوچک دیگری است به‌اسم حیاط عقبی یا حیاط طولیه که اغلب در قسمت شمال خانه است برای نگهداری اسب و چند گاو‌شیرده و غیره. پنجره اتاق‌ها اغلب به جنوب (قبله) باز می‌شود. حیاط بزرگ در جلو خانه است و کمتر محل تردد و رفت آمد و همیشه تر و تمیز است به‌خاطر مهمان احتمالی که ممکن است هر لحظه از در وارد شود. اما خانه‌های تازه ساز هیچ مشخصات بخصوصی ندارند. دو مرتبه است یا سه مرتبه. پنجره‌ها به‌چند سمت باز می‌شود با شیروانی و تمام بنا اغلب سنگی. خانه‌ها بیشتر مال بیگ‌های شاهسون است بی‌آنکه خودشان هوس‌سکونت داشته باشند زمینی خریده ساختمانی کرده‌اند که اجاره می‌دهند به‌ادارات دولتی و مدارس. مصالح ساختمانی این خانه‌ها بیشتر سنگ است به‌جهت آنکه در خیاو آجر پیدا نمی‌شود. تنها در نصر آباد چند کوره آجرپزی وجود دارد و مجبورند آجر را از شهرهای دور بیاورند که گران تمام می‌شود. تیر آهن در این‌جا دو برابر قیمت دیگر جاها فروخته می‌شود. به‌حال با همه فراوانی سنگ، خانه‌سازی با آجر و تیر آهن تظاهر بدara بودن است و برای چشم‌همچشمی هم شده عده‌ای این کار را می‌کنند. در آخر از مسکن طبقه متوسط هم نامی می‌برم که حیاط بزرگی دارند با چند درخت توت و گردو و چند اتاق گلی بی‌پنجره یا با دریچه‌های

۱۹ خیاو یا مشکین شهر

کوچک، چاهآبی در یک گوشه و مطبخی در گوشۀ دیگر. ساختمان ۴۸ درصد تمام خانه‌های خیاو گلی است و ۴۱ درصد خشتنی، بقیه از آجر و خشت وغیره. در خیاو تنها ۲۲ درصد از مردم اجاره‌نشین هستند و بقیه مالک خانه مسکونی هستند. مالکین خانه‌های گلی بیشتر از مالکین خانه‌های دیگر است و این مسئله در سرشماری ۱۳۳۵ معلوم شده است.

جماعت خیاو بیش از هر چیز به خانه و مسکن شان دلبستگی دارند، آن چنان که کمتر کسی خانه پدری را می‌فروشد و یا عوض می‌کند و گاهی نسل‌ها، جنازه پسر بعد از پدر در این خانه‌ها شسته شده، به خانه آخرت فرستاده می‌شود در حالی که دیوارهای لرزان گلی همچنان لرزان باقی مانده‌اند.

طبیعت اطراف - منطقه آتشفسانی ساوالان -
ساوالان و کومهای دیگر - آبها و چشمهای
گرم معدنی - مردابها و بلندهای مسطح -
رودخانهای خیاو.

در خیاو و اطراف ساوالان، طبیعت خود را به آدمها تحمیل کرده است. چنین است که شناسایی زندگی مردم این سامان، بی‌شناسایی طبیعت اطراف ممکن نیست. اول این را بگوییم که هیچ نوع مطالعه زمین‌شناسی دقیق در این ناحیه انجام نگرفته، نه معدن‌هایش را می‌شناسند، نه آب‌هایش را و نه خاکش را. تمام ذخایر و گدازه‌های پنهانی که در این ناحیه است دست نخورده و ناشناخته مانده در حالی که می‌توانست سال‌ها منبع مطالعه و بررسی باشد.

«تمام این ناحیه کوهستانی است و بزرگ‌ترین مخروط، همان کوه عظیم ساوالان است که در دوران چین‌خوردگی آلپی به وجود آمده، زیادی عده چین‌ها و کمی جلگه‌ها و بلندی‌های مسطح از مشخصات آن است.»^۱ و گدازه‌های آن همچنان در اطراف بطور پراکنده باقی مانده.

۱) مشخصات جغرافیایی طبیعی ایران. نگارش م. ب. پتروف. ترجمه حسین گل‌گلاب - صفحه ۱۳ - چاپ دانشگاه تهران - سال ۱۳۴۶.

۲۱ خیاو یا مشکین شهر

از توده‌های جوان آتشفسانی ایران دو کوه در آذربایجان افتاده که غیر از ساوالان کوه مشهور دیگریست به نام سهند^۱.

منطقه آتشفسانی ساوالان بخشی است از آذربایجان شرقی که اگر حدود مشخص بخواهیم برایش قائل شویم چنین است: از طرف مشرق در موازات کنارهٔ غربی دریای خزر کشیده شده از طرف شمال به دشت مغان، از جنوب به شهرستان میانه و از شمال غربی تانزدیکی‌های جلفا پیش رفته است. بلندترین نقطه همان قلهٔ ساوالان است به ارتفاع نزدیک یا متجاوز از ۴۸۰۰ متر از سطح دریا. در ناحیهٔ غربی شهر اردبیل و در شمال خلخال قرار گرفته است. غیر از خیاو، سه شهر اردبیل و خلخال و اهر هم در دل این منطقه واقع است. در بخش جنوب شرقی و شرقی امتداد رشته کوه‌های البرز را درست می‌کند در ناحیهٔ خلخال با سنگ‌های آهکی دوره «کرتاسه»^۲ همسایه می‌شود. بخش بزرگی از این منطقه را سنگ‌های آتشفسانی پوشانده که ترکیب اکثرشان خنثی است و در بعضی نقاط ترکیب قلیایی دارد. بعلاوه قسمتی هم از سنگ‌های جدید یا سنگ‌های آهکی مربوط به دوره «میوسن»^۳ تشکیل شده است. در بعضی نقاط توده‌های «درونی آسید»^۴ این منطقه آتشفسانی را قطع می‌کند. کوه ساوالان و دامنه‌هایش از سنگ‌های آتشفسانی قلیایی و خنثی پوشیده است. با همه ارتفاع زیاد کوه‌های ایران برف‌های دائمی اغلب منحصرند به کوه‌های شمالی و در اینجا هاست که ما برف‌های جاودانی و یخچال‌های همیشگی را می‌بینیم به علت بارندگی زیاد و ارتفاع زیاد.

(۱) پتروف. صفحه ۲۳

Crétacé (۲)

Miocène (۳)

Intrusive acide (۴)

۲۲ خیاو یا مشکین شهر

بوبک Bobek حدود برف‌های دائمی کوه‌های شمالی ایران مخصوصاً ساوالان را ۴۰۰ تا ۶۰۰ متر در دامنه‌های شمالی معین کرده است^۱. این برف‌ها در هیچ موقع از سال پاک نمی‌شود و جلای خود را ازدست نمی‌دهد و به همین جهت است که مردم معتقدند روزی که برف‌های ساوالان تمام شود قیامت درخواهد گرفت.

خود مخروط ساوالان سه قله دارد. یکی قله بزرگ قابل صعود است که جای زخم آتشفشن را هنوز هم دارد. آب زیادی پر شده، دریاچه بسیار زیبائی در ارتفاع ۴۸۰۰ متری سطح دریا درست کرده است. افسانه‌هایی که در این باره ساخته و پرداخته شده همه را در آخر دفتر می‌آورم. قله وسطی را «حرم‌داغی» نام داده‌اند، نوک تیز است و غیر قابل صعود و در افسانه‌های شان آمده است که این قله مرد را بخود راه نمی‌دهد و از بلندی به ته دره پرتا بش می‌کند. قله سوم را که ارتفاعش کمتر است «جنوار داغی» (کوه یا قله گرگ) نام داده‌اند. بهر حال ساوالان باسترگی و هیکل غول آسایش حالت تقدسی پیدا کرده، مردم سلطان لقبش داده‌اند و همیشه بوی قسم می‌خورند. غیر از «حرم داغی» و «جنوار داغی» در دامنه ساوالان چند کوه دیگر است، از آن جمله «گوی داغی» مشهور است و «فاسقا داغ» و کمی دورتر در نزدیکی های اهر کوه بزرگ دیگری به اسم «گچی قیران» (بزکش).

رشته کوه‌های دیگر که جزو کوهستان‌های مشکین باید حسابشان کرد عبارتست از: کوه‌های خرسلو. از آثار فرعی آتشفشن ساوالان وجود چشمه‌های آبگرم فراوان را باید در اینجا ذکر کرد. اکنون که این آتشفشن در مرحله عدم فعالیت است، چشمه‌های گوگردی زیادی از

خیاو یا مشکین شهر ۲۳

این گوشه و آن گوشه به بیرون راه پیدا کرده است. همچنین آب‌های معدنی گوناگونی که بیشتر گرم و عده‌ای سرد است. این آب‌ها به واسطه بخار آبی که پیوسته از زمین بر می‌خیزد و بتدریج تقطیر شده، ضمن عبور از طبقات زمین، مواد زیادی را حل کرده بصورت چشم‌های معدنی خارج می‌شوند. از چشم‌های زرد آب اردبیل تا آب‌های گرم بستان آباد و همچنین آبهای گوگردی اطراف خلخال همه جزو آبهای معدنی ساوالان هستند. در اینجا من از چشم‌های آب گرم اطراف ساوالان و آنچه که در دسترس خیاو و ایالت مشکین است صحبت می‌کنم.

ابتدا این را بگویم که تپه‌های بی‌شمار دامنه‌های ساوالان گدازه‌های دست‌نخورده‌ای هستند که بی‌صرف و بکر در آنجا افتاده مانده‌اند. تپه‌های قرمز مسی تا تپه‌های سبز گوگردی، چمن‌زارهایی که بوی نفت همه‌جا پیچیده. اگر فرصتی باشد که چند روز سوار بر اسب این نواحی را بگردی از فراوانی آن‌همه نعمت متعجب خواهی شد و از این‌بابت دلگیر که در جوار این‌همه فراوانی، گرسنه و بی‌کار چه می‌کند؟ هم‌تی لازم است و بیست و سی کیلومتری راه آهن و مقدار زیادی کلنگ، زیرا که دست‌های توانا به کار در آن‌حوالی چه بسیار است. بهر حال تمام آب‌ها از زیر چنین تپه‌هایی در می‌آیند که مهم‌ترین‌شان این‌هاست:

۱- قوتورسویی (آب جرب): در جنوب شرقی و هجدۀ کیلومتری خیاو قرار گرفته است در بلندی مسطحی به ارتفاع ۲۷۸۰ متر از سطح دریا. این آب از زیر کوهی بیرون می‌آید مشهور به «گوگوردلی داغ». در دامنه‌های این کوه، جای زخم‌هایی وجود دارد، نشانه کلنگ‌هایی که به‌امید کاویدن آمده و کار را شروع نکرده رها کرده است. تمام کوه یک پارچه سبز است. همان کوه کبریت که در افسانه‌های جادویی گفته‌اند و گذشتن از آن‌ها دل و جرئت می‌خواهد. از چند کیلومتر مانده به‌این

۲۴ خیاو یا مشکین شهر

محل، بوی گوگرد و بوی SH_2 غلیظ در تمام هوا منتشر است. اسب آهسته‌تر پیش می‌رود. احساس سرگیجه و بہت به‌آدم دست می‌دهد. در آن ناحیه هر قدر بگردی بالزدن پرنده‌ای را نمی‌بینی. و ای‌بسا دیده‌اند لاشه‌های خشک شده پرنده‌های غریب و ناآشنا را که در هوا مرده پای کوه افتاده‌اند. و همچنین نشانه‌هایی می‌دهند از آدم‌هایی که ندانسته جلوتر رفته‌اند و گوگرد هلاکشان کرده است.

آب‌گرم این ناحیه درست از دل این کوه بیرون می‌ریزد. مقداری سنگ گوگرد در اطراف چیده و حوضی ساخته‌اند که آب در آنجا جمع می‌شود و بعد از باریکه‌ای می‌ریزد به رو دخانه‌ای که آخر سر از «انار» سر درمی‌آورد و «انار چایی» نام می‌گیرد. و اطراف «پلاز» فقراست و درمانده‌ها و ایلات شاهسون و بیمارانی که همیشه شفا را در طبیعت می‌جوینند. در حول وحوش چند قهقهه‌خانه درست کرده‌اند مسافرخانه مانند و میوه فروشی و سیگار فروشی و چند کاسبکار دیگری که به‌طمع کسب و کار ۶ ماه از سال را در جوار معدن گوگرد بسر می‌برند.

جماعت خدا همه لخت وارد حوض می‌شوند و پشت به کوه می‌نشینند تا آب‌گرم و یادشان نمی‌رود که باید از کوه و از گوگرد فاصله بگیرند. بین این مردم همه‌جور مریض می‌بینی، مریض جلدی و مریض روحی، پیرمرد نقرسی و کسی که دچار ورم مفاصل تغییر شکل یافته است. و گاه‌گداری هم یک آدم اعیان و عصبی عینک به‌چشم و «مایو» به‌پا که درمان دردهای جانکاهش را هیچ‌جا پیدا نکرده، از راه‌های دور به‌امید شفا و نجات به کوه گوگرد پناه آورده است. هیچ‌مسافری نمی‌تواند بعد از آن‌همه خستگی از چنان آب‌گرم و مطبوع و زمردین صرف نظر کند و سروتنی صفائده‌د و وقتی لخت می‌شوی و وارد استخر می‌شوی برایت جا بازمی‌کنند و یادآوری می‌کنند که پشت به کوه بنشینی و اگر

خیاو یا مشکین ههر ۲۵

حالت خراب شد خود را به رواد انار برسانی. بهر حال بعداز رفتن داخل آب، دیر یا زود پوستی عوض خواهی کرد. و تا روزی که رنگ اصلی پوست بر نگشته همه با تعارف هاشان خستگی را از تنت دور خواهند کرد.

۲ - بعداز «قوتور سویی» می‌رسی به آب «شabil» که چند کیلومتر از آب اول فاصله دارد. از زیر تپه‌ای بیرون می‌آید و در حوض بزرگی جمع می‌شود. این آب حمام شاهسون‌هایی است که در آن دور و نزدیک بیلاق دارند. در کنار این آب، چشمئه کوچکی است ترش مزه که مقدار زیادی آسید کربنیک دارد و اگر مدتی در یک ظرف بگذاری تمام گازها بیرون می‌رود. این آب را برای درد پا و درد کمر مفید می‌دانند.

۳ - «موویل سویی» آب گرمی است که در دهی ظاهر می‌شود به همین نام. موویل چهل و پنج خانوار دارد. ده کوره‌ای است دور افتاده، ولی به خاطر همین آبش شهرت فراوان پیدا کرده. این آب در تمام مسیرش ته‌نشینی از مس باقی می‌گذارد. دور حوض آب را دیوار کشیده‌اند و حمام مانندی درست کرده‌اند. آبش گرم‌تر از شabil است. روز مردها و شب زن‌ها خود را در آنجا می‌شویند.

۴ - در ناحیه شمال شرقی «موویل» آبی است به‌اسم «ایلان دو». در ته دره‌ایست که از صخره‌های بزرگ احاطه شده، آب «ایلان دو» از سوراخ‌های بین صخره‌ها بیرون می‌ریزد. از دو شکاف آب گرم واژیکی آب خنک. این آب املاحی دارد که صابون نمی‌تواند کف کند. مشهور است که «ایلان دو» به اندازه‌ای شفابخش است که مارهای ساوالان برای ترمیم زخم‌هاشان می‌آیند و خود را در این‌جا می‌شویند و بر می‌گردند. «ایلان دو» را «دو دو» هم می‌گویند.

۵ - «ملک سویی» آب گل آلودیست بالاتراز «موویل». استخری دارد در حدود چهار متر مربع و عمق ۱۰ سانتی‌متر. آب را با پیمانه برمی‌دارند

۲۶ خیاو یا مشکین شهر

و خود را می‌شویند. «رماتیسمی»‌ها و آن‌ها که درد دست و پا دارند به این آب علاقهٔ شدید دارند.

۶- طرف مغرب «ملک سویی» آبشاریست به ارتفاع ۱۰ متر و در ته دره‌ای است و چون صد ایش از کیلومترها دور به گوش می‌رسد «گورگور» نامش داده‌اند.

۷- طرف مغرب «گورگور» آب دیگری است به اسم «قینرجه» و همیشه در حال خوش و غلیان. این آب تخم مرغ را در مدت ۳ دقیقه می‌پزد. باریکه‌ای از این آب را با آب رودخانه قاطی کرده، در استخری جمع می‌کنند برای شستشو.

این آب دو سه چشمۀ دارد وزنان شاهسون برای شستن لباس کنار «قینرجه» جمع می‌شوند.

۸- بین «قینرجه» و «ملک سویی» آب دیگریست نیم‌گرم که باز خاصیت‌های جور اجوری برایش قائلند.

علاوه بر آب‌های گرم، در اطراف ساوالان بلندی‌های مسطح و باتلاق‌هایی وجود دارد و هر کدام افسانه‌ای به مناسبی. از آن‌هاست:

۱- «هوشک میدانی»: میدان بسیار بزرگی است در پای ساوالان که نزدیک ۲ کیلومتر طول و نیم کیلومتر عرض دارد. ییلاقی است متعلق به طایفۀ خلیفه‌لو که در حاشیۀ میدان آلاچیق‌هاشان را برپا می‌کنند. دام‌پروری «مشکین شهر» هم از این محل استفاده می‌کند.

۲- «طاوس گولی» (استخر طاوس): مردابیست که بیشتر از نیم کیلومتر طول دارد. پوشیده است از نی‌های بخصوص. ییلاق طایفۀ مغانلو‌هاست که چادرهاشان را همیشه لب مرداب برپامی‌کنند. «طاوس گولی» سر دو راهی «موویل» و آب گرم «ملک سویی» است.

۳- «آت گولی» (استخر اسب): مرداب بزرگیست سر راهی

خیاو یا مشکین شهر ۲۷

که از «شabil» به طرف خیاو می‌رود. وسط چند تپه واقع شده از بالای تپه که رد می‌شوی و حشت می‌کنی که مبادا پای اسب لیز بخورد و به اعماق لجن‌ها فروروی. بهر حال برخلاف «طاووس گولی» این مرداب مقدار زیادی هم آب دارد و بی‌شباهت به دریاچه کوچکی نیست. مثلثی شکل است و اعجaby آور. می‌گویند بدان علت اینجا را «آت گولی» (استخر اسب) نام داده‌اند که اگر اسبی به آنجا بیافتد در آمدنش مشکل است و بهر صورتی غرق خواهد شد. اما در افسانه‌ها آمده است که هر چند مدت یک بار، اسب سفید و بزرگی از ته‌این استخر بالامی آید و روی آب شنا می‌کند و شیوه‌های بلند سر می‌دهد و بعد دوباره می‌رود به ته استخر. عده‌ای می‌گویند این اسب مال باشک است که برای پیدا کردن صاحب‌ش از دیار تاریکی‌ها ساعتی‌پیدا و بعد ناپیدا می‌شود و با شیوه‌های بلند خود گمشده‌اش را آواز می‌دهد.

در این‌جا اشاره‌ای می‌کنم به رودهایی که خود خیاوراً مشروب می‌سازند. علاوه بر شهرهای چشم‌های اطراف، سه رودخانه خیاوراً مشروب می‌کند. رودخانه بزرگ خیاوراً می‌شود شاهرگی این آبادی حساب کرد و رود دیگر، رودخانه «انار» از شرق و «مشکین چایی» از غرب این شهر را آب می‌دهند.

رودخانه خیاو در مسیر خود تعداد زیادی از آبادی‌ها را آبیاری می‌کند تا می‌رسد به رود بزرگ «قره‌سو». ابتدا «موویل» بعد «دیزو» و «آق بولاق» و «بالی‌جا» و «قره‌درویش» و «میر‌کندی» و بالاخره خود خیاو را.

از خیاو به آن‌طرف این آبادی‌ها از رودخانه خیاو آب برمی‌دارند: «پری خانلو» «جمدره» «نصر آباد» «وره‌غول» «بارزیل» و «لوگران» و «پاشالو» و «حاجیلو» که آخر سر خود را می‌رساند به «قره‌سو».

۲۸ خیاو یا مشکین شهر

«قره سو» رود بزرگی است که از کوه‌های باقرلو- مرز خلخال و اردبیل - سرچشمه می‌گیرد و بعد در حاشیه اردبیل به «بالبخ لی‌چای» می‌رسد و از مشکین شرقی رد شده، در مغانات نام «دره وود Darawöd» پیدا می‌کند که همان دره رود باشد. دره رود «شامات» و بوخارهای مغان را مشروب می‌کند و آخر سرخسته و در مانده خود را رها می‌کنده آغوش رود بزرگ ارس.

۴.

آب و هوا - بارندگی و بارانها - برفها -
سیلها - بادها و افسانه‌هاشان - یک نوع گاه -
شماری عامیانه - روزهای هفتة - آب آشامیدنی -
آبیاری.

خیاو در دامنه ساوالان افتاده، هوای معتدلی دارد. مستوفی نوشه که چون ساوالان در شمال آبادی افتاده هوایش میل به گرمی دارد. اما درجه حرارت در تمام فصول سال بین 30° - 25° + درجه «سانتیگراد» در حال نوسان است و کمتر درجه حرارت به 30° + و بالاتر می‌رسد. هوایش متغیر است و زود منقلب و دیر آرام و ساکت می‌شود. ابرها موقع عبور در چنگال ساوالان اسیر می‌شوند. بنابراین هر وقت هوا ابری شد تاچند روز نباید چشم امیدی به آفتاب داشت. بارندگی‌ها و اخم و تخمهای جور و اجور طبیعت را در این آبادی فراوان می‌توان دید.

در سال ۴۲ میزان بارندگی $543/6$ میلیمتر بوده است، حد اکثر در خردادماه $125/8$ و در ماههای فروردین واردی بهشت $61/2$ وحدائق در مردادماه یک میلیمتر بوده است. باران موسم معین و قیافه معینی ندارد.

۳۰ خیاو یا مشکین شهر

وقت و بیوقت می‌آید. گاهی وقت‌ها آن قدر ریز و نامرئی که هیچ فکر نمی‌کنی بارندگی هست، بیرون که می‌آیی و چند ده قدمی راه می‌روی خیس خیس می‌شوی و وقت دیگر با چنان شدت که چند دقیقه دیگر سیل از رودخانه خیاو راه می‌افتد.

قبل از اینکه باران بزندگر فنگی هوا خیلی بیشتر از سایر جاهاست. گویی سایه کوه روی آبادی افتاده که همه را بیزار می‌کند. معتقدند که اگر آسمان مغرب باز شود، هوای آفتابی خواهد شد و چون مغرب همیشه دیر باز می‌شود اینست که به کنایه آسمان مغرب را «پوخ لی قیه» (صخره‌گه گرفته) نام داده‌اند.

بهر صورت باران از دو جهت می‌آید، از مغرب یا جنوب شرقی.
باران که از جنوب شرقی باید زود می‌برد ولی از مغرب که باید ادامه پیدا می‌کند و ممکن است به دنبال سیل هم داشته باشد.
باران‌ها معمولاً سه جورند:

۱- «آغ یاغیش» (باران سفید): که دانه‌های درشت دارد و بصورت رگبار ظاهر می‌شود. این باران را خیلی پر برکت می‌دانند و می‌گویند «هر دانه این باران یک نان گندم است.»^۱

۲- «سیسقا یاغیش» (تنبل و لجوج): آرام و ریز می‌آید، چند روز پشت سر هم، گاهی ده پانزده روز. وقتی شروع شود اختمه توهم است. نه می‌شود به صحراء رفت و نه می‌شود در هوای آزاد کار کرد. اگر گندم در خرمن باشد که خیس شده احیاناً دانه‌ها جوانه می‌زنند.

۳- «شهله‌ما غ» (رطوبت): همان که اول گفتم، بی‌آنکه بارندگی ظاهری باشد در چند ثانیه همه جا را خیس می‌کند. درست مثل شبنمی که سیل آسا روی زمین بنشیند.

(۱) هر دانه‌سی ییرقیر میزی بو غدا چورگی دور.

۳۱ خیاو یا مشکین شهر

مقدار برف هم زیاد است. حد متوسط سالانه ۲۵ الی ۷۵ سانتیمتر. از ماه دوم پاییز شروع می‌شود تا ماه دوم بهار. انواع برف‌ها چنین است:

- ۱- «قوش باشی» (کله مرغی): که دانه‌های درشت دارد.
- ۲- «گچی قیران» (بزکش): ریز است و تند، در عرض یکی دو ساعت تمام صحرا را می‌پوشاند.
- ۳- «آلچالپو» *Alâçâlpo*: که همان کولاك است، منتهی کولاكی را می‌گویند که از دامنه ساوالان شروع می‌شود.
- ۴- «زاخیردان گلن»: برفی که از زاخیر *Zâxer* می‌آید. و زاخیر صخره‌ای است خیالی در ناحیه شمال و این برف را خطرناک‌تر از همه می‌دانند.

تگرگ در این ناحیه زیاد می‌آید و دفعات شده که تمام کشت این ناحیه را سنگ باران کرده از بین برده است. هر وقت تگرگ یا باران باشدت باید، طوری که هر لحظه احتمال خطر سیل در پیش باشد، سیخ تنور (ارسین *Arsin*) را می‌اندازند زیر تگرگ یا باران که بارتندگی فوری بند می‌آید.

اگر با انداختن «ارسین» بارندگی همچنان ادامه داشته باشد، یک عدد قاشق چوبی بزرگ را زینت می‌کنند و هفت خانه را می‌گردانند. به این ترتیب که از خانه اول می‌برند به خانه دوم، صاحب خانه دوم می‌دهد دست صاحب خانه سوم و بدین ترتیب وقتی قاشق به خانه هفتم برسد باران بند می‌آید. قاشق زینت داده را «دودی» *Dödi* می‌گویند. و باز مشهور است که در این نواحی بارندگی‌های عجیب و غریب گاهی وقت‌ها پیش می‌آید مثلاً در یکی از دهات اطراف چند سال پیش سنگ ریزه باریده و در یکی از عطاری‌ها مشتی از سنگ‌ها را نشان دادند که شکل هندسی منظم داشتند.

۳۲ خیاو یا مشکین شهر

در این جا از سیلاب‌هایی نام می‌برم که هرچند مدت یک بار از دامنه‌های ساوالان راه می‌افتد. اما نه که رودخانه خیاو همچون مسیلی بین ساوالان و خیاو افتاده، هیچوقت خطر جدی از این بابت آبادی را تهدید نمی‌کند. سیل‌ها همیشه می‌افتد توی رودخانه. مبداءشان خود ساوالان است از آن قسمت ساوالان که «حرام داغی» نام دارد. مشهور است «حرام داغی» هرچند سال یک بار شکاف بر می‌دارد، گویی دیوار دریا را برداشته‌اند، سیل وحشتناک عظیم و تیره رنگی به بیرون فوران می‌کند و در مسیل اصلی راه می‌افتد. این سیل ادامه خواهد داشت تا این که مقداری از کوه ریزش کرده جلو شکاف کوه را بگیرد.

بزرگترین سیلی که مردم هنوز به یاد دارند در تیر ماه سال ۱۲۸۷ شمسی راه افتاده، از همان سینه «حرام داغی» سنگ‌های بسیار بزرگی را با خود آورده، این جا و آن جا در رودخانه خیاورها کرده، خود کیلومترها راه سپرده، قبل از رسیدن به «قره‌سو» خشک شده است.

سیل بزرگ دیگری در سال ۱۳۱۹ شمسی راه افتاده، از همان سینه حرام داغی با همان شدت و هیبت. تاریخ این سیل را روی بعضی صخره‌ها به یادگار کنده‌اند.

بادهای بیشتر موسمی است و همه شناخته شده:

۱- فصل پاییز باد بسیار تند و شدیدی از طرف جنوب غربی آبادی می‌وзд، این باد را «گرمیج» Garmij می‌گویند. بادیست زورمند و بی-رحم. همه چیز را پهلو به پهلو می‌خواباند، دیوارها را خراب می‌کند، درختان را می‌شکند. بار سیدن «گرمیج» همه می‌روند به خانه‌ها، گله‌ها را

خیاو یا مشکین شهر ۳۳

از صحراء می‌آورند و بهر صورتی هست برای خرمن‌هم فکری می‌کنند. اما گرمیج بی‌خرابکاری دست از سر مردم بر نمی‌دارد. بیشتر وقت‌ها به‌دلیل گرمیج باد دیگری پیدا می‌شود که «چن» Chan نام دارد. هوا یک دفعه و ناگهانی سرد می‌شود و گرمیج آرام فروکش می‌کند. بعد از چن برف شدیدی می‌افتد. گرمیج اغلب از او است پاییز شروع می‌شود. روایت می‌کنند که چن و گرمیج در بالای قله ساو‌الان با هم گلاویز می‌شود، زور آزمایی‌شان از دامنه‌های ساو‌الان گذشته به خیاو هم می‌رسد. هر که زورش بیشتر باشد می‌ماند و دیگری به ناچار درمی‌رود. بیشتر وقت‌ها چن بر گرمیج غالب می‌شود.

۲- «مهیل» Meh yel: که از شمال شرقی آبادی می‌آید، از طرف دریای خزر. سرد است و خشک. عده‌ای از بومی‌ها عقیده دارند بین «چن» و «مهیل» فرقی نیست و اگر چن به‌دلیل گرمیج نباشد «مهیل» اسم می‌گیرد.
 ۳- «آغیل» Āq yel (باد سفید) : از اواخر اسفندماه شروع می‌شود و برف‌ها را آب می‌کند. آمدن این باد مخصوصاً در دشت مغان اسباب خوشحالی مردم می‌شود. پسیک خجسته نوروز و روزهای سبز بهاری است.

۴- «وعده‌یلی» (باد میعاد): همان «آغیل» است، در روزهایی که فروردین ماه نزدیک شده. وعده بیداری درختان و جوانه‌ها را می‌دهد و مژده دوباره زادن و دوباره بارور شدن را. باد آرام و ملایم و نجو اگری است که جادومی کند و معلوم نیست چه رازی در گوش شاخه‌های خواند که دو روزه همه غنچه می‌دهند و به گل می‌نشینند.

۵- «خزیریلی» Xazir yeli : چون از طرف دریای خزر می‌آید به‌این اسم مشهور شده. همه از این باد می‌ترسند. موذی است و نجابت سرش نمی‌شود. هم در تابستان می‌آید و هم در زمستان. سرزده و ناگهانی.

۳۴ خیاو یا مشکین شهر

در تابستان هوا را بشدت سرد می‌کند، مردم پنجره‌ها را می‌بندند و با چند لحاف می‌خوابند. اما آمدن «خرزیری» در زمستان بالای بزرگی حساب می‌شود، مثل زلزله، مثل سیل، مثل طاعون. هر وقت باید یخبندان فوق العاده شدیدی راه می‌افتد و به دنبال کشتار و حشتناکی بین دام‌ها که هیچ وقت حساب شده نیست. در تمام کشتارهای بزرگ دشت مغان مقصیر اصلی همین خرزیری بوده است. کشتار بزرگ ۱۳۲۷ هم در نتیجه خرزیری بود که تمام شاهسون را یکباره بدبخت کرد.

۶- «بوغاناقه یل» Boqânâg yel: که همان‌گردد بادست که ناگهانی می‌رسد. وقتی ابرها در یک خط بایستند و به اصطلاح محل خط کشی کند، نشانه اینست که «بوغانان» در راهست و همین الان سر می‌رسد.

۷- چن - که در افتادنش را با گرمیج حکایت کردم. سرد است و سیاه، هوا را به شدت تیره می‌کند و هوای روشن ظهر را به تیرگی دمدمه‌های غروب شبیه می‌سازد.

اما درباره بعضی از روزهای سال روایات گوناگونی هست بین اهالی و همه نشانه توجه به خاک و گوسفند و آسمان و باران. یک نوع گاه شماری عامیانه و تغییر شکل یافته، تا تمام سال را با این نشانه‌ها به تکه‌های مشخصی پاره کرده باشند.

۱- فروردین ماه را «آغلار گولر آیی» Âglâr Golar Âyi (ماه گریه و خنده) می‌گویند. چرا که هوا ساعت به ساعت قیافه‌اش را عوض می‌کند. آفتاب گاه بیرون است و گاه پشت ابرها. گاه باران می‌ریزد و گاه بند می‌آید.

خیاو یا مشکین شهر ۳۵

۲ - «دهلیزه»: شاید «ده روزه» باشد. همان ده روز اول بهار را گویند که هوا یک لحظه به یک شکل و به یک رنگ و لحظه دیگر به شکل ورنگ دیگر است و پیش‌بینی هوای یک ساعت بعد امکان‌پذیر نیست.

۳ - «چله بچه» : روز اول بهار و روز دوم تابستان، روز سوم پاییز و روز چهارم زمستان را گویند که همیشه روزهای خوب و آفتابی است.

۴ - «بابیلی» Bâbili : روز چهل و پنجم بهار را گویند که اغلب هوا می‌گیرد و برف می‌آید. همیشه مواطن و نگران این روز هستند که مبادا جوانه‌ها را سرما برند. و ترانه کوچکی برای روز بابیلی ساخته‌اند که چنین شروع می‌شود:

بابیلی آماندی

بیرچووال ساماندی

(ای بابیلی مواطن باش که یک جوال کاه بیشتر نداریم.)

۵ - «ارمنی کیفیری»: روز خاج شوران را گویند. همان روزی که مسیح را غسل تعمید داده‌اند و ارامنه آن روز را «جر او رهیک» Jer or Henig می‌گویند. عوام‌الناس معتقدند وقتی که ارامنه صلیب را توی آب می‌اندازنند هوا منقلب می‌شود و باران می‌آید.

۶ - « حاجی یونس قاری»(برف حاجی یونس): برف را گویند که از ماه دوم بهار به بعد می‌آید. سال‌ها پیش مردی بوده یونس نام که می‌گویند خروارها یونجه خشک داشته و به فروش نمی‌رفته. او اخر ماه دوم بهار، برفی می‌افتد و در طی دو سه روز تمام یونجه‌های یونس به فروش می‌رود و پول زیارت‌خانه خدا فراهم می‌شود. برف‌های آخر بهار را همیشه به کنایه برف حاجی یونس می‌گویند.

۷ - ماه «موزو»: او ایل تابستان را می‌گویند. «موزو» پشه‌ایست که

۳۶ خیاو یا مشکین شهر

در پوست کمر گاو یا اسب تخم می‌گذارد تخمها معمولاً در داخل نسج پوست رشد کرده‌نموده می‌کنند و بیرون می‌آیند. مشهور است که «موزو» چنان سمجح است که بعد از بیرون آمدن از توی جلد، می‌نشیند روی سنگ و زیر آفتاب، خود را گرم و آماده می‌کند برای حمله دوباره به یک گاو دیگر. نیش این پشه بیش از حد در دنای اندیشه شلنگ اندیزان و نعره کشان به‌این ور آنور فرار می‌کنند.

۸- تیرماه را «داری آلاغی آبی» می‌گویند زیرا که در این ماه ارزان درو می‌شود.

۹- مرداد ماه را «قوراپی‌شیرن» می‌گویند: ماه غوره‌پزان که انگورها می‌رسند.

۱۰- روز چهل و پنجم تابستان را «قویروخ دونوب» می‌گویند. زیرا که دمبه گوسفند پر و سفت می‌شود. از این روز به بعد هوارو به سردی می‌گذارد.

۱۱- آبان ماه را «خزل آبی» Xazal âyi نامند: ماه برگریزان.
۱۲- روز ۵۷ پاییز را «که لهوز» Kalawaz می‌گویند. از همین روزهاست که برف و باران شروع می‌شود. آغاز سوز و سرماونار احتی‌ها. اغلب دشمن را به «که لهوز» حواله می‌دهند. مثلاً می‌گویند: «چنان می‌زنمت که بری «که لهوز» و برنگردی.»

۱۳- چله کوچک با همه سرما و برف و بوران، پیام آور بهار است. زیرا اتا سپری شود چیزی به بهار نمانده است. چله کوچک می‌گوید: «حیف که عمرم کوتاه و پیش رویم بهار است».

۱۴- بعد از چله کوچک، یک هفته ده روز اول اسفند را «قاری چله» (چله‌پیر) می‌گویند. سال‌های سال‌پیش، چله کوچک در روزهای آخر عمر خود متوجه می‌شود هنوز شترش جفت گیری نکرده. با عجله می‌رود

خیاو یا مشکین شهر ۳۷

پیش پیغمبر و عرض می‌کند یا رسول‌الله عمر من تمام شد و هنوز شترم بار نگرفته. پیغمبر از خدا می‌خواهد که ده روز هم به چله کوچک فرصت بدهد. این افسانه را در تهران درباره «سرمای پیرزن» می‌گویند که او آخر اسفندماه پیدا می‌شود.

درباره روزهای هفته همچنین باورهایی دارند:
 روز یکشنبه را «سوت گونی» (روز شیر) گویند زیرا که در این روز شیر گوسفندها سهمیه و مزد چوپان‌هاست.
 روز دوشنبه را «دوز گونی» (روز نمک) گویند. روز نامیمونی است که دنبال هیچ کار نمی‌رond.
 بهترین روز هفته پنجشنبه است که «آدینا آخشامی» می‌گویند.
 روز برکت و احسان و روز آمرزش و بخشایش مرده‌هاست.

آب آشامیدنی را از چشم کوچکی می‌آورند که در رودخانه خیاو است و پایین پای «کهنه قلعه». و مشهور است به «نقی بولاغی» (چشم نقی). خرکچی‌ها با کوزه‌های بزرگ که «سهنگ» Sahang می‌گویند، می‌روند ته دره و به نوبت تک تک کوزه‌ها را تکیه می‌دهند به بین دو سنگ لب چشم. هر کوزه ۳۰ - ۴۰ ثانیه طول می‌کشد تا پرشود. بعد کوزه‌ها را بار الاغ می‌کنند و می‌آورند شهر. هر کوزه را در تابستان سی‌شاهی و در زمستان ۵/۲ ریال و در موقع یخ‌بندان به ۳ ریال می‌فروشنند. تمام مردم خیاو از این چشم آب می‌خورند که هر لحظه احتمال دارد سیل

۳۸ خیاو یا مشکین شهر

کورش بکند و یخندهان و برف بپوشاندش. که در آنوقت خرکچی‌ها راه می‌افتد و می‌روند دهات اطراف و آب می‌آورند. مسئله لوله‌کشی مدت پنج سال است که مسئله عمدۀ آبادی است. منبع آبی درست شده و مانده. همه امیدوارند که روزی آب تمیز و مطمئنی بخورند. زیرا که ثابت شده، آب «نقی بولاغی» آلوده است، حداقل پراست از تخم انگل‌های رودهای.

اما مسئله آبیاری زمین تا مدتی پیش به سیاق قدیم بوده است. یعنی داشتن حق آبی و پرداختن مبلغی به عنوان مزد عمله و مخارج لاروبی. خیاو و عده‌ای از دهات اطراف مشکین اغلیشان از دو آب عمدۀ مشروب می‌شوند. یکی رودخانه خیاو که صحبت‌شده و دیگری از رود پریخانلو که به آب «دی‌یه» مشهور است و در قسمت‌های جنوب خیاو افتاده. دهات اطراف، آب خود را عموماً از سطح بالاتر رودخانه بر می‌دارند. بدین ترتیب قبل از آنکه آب به شیب تندی بر سد، نهری درست کرده‌اند و آب را برده‌اند به کمرکش کناره رودخانه و رسانده‌اند به آبادی خودشان. آب‌های دیگر اگر مالکی داشت که به ارث می‌رسید. و مالک همیشه اختیار دار آن آب بود و می‌توانست بفروشد یا بذل بکند. اما مهم این جاست که زمین و حق آب هیچ وقت از هم جدا شدنی نبوده است. بدلیل بی‌صرفی زمین بی‌وجود آب.

اما آب خیاو چون «گلنگ آباد»^۱ نبوده، تعلق داشته به همگان. خرید و فروش حرام بوده و خلاف عرف و شرع. و اگر مردم مبلغی

(۱) بدین معنی که صاحب معینی نداشته، از کوهها جاری بوده.

۳۹ خیاو یا مشکین شهر

بابت آب بها می‌پرداختند، به خاطر زحمتی بود که کشیده می‌شد برای نهرسازی و سایر کارها. مخارج راه آب و فنا و حتی لاروبی فنا به عهده مالک زمین بوده است. و جماعت خیاو قرارشان براین بوده که از هرخانه یک نفر را به نوبت برای لاروبی مأمور بگذند. در اجراء زمین هم همیشه حق آب را مستأجر جداگانه می‌پرداخت. با این که این سنت اغلب با صلح و سلم همراه بوده گاهگذاری هم جیب عده‌ای را بر می‌کرده است.

بنگاه مستقل آبیاری از سال ۱۳۴۲ در خیاو شعبه بازگرد و به مردم اطلاع داده که برای خرید آب باید قبض تهیه کنند. نرخ اولیه آب برای هر من بذر سالانه ۲ ریال تعیین شده بود که بعد از پنج روز پنج ریال شمی کنند و برای یک هکتار زمین و صد کیلو بذر هفتاد و پنج ریال، که از اول سال ۴۳ به ۱۲۵ ریال می‌رسانند. این مسئله دادعه‌ای از اهالی و کشاورزان رادرآورده است. زیرا با تکیه به ماده سوم تصویب نامه شماره ۴۴۰۲۰ بنگاه مستقل آبیاری، فکر می‌کنند این تغییر بهاء آب و در نظر نداشتن بهاء معمول محل برخلاف تصویب نامه است.^۱

قانون آبیاری از اوخر سال ۴۲ به اجرا گذاشته شده است و برای اینکه حق کسی زایل نشود، سعی کرده‌اند آب را به صورت ردیف و

(۱) ماده سوم - نظارت در امور آبیاری از قبل تأسیسات آبیاری . ساختمان تقسیم آب رودخانه‌ها و انهر عمومی و استخراهای عمومی و چشم‌سازهای عمومی که مالک یا مالکین خاص نداشته باشد به عهده بنگاه مستقل آبیاری است. بنگاه مستقل آبیاری هم چنین به منظور ثبت سهمیه آب و حق الشرب کسانی که از منابع آب استفاده می‌کنند مکاف است بتدریج میزان سهم آب (مجوی المیاه) و حق الشرب را تنها مأخذ تصرفات وسایق موجود و مطابق معمول محل تشخیص و در دفاتر مخصوص به نام دفاتر ثبت آب درج نمایند. (از تصویب نامه مذکور)

۴۰ خیاو یا مشکین شهر

نوبتی تقسیم نمی‌کند. در نتیجه برای هر نوع کشت و هر نوع تخم یکسان و یک نسق آب می‌رسد. در حالی که آبیاری پیاز غیر از آبیاری یونجه است و هکذا آبیاری ارزن و لوبيا.

لوبيا را بعد از گل دادن تا ۱۸ روز سه بار آب می‌دهند و بعد در پرهیز نگه میدارند تا میوه بینند. اما زارع باروش بنگاه آبیاری مجبور است که هر ۲۵ روز یک بار لوبيایش را آب بدهد و یا ارزن را که در تمام سال سه دفعه بیشتر آب لازم ندارد. ولی جالیز کاری زودتر از هر ۲۵ روز احتیاج به آب دارد. و این مسئله باز خلاف تبصره سوم ماده سوم تصویب‌نامه مذکور است که می‌گوید: «... تبدیل و تقسیم و حق الشرب رو دخانه‌های مزبور بر حسب معمول و مرسوم و دیرینه محلی خواهد بود. وزارت کشاورزی و بنگاه مستقل آبیاری و سایر مقامات صلاحیت‌دار نظارت اصولی در اجرای عرف محل خواهد داشت.»

بدین ترتیب محصول موقعی که آب لازم دارد، آب ندارد و در زمانی که احتیاج به آب نیست برای مرااعات مقررات باید توی آب باشد. نتیجه، فرق محسوسی است در میزان محصول. به اعتبار قول یکی از اهالی کاهش میزان محصول از پنجاه درصد بیشتر شده. از یک من لوبيا همیشه پنجاه من محصول بر می‌داشتند و امسال - سال ۴۳ - یکی از کشاورزان از یک من لوبيا در حدود پنج من محصول به دست آورده است.

۵

پوشش گیاهی - نباتات وحشی - نباتات اهلی -
نباتات بیشتر از روی سنت و عادت کشت می شود
پرندگان - شکار پرندگان - شکارهای دیگر.

ناحیه مشکین و اطراف خیاو برای پرورش گیاهان گوناگون استعداد فوق العاده دارد و حتی در فاصله بین اهر و خیاو سایه‌ای از نهالهای پراکنده جنگلی را می‌بینیم که به صورت بتنه‌های فراوان اینجا و آن‌جا کوه‌ها و تپه‌ها را پوشانیده است. شناسانی تعداد نباتاتی که در دامنه‌های ساو‌الان یافت می‌شود کار سنگین و چند ساله‌ایست برای یک گروه گیاه‌شناس. و من در این‌جا بطور خلاصه اشاره‌ای می‌کنم به پوشش گیاهی این منطقه و کشت نباتات اهلی که در آبادی‌های اطراف معمول است.^۱

رویهم رفته نزدیک سی و دو نوع نبات وحشی، مناطق بیلاقی و مراعع کوهستانی را پوشانیده است. بیشتر این نباتات از دو طایفه است که تعدادی شناخته شده و تعدادی Leguminosea و Graminea

۱) گویا چند سال پیش چند نفر گیاه‌شناس فرنگی این نواحی را گشته مطالعاتی کردند. ولی نتیجه کارشان در دسترس نبود تا در این‌جا آورده شود.

۴۲ خیاو یا مشکین شهر

همانطور ناشناس مانده‌اند.

از این دو طایفه، این گیاهان بیشتر یافت شده‌اند:

<i>Agropyrum</i>	بیدگیاه‌ها
<i>Phleum</i>	نام فارسی ندارد
<i>Poa Palustris</i>	نام فارسی ندارد و به عربی قلیب گویند
<i>Festuca</i>	نام عربیش عکریش است
<i>Bromus arvensis</i>	نام عربیش ذیل الشعلب است
	و از طایفه بقولات Legumineoses، این چند گیاه فراوان است.
	زیرا که تمام مراتع بیلاقات را یک نوع «چمن» وحشی پوشانیده که بیشتر از این چند «نوع» تشکیل شده:

<i>Lupinus, Letus</i>	باقلایی‌ها
<i>Trifolium</i>	شبدرها
<i>Medicago</i>	یونجه‌های وحشی
	اما مناطق قشلاقی و مغانات را بیشتر نوعی از لگومینوزها پوشانیده
	که <i>Hedysarum</i> نام دارد که در زبان فارسی به «عدس تلخه» مشهور است.
	بهر حال تمام این نباتات را چوپانها خوب می‌شناسند و هر کدام نام محلی و عامیانه مخصوص دارند.

اما نباتات اهلی که کشت می‌شود، انواع فراوان دارد و هر کدام مختص یک محل است و یک آبادی. به این معنی که هر کدام در یک آبادی معمول شده و از روی سنت کشت می‌شود. تک‌لپه‌ای‌ها معمول همه‌جاست. گندم و جو و ارزن و ذرت را می‌گوییم. از نوع گندم: «قیرمزی بوغدا»، «ساری بوغدا»، «آغ بوغدا» و «یاز لیخ» سال‌های سال است که در این منطقه کشت می‌شود. چاودار سیاه و قرمز هم در این ناحیه می‌کارند. چاودار قرمز بیشتر در خود خیاو کاشته می‌شود.

خیاو یا مشکین شهر ۴۳

سه نوع ذرت هم معمول است:

- ۱- ذرت خوشای که از آنجارو درست می‌کنند.
- ۲- ذرت علفی که برای تغذیه دام مصرف دارد.
- ۳- ذرت دانه‌ای که خوراکی است و فراوان عمل می‌آید و فراوان هم مصرف می‌شود. کشت برنج چند سالی است که بیشتر معمول شده. و در اطراف روستاهای رودخانه‌ها - که شامات می‌گویند - کشت می‌شود. مثلاً در حاشیه رود «قره‌سو» یا دره رودمغان. انواع برنج‌ها که عمل می‌آید در محل بهاین اسمای نامیده می‌شود: - برنج آش - چامپا - آقایی - عنبربو - مولایی. برنج صدری را دو سه سالی است که معمول کرده‌اند. از دولپه‌ایهای بی‌گلبرگ بید و نارون زیاد معمول است. سه نوع بید را در تمام دهات اطراف خیاو دیدم که این‌هاست.

۱- «ساری سروود» (بید زرد) : که مقصود همان بید معمولی است. *Salix Pentandra*

۲- «پیش پیشن»: همان بید مشک *Salix Aegyptiaca* است.
۳- «قیریل سروود» (بید طلایی) : که بیدسفید *Salix Alba* را می‌گویند.

naroun بیشتر بطور خودرو می‌روید و دره رود خیاو بیشتر از این درخت پوشیده است.

از دو لپه‌ای‌های گلدار، طایفه گل سرخیان *Rosacé* زیاد معمول است. چرا که بیشتر درختان میوه از این طایفه است. مثلاً گیلاس و آلبالو در پری خانلو زیاد عمل می‌آید. شفتالو در اکثر نقاط مشکین، بادام در جبده، زردآلو و آلو و هللو و گوجه در باستان‌های خود خیاو و گل سرخ در قره درویش لو و سیب در «انار».

از طایفه *Euphorbiacé*، فرفیون زیاد معمول است که اغلب خودرو

۴۴ خیاو یا مشکین شهر

است و «سوت تنان» می‌گویند. ساقه‌هایش را جمع می‌کنند برای رنگ کردن پشم. ایلات شاهسون پشم را همیشه با ساقه‌فرفیون رنگ می‌کنند. انواع اهلی بقولات Legumineuse، بعد از تک‌لپه‌ای هامعمول-ترین گیاه‌ها است در این نواحی. چرا که علوفه‌دام‌های بیشتر از این‌ها به دست می‌آید و در اول اشاره کردم که انواع وحشی این طایفه تمام بیلاقات و مناطق کوهستانی را پوشانیده است و خوراک دام‌های شاهسون بیشتر از این طایفه تأمین می‌شود.

ولی انواع اهلی بقولات: ماش و لوبیا را در مزرعه خلف می‌کارند. باقلاً معمول آغ بلاق و موویل است. عدس و گاوادانه (کوروشنه) را در قیل‌چیق‌لو، یونجه را در قره‌درویش و خود خیاو. خللو (گولول) در خود خیاو معمول است و هم چنین در قره‌درویش. اسپرس (خاشا) در آغ بولاق و بالی‌جا و خیاو. و شبدر را که «اوج قولاخ» (سه گوش) می‌گویند در تمام دهات.

دو نوع یونجه در این محل زیاد معمول است. یکی که رشد سریع دارد به اسم «تخم همدان» مشهور است و دیگری را که رشد کند دارد «قره یونجه» (یونجه‌سیاه) می‌گویند. و نوع وحشی دیگری هم معمول است که «آت یونجاسی» می‌گویند یعنی یونجه اسب. خللو (گولول) دو جور است یکی باز رشد سریع دارد و به اسم «زمی گولولی» یا خللو مزرعه و دیگری به «قره دنه» یا سیاه دانه مشهور است.

دو نوع نخود هم معمول است: «آغ نخود» یا نخود سفید که منحصرًا محصول مشکین شرقی است. دیگری «قره نخود» یا نخود سیاه که در خیاو کاشته می‌شود و در بعضی از دهات اطراف می‌کوبند و به صورت لپه در می‌آورند.

سه جور ماش معمول است: «آغ ماش» (سفید) «آلماش» (ابلق)

خیاو یا مشکین شهر ۴۵

«گوی ماش» (سبز)، اوبیای سفید و چشم بلبلی هردو کشف می شود.
از طایفه بادمجانیان Solanacé سیب زمینی زیاد معمول است در این

نواحی که اسم می برم : پری خانلو - خیاو - قره درویش.
خود بادمجان در جبدره کاشته می شود و بیشتر در عربلو. گوجه -
فرنگی در خیاو کشت می شود و تنباقو به طور قاچاق در پری خانلو و
قره باغلار. ومن مزرعه های توتون را در این نواحی دیدم که بین کرت های
ذرت و دور از چشم بیگانه ها کاشته بودند.

از طایفه کدوئیان Cucurbitacé خیاو را در جبدره و عربلو و
هم چنین در جالیزهای خود خیاو می کارند. گرمک و خربوزه را در پاشالو
و عربلو و جبدره. ولی خربوزه بیحق ولو گران در تمام ولايت مشکین
مشهور است.

کدو در تمام دهات معمول است و معمولاً «بورانی» می گویند
که سه نوع مختلف عمل می آید: ۱- «آغ» یا «بال بورانی» ۲- «زنیق»
۳- «سوموک بورانی». تخم «بال بورانی» را برای دفع انگل های روده
صرف می کنند. هندوانه آللی مشهورتر از سایر آبادی هاست.

از طایفه آلاله ها گل خود رو و زیبایی در این نواحی زیاد پیدا
می شود و معمولاً در حاشیه تمام نهرها و هرجا که باریکه آبی باشد و
مشهور است به «ساری گول» گل زرد.

از چتریان Omblifere، گشنیز و شوید و جعفری رادر خیاو می کارند
که مصرفش در آنجا زیاد است، بر عکس دهات که کمتر مصرف می شود.
«مرزن جوش» بطور وحشی می روید. پونه بیشتر کوه ها و پهدها را پوشانده
که هم در آش می ریزند و هم مصرف مداوا دارد.

از تیره خشخاشیان تا وقتی که کشت خشخاش ممنوع نشده بود
زیاد می کاشتند. واکنون نوعی شفایق وحشی را که «دگمه» می گویند

۴۶ خیاو یا مشکین شهر

وزیاد در گوش و کنار می‌روید، می‌خورند. «ایلان د گمه‌سی» باز نوعی دیگر از شقایق است که می‌گویند اسمی است و مصرفی ندارد.
در باره گیاهان وحشی که مصرف دارویی دارد یا مصرف غذایی،
در فصل دیگری صحبت می‌کنم و در اینجا فقط نام می‌برم از یک نوع «چمن» وحشی که علوفه دام‌هاست و اهالی آن را «قی‌باخ اوئی» می‌گویندیا «وجه‌له» که دانه‌هایی دارد شبیه لوبیا که این دانه‌ها را دهاتی‌ها جمع می‌کنند و توی آش می‌ریزند.

«دوشان آلماسی» (سبب خر گوش) که گیاهیست از طایفه Digital که در دامنه کوه‌ها فراوان است و همانطور بی مصرف. هم چنین کاسنی که عرقش را می‌گیرند و معمولاً «چیت تیخ ساقیزی» می‌گویند.
وهم چنین حنظل که فراوان می‌روید و در آن محل کبر Kabar می‌گویند. دهاتی‌ها میوه‌های رسیده حنظل را به‌خاطر طعم‌گس و ترشی که دارد می‌خورند و نارس‌ها را جمع می‌کنند و می‌برند شهرها. و در شهرها از آن ترشی درست می‌کنند. بزرگترین حنظلستان وحشی را در قره باغلار دیدم که چند کوه و چند دره و چند قبرستان را سرتاسر پوشانده بود.

بالاخره از «بابا آدم»‌ها (دوه توپوزی) باید نام ببرم که یک نوع تیغ مخصوصی است با گل‌های درشت توپی شکل، بهرنگ‌های زرد و قرمز و آبی. خوراکی است لذید برای شترها و در تمام تپه‌ها و دره‌ها می‌شود سراغی از این نبات وحشی گرفت.

اسپند «اوزریک» برای دفع شر چشم‌بد، دود می‌شود. مثل‌همه‌جا و معتقدند که هر قدر دورتر از آبادانی روییده باشد، تأثیرش بیشتر است. و اگر صدای خروس شنیده باشد دردی را دوا نخواهد کرد.

«باغای پراغی» Bâqâyaprâqi گیاهیست شبیه لاكپشت و روی تپه‌ها

۴۷ خیاو یا مشکین شهر

فراوان است. لاکپشت را «باغا» می‌گویند. این لغت در سایر نواحی آذربایجان معمول نیست. گیاهی است از تیره مرکبان که روی زمین پهن می‌شود.

«سییر قویروغى» Siyir Göyröqi (ماهور) که گیاه است دوپایه، نر و ماده از هم جدا. نرها روی زمین پهن هستند با برگ‌های بزرگ سبز و ماده‌ها گل‌های مرکب دارند که به صورت خوشة قرار گرفته. فوق العاده زیباست و در تمام تپه‌ها و مخصوصاً تپه‌های اطراف ساوالان فراوان است. خوشه‌های ماهور را جمع می‌کنند که چوب خشک و با-دوامی دارد برای آتش درست کردن. در بیشتر تصنیف‌ها و قصه‌های محلی این گل شخصیت جالبی دارد. مشهور است که «کرم» قهرمان افسانه‌های آذربایجان وقتی «اصلی» را گم کرده بود، برای پیدا کردن محبوش از «سییر قویروغى» نشانی او را می‌پرسیده. شعر پایین را در این باره می‌خوانند:

«سنے قوربان اولوم ای سییر قویروغى کول لارى
نه باشوا اورتسوب سن سارى سارى شال لارى
منه نشان ور اصلیم گەدن یول لارى
اصلیم بو یول دان گىتدى يابوخ؟»

ترجمه:

«قربان شما می‌روم ای خوشه‌های ماهور که شال‌های زرد بر سر پوشیده‌اید. راهی را که «اصلی» من رفته نشانم دهید. اصلی من از کدام راه رفته؟»

اما پرنده‌هایی که در دامنه ساوالان زندگی می‌کنند از شماره بیرون ندند. کنار هر سنگ و هر گیاه پرنده‌ای نشسته که به دیگری شبیه نیست. رنگ‌های جور و اجور و شکل‌های مختلف دارند. شکارشان مشکل است و

۴۸ خیاو یا مشکین شهر

شناختن شان مشکل تر. بهر حال پر نده هایی که در این ناحیه زیاد دیده می شوند، اسمی محلی شان چنین است:

لی Ley : کرکس ولاشخورهای بزرگ را می گویند.

پغی Pëgi : لاشخورهای جنگل کوچک را گویند که بیشتر گنجشک و پر نده های کوچک را شکار می کنند.

قیزیل قوش: باز شکاری را گویند که هنوز هم مرسوم است که می گیرند و چند روزی چشمها یش را با پارچه ای می بندند و وقتی چشمها یش را باز کردن دیگر اهلی شده است. دستکش چرمی می پوشند و باز را روی انگشت می نشانند.^۱

حاجی لک لک: که فراوان است و پر ندهای است که بر کت می آورد.
قوز قون: عقاب را می گویند.

چوبان آladان: شبان فریبک، که قصه هایی در باره اش دارند.

ناغان: زاغچه را گویند (جاهای دیگر این اسم معمول نیست).
بیلدر چین: کرک.

آلasha: مرغی است شبیه کفتر و کلا غ.

قولاخ لی قوش: پرنده بد منظری است. کله ای دارد گرد و چشم های درشت و گوش های برجسته و کوچک. جعد نیست ولی شباهت زیاد به جعد دارد و بدیمنش می دانند.

بای گوش: که مثل همه جای دیگر منفور است.

آلاباختا (مرغ صحرایی): پرنده ایست شبیه کفتر و بزرگ تر از آن که شکار می کنند و می خورند.

۱) در جنوب و شیخ نشین ها کله باز را با کلاهک فلزی می پوشانند و موقع شکار کلاهک را از کله باز بر می دارند و پرواز می دهند.

٤٩ خیاو یا مشکین شهر

تاتیر: فاخته را گویند. در جاهای دیگر آذربایجان به این اسم نامیده نمی‌شود.

آن قوت: حواصیل را گویند.

مراد قوشی: پرنده‌هایی هستند که بطور دسته جمعی زندگی می‌کنند. زمستان را در مغانات هستند و تابستان را در ییلاقات. همیشه یک دسته کوچک راهنمای دسته‌های بزرگ است. دسته راهنمای به هر طرف که پرواز کنند بقیه راهم به دنبال خود می‌کشند. محل اصلی شان در قره‌داغ است. در ناحیه‌ای به‌اسم «ورجهان». مراد قوشی ملخ‌خوار است و از این جهت عزیزش می‌شمارند.

وقتی ملخ به یک آبادی هجوم می‌آورد، دهاتی‌ها با آب و دانه به سراغ «مراد قوشی» می‌روند و دعا و وردی هم دارند که می‌خوانند و بعد در حالی که آب و دانه روی زمین می‌پاشند، به طرف آبادی خودشان راه می‌افتدند. با این شرط که هیچ‌وقت نباید پشت سر را نگاه بکنند والا «مراد قوشی» قهر می‌کند و بر می‌گردد. عده‌ای هم قبل از رسیدن پرنده‌ها، بیرون ده خندق بزرگی درست می‌کنند و آب می‌بندند. پرنده‌ها تا سر می‌رسند حمله می‌کنند و ملخ‌ها را تند تند از وسط دو نصفه می‌کنند و می‌ریزند روی زمین. و هر چند دقیقه یک بار خود را در آب خندق می‌شویند تا زهر ملخ هلاکشان نکند. وقتی کارشان تمام شد، دسته جمعی، پیروز و خوشحال به طرف اردوب خود پرواز می‌کنند و دعای دهاتی‌ها راهم همراه می‌برند.

در خود خیاو عده‌ای هستند که بعضی از فصول سال را با شکار پرنده‌ها زندگی می‌کنند. اغلب به سراغ «بیلدرچین» می‌روند که گوشت لذیذی دارد و مشتری فراوان. برای شکار این پرنده‌ها تورهایی بافته‌اند از نخ ابریشم سبز، به رنگ علف‌ها که پهن می‌کنند روی چمن یا مزرعه.

۵۰ خیاو یا مشکین شهر

و بعد اسبابی دارند شبیه یک قاشق که شکمی دارد و دسته‌ای. داخل شکم قاشق خالی است و روی دسته از فلز یا استخوان پای بوقلمون که مغزش ریخته، نی‌لبکی گذاشته‌اند و پوست نرمی را به حد فاصل دسته و شکم قاشق بسته‌اند و وقتی پوست را روی شکم قاشق برمی‌گردانند و با انگشت ضربه‌می‌زنند صدای ظریف ماده «بیلدر چین» بلند می‌شود و نرها همه پرواز می‌کنند و در شبکه‌های تور اسیر می‌شوند. شکارچی باید خیلی ماهر باشد و کار آزموده. زیرا اگر روی طبلک محکم‌تر بزنند، صدای ماده مار بلند می‌شود و نرها به‌هوای جفت به‌طرف صدا راه می‌افتدند. ماهرترین شکارچی پرنده‌ها پیر مردیست کار کشته و پر تجربه، و فعلاً اهل دود که سال‌ها در قفقاز شکارچی بوده و کریم‌نباتی نام دارد. از شکارهای دیگر باید گوسفند و حشی را نام برد که «آرقالی» می‌گویند و هم‌چنین داغ‌گچی‌سی و آهورا.

بالاخره آیی و دوغوز که دهات پای ساو الان را همیشه زیر پا دارند واژت‌دابیری که برای دفع این اشرار و غارتگران مزرعه‌ها اندیشیده‌اند، یکی هم اینست که یک یا دو نفر تفنگ‌چی را به‌مzdوری می‌گیرند، تا بتوانند از پس این درنده‌های بی‌چشم و رو بر بیانند.

۶

بیلاقات اطراف خیاو - موقع کوچ - ایل رامها -
مراطع بهاره و پاییزه - حرف و سخن‌هایی درباره
اسکان - عواملی که باعث اسکان طایفه‌ها می‌شود -
درباره تخت قاپوها.

در اینجا اشاره مختصری می‌کنم به زندگی در بیلاقات اطراف
خیاو و به‌طور کلی به تمام بیلاقات شاهسون در ایالت مشکین.

بیلاقات کوهپایه‌هایی هستند در زمستان پوشیده از برف و در
تابستان پوشیده از چمن. مراتع پربرکتی هستند که نزدیک به نیم میلیون
گوسفتند را غذا می‌دهند. در این کوه‌ها نشانه‌ای از غار نمی‌بینیم. بادها
و ابرها دایه‌های واقعی این مراتع هستند و همچنین برف‌ها که آب
می‌شوند و این مرغزارها را با محبت تمام آبیاری می‌کنند. در فصل آب
وهو اشاره کردم که در ناحیه توده‌های هوا از جانب شمال می‌آیند و
همچنین بادهای غرب وزان نیز در این منطقه کم نیستند. بیلاقات و تمام
ناحیه کوهستانی در زمستان از وجود ایلات خالی می‌شوند. زیرا که
همه آنها سرازیر شده‌اند به‌طرف دشت که صاف است و مسطح و آب
وهوای مناسب دارد. در کوه‌ها ایل راه‌ها مشخصند و ثابت. ولی در

۵۲ خیاو یا مشکین شهر

دشت‌ها غیر ثابتند و غیر مشخص. رویهم رفته دردشت، طایفه‌ها پراکنده می‌شوند. کوه‌های شمالی آذربایجان موقعیت و وضع مناسبی دارد برای پرورش احشام. وهم چنین است دشت‌ها. اصولاً مناطق دشتی و کوهستانی واحد تجزیه‌ناپذیری را تشکیل می‌دهند و ضرورت اینکه ایلات باید قشلاق و بیلاق داشته باشند، امریست که اثباتش لزومی ندارد. به قول فردریک بارث، دام‌ها اگر در سراسر سال در منطقه گرمسیر یا سردسیر یک ایل نگهداری شوند، هفتاد هشتاد درصدشان تلف می‌شوند. این مسئله راهم باید گفت که بیلاق و قشلاق بهم نزدیک نیستند و همین فاصله است که زمستان‌ها و تابستان‌های آن‌ها را متعادل می‌کند.

از دویست هزار هکتار بیلاقات شاهسون، صد و پنجاه هزارش در دامنه‌های ساوالان افتاده و پنجاه هزار هکتارش در مشرق اردبیل. مراتع بیلاقی اطراف ساوالان ۲۸۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و مراتع بیلاقی مشرق اردبیل که پنجاه هزار هکتار است، ارتفاعش از سطح دریا دو هزار متر است. اقامت طایفه‌ها در بیلاقات معمولاً کمتر از مدت اقامت آن‌هاست در قشلاق. از نیمة دوم آبان‌ماه، طایفه‌ها در قشلاق، یعنی در معانات هستند تسانیمه اول اردیبهشت ماه. بدین ترتیب که از نیمة دوم فروردین‌ماه شروع می‌کنند به کوچ واواخر اردیبهشت ماه همگی تمام معان را ترک می‌کنند. و اگر خشک‌سالی پیش آمده باشد از اوایل فروردین کوچ شروع می‌شود و به ناچار بر طول مدت اقامت در بیلاق افزوده می‌شود.

موقع کوچ، ۳۲ طایفة شاهسون سه دسته می‌شوند و از سه ایل راه عبور می‌کنند:

دسته‌اول از زیوه Ziwe و لیملو Limlo، قره خان بیگلو، تولاچی، سلیم آغاجی، لکران، آقا محمد بیگلو عبور می‌کنند و بعد، از گذرگاه

خیاو یا مشکین شهر ۵۳

صلوات رد شده می‌رسند به مراتع بهاره و پاییزه «یازلیخ» Yâzlêx. واژ قره‌گل و قره‌تپه وارد مشکین شده می‌آیند به حاشیه خیاو و در آن‌جا دو دسته می‌شوند: یک قسمت در دامنه‌های ساوالان به فاصله یک الی پانزده کیلومتری جنوب غربی خیاو پخش می‌شوند و قسمت دوم می‌روند طرف قاشقامیشه سمت ارسباران واهر و در آن‌جا پراکنده شده، چادر می‌زنند. دسته‌دوم از انجیرلو – شاه‌تپه‌سی، تیکانلو، اجیرلو، تسانلو، نورالله بیگلو رد می‌شوند و می‌آیند به قلعه برزنده و از آن به بعد به دامدا باجا وبالاخره از گذرگاه رضی به قریه گوده کهریز و آخر سر ازیر می‌شوند طرف آبمعدنی «قوتورسویی» که در ۳۶ کیلومتری مشکین شرقی است. و دسته‌سوم از این آبادی‌ها می‌گذرند: بنوان، پیربیگلو، دیزه، تک دام، آق بولاغ، محال‌گرمی وبالاخره به اطراف اردبیل رسیده، در کوه‌های باقرلو و مناطق «آق اولر» دورهم جمع می‌شوند.

مراتع بهاره و پاییزه تمام این سه دسته پس از عبور از گذرگاه صلوات، قلعه برزنده، دامدا باجا، گدوک منکان، مراتع مشهور و پربرکت ارشق است که مثل پلی است بین بیلاقات و قشلاقات. و در آخر شهریور ماه باز ایلات شاهسون در همان مسیری که آمده بودند به طرف دشت مغان بر می‌گردند و به ناچار همه، دوباره در مراتع ارشق جمع می‌شوند. مدت زمان حرکت ایل بستگی دارد به چگونگی مراتع و اوضاع جوی. ولی مدت کوچ رویهم رفته در بهار و در پاییز، تا چهل و پنج روز طول می‌کشد. و طول مسیر کوچ در حدود صد و هشتاد کیلومتر است. بهر صورت طایفه‌ها در اوخر خرداد ماه همه در بیلاقات خود مستقر شده‌اند. مدت زمان کوچ را اوضاع جوی می‌تواند کم یا زیاد بکند. بدین معنی که این مدت می‌تواند تا یک ماه تغییر پیدا بکند. مدت توقف طایفه‌ها در بیلاق در حدود سه ماه و نیم است و در اوخر شهریور ماه دوباره مراجعت

۵۴ خیا و یا مشکین شهر

می‌کنند به دشت مغان و او اخر آبان دیگر همه در قشلاق جمعند. اما اگر خشکسالی، پیش آمده باشد و علوفه‌ای برای دام‌ها نداشته باشند، ممکن است طایفه‌ها مدت بیشتری را در مراتع ارشق بگذرانند. همچنان که ممکن است کوچ را به‌همین علل زودتر شروع بکنند.

بیلاقات مالکینی دارند که به ارت رسیده و می‌رسد. مالکیت بیلاقات اغلب شخصی است نه مال یک طایفه. هر بیلاق به اسم مالک خود مشهور است. معمولاً^۱ بیلاقات همیشه مرتع می‌ماند، برخلاف قشلاق که به‌طور نسبی زراعتی هم در آن‌ها صورت می‌گیرد.

عده‌ای از شاهسون‌ها – آن‌هایی که در مغان زراعتی دارند – در روزهای تابستان گوسفندها را دست چوپان‌ها سپرده، خود به قشلاق برمی‌گردند، تا سری هم به کارهای زراعتی بزنند.

در این‌جا مسئله وابستگی به‌زمین از روی علاقه و نفع مادی قابل توجیه است. ولی بهر صورت وقتی چادرنشین به‌زمین علاقه‌مند شود، این مسئله در امر دامداری تأثیر به‌سزایی خواهد گذاشت.

هم اکنون طبق برنامه‌هایی که در دشت‌مغان عملی می‌شود، وابسته کردن ایلات به‌زمین، به منظور فراهم آوردن زمینه اسکان، یکی از راههای مورد نظر است. و به وجود آوردن آن چنان علاقه‌ی با این‌چنین سهولتی که فکر می‌شود، ابدأً عملی نیست. یک‌ایل به‌زحمت می‌تواند از منافع سهل الوصول دامداری صرف نظر کرده فقر و تنگدستی و کار سنگین زراعت را بپذیرد. زیرا با تبدیل دامداری به کشاورزی و عملی کردن مسئله اسکان، به نظر نمی‌رسد که منافع و درآمد کشت و زرع، بتواند خسارت از دست دادن دام‌ها را جبران بکند. زیرا وقتی قشلاق و بیلاقی در بین نباشد و دام‌ها در سراسر سال در منطقه گرمسیر یا سردسیر یک

خیاو یا مشکین شهر ۵۵

ایل نگهداری شوند، هفتادتا هشتاد درصدشان تلف می‌شود^۱. و صرف نظر کردن از این سرمایه، باید با حسابگری دقیق همراه باشد، تا از فقر احتمالی آینده طایفه‌های ساکن شده جلوگیری بشود. زیرا اجاره‌داری زمین و زحمت سنگین زراعت و سطح پایین زندگی را پذیرفتن و به تمام مصائب تن دردادن واژدر آمدهای دامداری صرف نظر کردن، چیز دیگری هم لازم دارد که برنامه‌های اسکان فاقد آن هستند. یک چادرنشین وقتی به اسکان تن درمی‌دهد و به کار زراعت و عملگی می‌پردازد که تمام ثروت و دام خود را از دست داده باشد. در قحطی‌ها و کشتار دام‌ها که در نتیجه عوامل طبیعی به وجود آمده این مسئله خود به خود ثابت شده است. در کشتار ۱۳۲۷ شمسی که در مغان اتفاق افتاد، عشاير لخت و ورشکسته شدند و ریختند به شهرها و تن دادند به کارهای عملگی و یا در دهات کارگر زراعتی شدند، ولی هر وقت که تو انسنند چندگو سفند دست و پا کنند از حالت اسکان در آمده خود را به قبیله رسانندند^۲. مسئله اسکان دسته جمعی واجباری همیشه در چنین مواقعي پیش می‌آید. در اسکان فردی هم عوامل همین‌هاست که شخص را مجبور به تات نشینی می‌کند. هر چند که به فدرت ممکن است مسائل عمومی زندگی، پاشیدگی خانواده و مرگ سرپرست، باعث اسکان یک فامیل بشود. ولی علت اساسی همان فقر و تنگدستی است. علت اسکان در دهات و شهرها هم همین‌هاست که گفتم. چنان‌که در سال ۱۳۱۳ شمسی که برای اسکان شاهسون، دولت وقت اقداماتی کرد و این اقدامات

۱) نگاه کنید به: «مطالعه‌یی برای نوسازی زندگی روستایی و دامداری منطقه زاگرس» تأليف فرانسیسکو بیت Francisco Benet به استناد نوشه‌های منتشر نشده فردریک بارت Fredrik Barth.

این رساله را داریوش آشوری به فارسی برگردانده که هنوز منتشر نشده است.

۲) فصل تاریخ خیاو را بخوانید.

۵۶ خیاو یا مشکین شهر

که حتی با زور و جبر توأم بوده، نتوانست مرد چادرنشین و دامدار را به یک زارع مقید به زمین تبدیل کند. خاطرات آن روزها و خشونتهای آن دوره، هنوز در خاطرهای هازنده است. مشهور است که آلاچیق‌هارا پاره می‌کردند و آتش می‌زدند و چادرنشین‌ها را کتک می‌زدند. (من تعدادی خانه‌های ساخت آن زمان را در خیاو ودهات اطراف دیدم که عوض تیرهای معمولی با چوب‌های آلاچیق‌سقف پوشی شده بودند). در نتیجه فشار و اجبار، توانستند عده‌ای از شاهسون‌ها را اسکان بدهند. تنها چوپان‌ها حق داشتند که گوسفندها را ببرند صحراء. و آن‌هایی را که برای چوپانی به صحراء می‌رفتند «بینه» Bine می‌گفتند و بقیه مجبور بودند که در یک جا ساکن باشند و به کار زراعت بپردازنند. اما بعد از دوره بیست ساله که از زور و فشار تا حدودی کاسته شد، دوباره طایفه‌ها زدند به کوه‌ها و خانه‌ها و مناطق اسکان شده را به سرعت خالی کردند. زیرا حساب ساده بود و زندگی چادرنشینی از هر نقطه نظر به صرفه شاهسون بود. در این میان ترکیب‌های جالبی هم به وجود آمد. مثلاً از تخت‌قاپوهای دوره رضا شاه، هنوز عده‌ای درده دیگلو باقی مانده‌اند و همچنین عده‌زیادی در عربلوها هستند، با اینکه تن به اسکان داده‌اند، هنوز ییلاق‌قشلاق می‌کنند و در ضمن وابسته هم هستند به زمینی که در ده دارند. عده‌ای از این‌ها، خود ییلاق‌قشلاق دارند که قشلاق‌شان در مغان «قره توره» Gara Tawara نام دارد که بالاتر از «یوغون آرخ» افتاده. عده‌ای دیگر هم ییلاق‌قشلاق ندارند و همیشه زمین اجاره می‌کنند.

در این جا لازمست اشاره شود به زندگی مخفی و قاچاقی مردان شاهسون در آن زمان، که برای مواضعی گوسفند‌هاشان به چه مذلت‌هایی که تن در نمی‌دادند. در زمان اسکان وقتی آلاچیق‌ها را از صحراء‌ها جمع می‌کردند، تنها چوپان‌ها حق داشتند که در چادرهای کوچک تک نفری

خیاو یا مشکین شهر ۵۷

در بیابان زندگی کنند و بسیاری از شاهسون‌ها، آلاچیق‌ها را رها کرده، پنهان از چشم مأمورین دولت، به‌اسم چوپان در کومه‌ها زندگی می‌کردند. بعد از شهریور ۲۰، این عده از کومه‌ها بیرون آمده، آلاچیق‌ها را که فضای بیشتری داشت و آسودگی بیشتر، دوباره برپا کردند.

در این‌جا صورتی می‌آورم از چادرنشینانی که زندگی ایلی را ترک گفته، مجبور به‌اسکان شده‌اند. این عده همه ساکن خیاو هستند و بیشتر با کار عملگی روزگار می‌گذرانند. همه را از پرسشنامه‌های یک محله خیاو بیرون کشیده‌ام و عامل اصلی سکونت تا حدودی نشان داده شده است.

بهر حال اکثر این عده، آن‌هایی هستند که با فقر و فاقه دست بگریبانند و اگر فرصتی حاصل شود و از چنگال تنگدستی نجات پیدا کنند باز به‌صحراء و زندگی چادرنشینی برمی‌گردند. در باره شاهسون‌های ساکن شده در اطراف خیاو، یادداشت‌هایی جمع کرده‌ام که در این‌جا می‌آورم:

در «کوربولاگ» - ۹ کیلومتری خیاو - جمعاً ۶۴ خانواده زندگی می‌کنند که ۲۵ خانواده از طایفة خلیفه‌لوها و بقیه از خسرولوهاست. اول کسی که آمده در این‌جا ساکن شده حاجی عبدالله نام داشته که اولین خانه هم متعلق به اوست.

در «قره درویش» - هم‌مرز و همسایه دیوار به‌دیوار خیاو - از صدو سی و هفت خانواده، شش خانواده از زمان تخت‌قاپو باقی مانده‌اند.

در «بیجق» Bijag صد و بیست و دو خانواده وجود دارد که ع خانواده از ایلات هستند به‌این ترتیب که دو خانواده از مغانلو، چهار خانواده از طایفة آیواتلو Aiwallu .

در «گیل‌لر» پنجاه و یک خانواده زندگی می‌کنند. منهای پنج و شش

۵۸ خیاو یا مشکین شهر

نام	سن	نام طایفه	علت اسکان
بالابیگم	۸۵ ساله	حسین خان بیگلو	از دست دادن دام
شمس الدین	» ۲۵	دمیرچی	نداشتن دام و برای پیدا کردن کار
اکبر	» ۶۵	اجیرلو	فقر و برای پیدا کردن کار
تومار	» ۹۵	خیولو	از دست دادن دام
ابراهیم	» ۳۸	علی محمدلو	پیدا کردن کار
سیم وزر	» ۵۲	حاجی خوجالو	مرگ شوهر و از دست دادن دام
شاهی	» ۶۳	اجیرلو	برای راحت زندگی کردن
تویوش	» ۳۹	اجیرلو	برای پیدا کردن روزی
اسماعیل	» ۸۰	قرالو	در خیاو زمین داشته
اسماعیل	» ۶۲	اجیرلو	فقر
جعفر	» ۴۰	قوجا بیگلو	از دست دادن دام
والی	» ۵۸	مغانلو	برای پیدا کردن کار
لطفالله	» ۶۰	مغانلو	از دست دادن دام
علی	» ۵۵	مغانلو	از دست دادن دام
عبدالله	» ۴۵	مغانلو	برای امرار معاش
عزیز	» ۷۵	مغانلو	از دست دادن دام
حسین	» ۶۳	مغانلو	مرگ و میر گوسفتند
حاجی	» ۵۰	جلودارلو	برای اینکه در شهر راحت زندگی کند
همدردی	» ۷۲	گهیگلوا	برای مبادله و تجارت

خیاو یا مشکین شهر ۵۹

خانواده، بقیه از طایفه «آیواتلو» هستند.

«بارس» ۲۰ خانواده دارد، همه از طایفه آیواتلو. وهم اکنون در داخل ایل «بینه» دارند و با وجود اینکه خود ساکن هستند، احشام خود را همراه ایل بهیلاق قشلاق می‌فرستند.

«آق درق» ۵۵ خانواده دارد، اکثر شان از قره‌داغ آمده‌اند و مدت ۱۶ سال است که در آنجا ساکن شده‌اند، پنج خانواده شان از ایل «ساربان‌لار» هستند.

«سواره» پانزده خانواده دارد تنها دو خانواده شاهسون هستند.
 «ساربان‌لار» صد و سی و چهار خانواده دارد. تنها دو خانواده شاهسون هستند و از طایفه خلیفه‌لو.

«قیل‌چیق‌لو» که مشهورترین ده شاهسون است، ۳۳ خانواده دارد و پانزده خانواده شاهسون هستند و بیشتر شان از مغانلو آمده‌اند. در «پری‌خانلو» که به «دی‌به» مشهور است و همسایه نزدیک خیاو حساب می‌شود، تنها دو خانواده شاهسون هستند یکی در زمان کشتار ۱۳۲۷ آمده در آن جا ساکن شده و دیگری از جلودارلوها آمده که سال گذشته بعد از مرگ زنش دوباره برگشته و رفته پیش طایفه.

در «قصابه» صد و هشتاد خانواده زندگی می‌کنند و با حساب دقیق اکنون سه خانواده شاهسون در آنجا هستند. بعد از کشتار ۲۷، بیست خانواده شاهسون در «قصابه» ساکن شدند و بعد از عسال زراعت دوباره به ایل مراجعت کردند.

اما در خود خیاو - برخلاف آنچه که در بعضی گزارش‌ها ادعا شده، صد در صد اهالی شاهسون نیستند و در اول دفتر اشاره شد که این‌ها از کجاها آمده، چنان‌تر کیمی را ساخته‌اند. امادر موقع کشتار و قحطی‌ها و یا در اثر اجبارهای دیگر، عده زیادی از شاهسون‌ها در این آبادی

۶۰ خیاو یا مشکین شهر

ساکن شده‌اند که اگر آمارگیری دقیق بشود از پانزده الی بیست درصد تمام جمعیت بیشتر نیستند. در پرس و جویی که کردم مثلاً در محله «چای‌پارا» که محله بسیار بزرگی است تنها ۱۶ خانواده شاهسون در آن جا ساکن هستند که عده‌ای در خود شهر زندگی می‌کنند و عده‌ای دیگر خانه‌ای خریده زنی گرفته‌اند که گاه به‌گاه سری می‌زنند به‌شهر. ولی زندگی اصلی‌شان در داخل ایل می‌گذرد.

در این‌جا لازم است به‌خطر دیگر اسکان بی‌نقشه و بی‌هدف اشاره‌ای بشود، خطری که کمتر متوجه آن شده‌اند و آن اینکه بعد از اسکان وقتی همه در قشلاق جمع شدند، چه برسر کوهستان‌ها و بیلات خواهد آمد. واگر قشلاق‌ات به صورت مزروع درآید، هزاران جریب زمین بارده، بی‌آنکه عقیم شده قدرت باروری را از دست داده باشند، متروک خواهند شد. و مراتع سبز و خرمی که وجب به‌وجب برای احشام شاهسون غذا می‌داد، زیرا آفتاب و گرمای تابستانی، برف و بوران زمستانی خواهد پوسید. زیرا که تا پای زارع به‌این کوهستان‌ها برسد، سال‌های دراز فعالیت وتلاش لازم خواهد بود و با اوضاع واحوال فعلی چنین امیدهایی نمی‌توان داشت وزنده بگور کردن این مراتع فکر نمی‌کنم تأسف کمتری داشته باشد.

اقمار خیاو - دهستان های مشکین شهر -
 دهاتی که به اندازه یک قصبه جمعیت دارد
 و دهاتی که جمعیتشان از شمار انگشتان دو
 دست بیشتر نیست.

خیاو یا «مشکین شهر» شامل چند دهستان کوچک و بزرگ است که اقمار خیاورا درست می کنند. من در اینجا فهرستوار به این دهستانها اشاره می کنم و می گذرم:

۱ - دهستان ارشق - بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر شامل نودوچهار ده است. در بین این ها آبادی هایی است که سه خانوار بیشتر ندارد، مانند «گچی بولاغی» که ۲۱ نفر جمعیت دارد و «امر اهلو» که ۱۶ نفر آدم در آن جا زندگی می کنند. یا دهی به اسم «جلال لو» که بیک خانوار دارد با چهار نفر جمعیت و یا دهی به نام «فشلاق اسماعیل بیگ» که مدت هاست خالی شده و همه کوچ کرده رفته اند به بیلاق. و بزرگ ترین آبادی این دهستان «رضی» نام دارد با ۱۵۸ خانوار و ۸۴۵ نفر جمعیت.

۲ - دهستان مشکین باختری: ۶۶ ده دارد. کوچک ترین آبادی این دهستان «حصار» نام دارد با ۱۶ نفر جمعیت و ۴ خانوار. و بزرگ ترین

۶۲ خیاو یا مشکین شهر

آبادیش «پری خانلو» است با ۳۹۸ خانوار و ۹۹۰ نفر جمعیت، که از خیاو فاصله چندانی ندارد. پیاده می‌شود رفت و برگشت و مشهور است به «دی یه» Diya محصولات سردرختی اش معروف است و کارهای دست- بافتش: گلیم و جاجیم و خورجین. راجع به چغندرش صحبت کرده‌ام. آبش به گوارایی مشهور است. چشم‌های دارد به‌اسم «آزادخان بولاغی» که آبش فراوان است و در تمام اطراف مشهور. در روزهای سخت زمستانی که آب خود خیاو یعنی «نقی بولاغی» زیر بخندان پوشیده می‌ماند، خرکچی‌ها از این چشم‌هه برای مردم خیاو آب می‌برند.

در همین دهستان آبادی کوچکی است به‌اسم «قره باغلار» با ۴۴ خانوار و ۲۲۳ نفر جمعیت، دورافتاده و تنها و کنار یکی از قبرستان‌های قدیمی اسلامی است و بیشتر سنگ قبرها به خط کوفی نوشته شده. دهاتی‌ها آن نوشته‌هارا اشاراتی می‌دانند به آینده و می‌گویند که از گرانی و قحطی سال‌ها بعد در آنجا خبرها داده‌اند. بر لوح یکی از مرقدها چنین خواند: «هذا مرقد المرحوم امیر احمد بن اخی محمد فی تاریخ ثلث سبعین مأته..». بالای قبرستان کوهی است به‌اسم «ایلان‌لو» که مارفراوان دارد و هم‌چنین حنظل فراوان. کناره‌بوته حنظل لانه ماریست و می‌گویند زیر این کوه و تپه‌های اطراف گنج‌ها فراوان است. در یک گوشه تپه تخته‌سنگ‌های سیاه و بزرگ قد یک آدم معمولی کناره‌م ردیف شده‌اند و سنگ بزرگ دیگری جلوتر افتاده. می‌گویند که اینجا مکتب خانه‌ای بوده که به غضب الهی گرفتار آمده، همه یک‌جا سنگ‌شده‌اند. عده‌ای عقیده دارند که این سنگ‌ها نشانه‌هایی است که گنج‌های قدیمی را نشان می‌دهند و به ناقار تپه‌های رو به رو را با کلنگ کاویده‌اند و چیزی نیافته‌اند. همچنین در اطراف این تپه‌ها قبرهای قدیمی «گبرها» را نشان می‌دهند که هنوز نبیش نشده‌اند و دهاتی‌ها هر بیگانه‌ای را که وارد ده می‌شود، جهود عنقه فروش می‌دانند.

۶۳ خیاو یا مشکین شهر

و تا از آن حوالی دور نشده مواطنش هستند.

قره باغلار آب ندارد. مردم از آب گلآلود رودخانه استفاده می‌کنند، هم برای شرب و هم برای آبیاری زمین. زمستان‌ها که آب رودخانه کم می‌شود، از برف استفاده می‌کنند و به ناچار دیگهای پربرف همیشه روی تنورها و اجاق‌هاست و این آب خیلی تمیزتر و سالم‌تر از آب رودخانه است.

۳ - مشکین خاوری که ۶۴۶ ده دارد. کوچک‌ترین آبادی که ۲ خانوار دارد به «خانم‌کندي» مشهور است با يازده نفر جمعیت. و «تکدام» که سه خانوار است و صاحب ۱۶ نفر جمعیت. بزرگ‌ترین ده، «لاهرود» نام دارد که به روایتی آن آبادی، باقی مانده شهر لوط پیغمبر است. لاهرود ۷۴۵ خانوار دارد و ۳۷۸۸ نفر جمعیت. انگور فراوان عمل می‌آید و کنار جاده خیاو اردبیل افتاده است.

دهات این بخش بیشتر قدیمی هستند و قدیمی تر از همه «انار» Onâr است با ۴۰۴ خانوار و ۱۸۵۰ نفر جمعیت، محصولاتش سردرختی است و بیشتر سیب و انگور و گردو و سیب زمینی. گندم‌هم زیاد کشت می‌شود. «انار» بین تپه‌های زیادی افتاده که بیشتر آهکی و رسوبی است. شکم این تپه‌هارا خالی کرده‌اند و همه را به صورت قلعه‌هایی در آورده‌اند مسلط بر همه طرف. با راهروهای تو در تو و هلال‌ها و روزنه‌هایی. یکی از این تپه‌هارا «دیده‌بان» می‌گویند. خاک این تپه به درد کوزه‌گری می‌خورد. در یکی از محلات این ده کارگاههای کوزه‌گری فراوان هست. خاک «دیده‌بان» را برای کوزه‌گری بر می‌دارند. کوزه‌های «انار» در همه جای مشکین مصرف می‌شود. و کوزه‌های بزرگ که سه‌هنگ Sahang نامیده می‌شود باز در این آبادی ساخته می‌شود. مشهور است هر قدر از دیده‌بان خاک بردارند، روز بعد باطلوع آفتاب تپه جوش خورده پر می‌شود.

۶۳ خواو یا مشکین شهر

در وسط ده قلعه‌ای بوده که بتدریج نابود شده اکنون پایه‌هایش مانده. آن قلعه، قلعه بابک خرمدل(دین) اسم داشته. و درون قلعه حمام سنگی بزرگی بوده که خراب کرده‌اند و سنگ‌هایش را در پای دیوارها کار گذاشته‌اند. بالاتر قلعه دیگریست که باز از خالی کردن شکم تپه‌ای درست شده به‌اسم «قلعه ببر» یا «قلعه بربر» که تصویرش رادر آخر دفترداده‌ام. کنار این قلعه یعنی درست چسبیده به جدار آن چاهی است که از روی گنج نامه‌ای پیدا کرده‌اند و جا پاها بی دارد. چند سال پیش مرد جهودی آمده اینور آنور را کنده و بالاخره چاه را پیدا کرده پنجاه متري پایین رفته و دیگر نتوانسته. می‌گویند در آنجا مقدار زیادی نیزه و سپر و تیر و کمان مدفون است که همه از آن بابک بوده. یادگار موقعی که از این قلعه‌ها با افسین دست و پنجه نرم می‌کرده است.

قلعه دیگری دورتر و سط باستان‌های است به‌اسم «کشنهور» Keshnawar و باز متعلق به بابک. تپه دیگری هم بالاتر افتاده به‌اسم «اسنه دیل» Asnadel هر دفعه که کاویده‌اند مجسمه‌های گلی فراوان بیرون آمده. وبالاتر از همه این‌ها، مصلایی است از چشم‌ها دور که شب گردهای عاشق گنج، نصفه‌های شب به بعد، همه با فانوس و گلنگ در آن محل جمع می‌شوند. «انار» یکی از آن آبادی‌های است که هر گوش و کنارش پر است از جای زخم گلنگ‌ها. سال‌های است که تپه کاوش و گنج‌بابی تمام اهالی را فراگرفته. همه مواظب هم هستند. هر بیگانه و تازه‌وارد را تا از حوزه ده دور نشده صدها چشم مواظب است.

در مدخل ده، قبرستان قدیمی و کهنه‌ایست و مزار بسیار مجللی دارد باسه گلدسته سنگی - دو گلدسته در بالا سر و یکی پایین پا - و تخته سنگ‌های بزرگی منقش به آیات قرآن و روی سنگ قبر چنین نوشته‌اند:

۶۵ خیاو یا مشکین شهر

«.... جوار الرحمة الله تعالى خليفة الخلفاء
امير اسماعيل بن سلطان امير محمد
تاریخ سنة^{*} فی سبعین خمسة ثمانیه »
و بالای گلدهستهها با خط تزیینی چنین نوشته‌اند: « لا الله الا الله
محمد رسول الله » چندین مرتبه قبر را بهم زده، دوباره سنگ‌ها را جا
گذاشته‌اند. می‌گویند پایین‌تر تخته سنگ دیگری بوده که رویش نوشته
شده بود: «سید احمد».

دو سه سال پیش از توی کارخانه آردسازی که رو به روی قبرستان است
نقبی زده آمده بودند تا گنجی را که درون قبر خوابیده از تاریکی نجات
بدهند. مردم خبردار شده نقبرا کورمی کنند. مشهور است در گنج نامه
این قبر آمده که پایین پای سنگ «سید احمد» قبر بچه‌ایست، اگر زیر آن
را بکنند به گنج بزرگ و اصلی خواهند رسید.
علاوه بر این‌ها چند پیر و چند امامزاده داخل ده و وسط با غها
هم پیداست.

به سردر امامزاده‌ای که می‌گویند از اولاد امام موسی کاظم است
چنین نوشته‌اند:

هذا

گبند پاک مطهر

حضرت سید جعفر

۴ - دهستان مغان که بزرگترین دهستان بخش بیله‌سوار شهرستان
مشکین شهر را تشکیل می‌دهد ۱۵۱ ده دارد. دهاتی هستند که خالی شده
مانند «قشلاق الله وردی» که تمام جمعیت کوچ کرده رفته‌اند. یا «شورق»
که باز خالی شده. دهاتی هم هستند که ۳-۲ خانوار بیشتر ندارند مانند
«حسین خانلو» با ۱۲ نفر جمعیت و «اوش دره» با پنج نفر جمعیت.

۶۶ خیاو یا مشکین شهر

وهم چنین دهات بزرگی مانند «شاه آباد» با ۲۷۱ خانوار و ۲۵۳۶ نفر جمعیت و یا «پارس آباد» با ۱۰۵۰ نفر جمعیت. اما رویهم رفته دهات این دهستان همه کوچکند و به طور متوسط بین ۵۰-۲۰ خانوار دارند.

۵ - دهستان اجارود - ۱۰۶ ده دارد. کوچکترین آبادی این دهستان «نادرلو بیکلو» نام دارد، با چهار خانوار و سی نفر جمعیت و بزرگ ترین آبادیش «ایزمار» با ۱۶۸ خانوار و ۹۰۱ نفر جمعیت.

۶ - دهستان «انگوت» ۸۳ ده دارد باز با دهات ریز و بزرگ هم چون «عالی قالی» ۵ خانوار و ۲۷ نفر جمعیت و «قره آغاجلو» ۹۷ خانوار و ۴۱۶ نفر جمعیت.

۷ - «قلعه برز» بخش «گرمی» شهرستان مشکین که سی ده دارد: «صالح» کوچکترین آبادی با یک خانوار تنها و چهار نفر جمعیت. «قائم کندي» که ۹۳ خانوار دارد و ۴۸۳ نفر جمعیت که بزرگترین آبادی این بخش است.

۸ - بالاخره دهستان «خر و سلو» - که دهات خیلی کوچک و خیلی بزرگ کم دارد و بیشتر حد متوسط جمعیت را دارند. تنها «آخیرلو» ۶ خانوار دارد و ۳۴ نفر جمعیت و کوچکترین آبادی این ناحیه است. ذکر این نکته در اینجا لازم است که همه این دهات را نمی شود جزو اقمار خیاو حساب کرد. زیرا که غیر از دهات انگشت شماری که در حاشیه و اطراف خیاو افتاده اند مانند «قره درویش» که آنور رودخانه خیاو افتاده و یا «قصابه» و «پری خانلو»، بقیه پراکنده و جدا هستند، بی هیچ پیوند معنوی و رابطه اقتصادی، به آن صورتی که ممکن است بین دو آبادی وجود داشته باشد.



تاریخ آبادی - جماعت خیاو از کجاها جمع شده‌اند.
خیاو در کتابهای جغرافی و تاریخ - خیاو کعبه بیلاقات
شاهسون - شاهسون‌ها و دولت قبل از مشروطه -
شاهسون‌ها و دولت مشروطه - مشروطه خواهان
خیاو - خیاو در زیر ضربت ایلات - خیاو به لقب
«مشکین شهر» مفتخر می‌شود.

گفتم که خیاو معبر و پناهگاهی بوده برای درمانده‌ها و سوداگران
و در قرون اولیه اسلامی برای مجاهدان و از جان‌گذشتگانی که پشت
ساوالان سنگر گرفته بودند. هر گوشۀ این سامان نشانه‌هایی از آن روزها
را به یادگار نگهداشت. حتی قدیم‌تر از آن روزگاران، مدنیت ناشناخته و
بزرگی در این حوالی بوده که هم چنان دست نخورده زیر خاک مدفون
است. هرجا را که با بیل و کلنگ بهم می‌زنی، سندی پیدا می‌شود که
گرچه امروز تنها کيسه دلالان و عتیقه‌چی‌ها را پر می‌کند ولی می‌تواند
زاویه‌های تاریک یک تمدن کهنه را هم روشن سازد. خیاو در حاشیه
سرزمینی افتاده که روزگاری به‌اسم «اران» مشهور بوده. زبان خاصی
داشته که تا قرن چهارم هجری با همه آمیختگی‌ها و آشتفتگی‌ها پایدار

۶۸ خیاو یا مشکین شهر

بوده است و دین ترسایان را از دست نگذاشته بود. بعدها هر وقت که زمین را کنده‌اند سکه‌های فراوانی به دست آمده متعلق به چند دوره تاریخی با فاصله زمانی کوتاه و دراز و اغلب مربوط به زمان اتابکان آذربایجان. نخستین سکه‌ای که تازیان در «اران» زده‌اند، سال ۹۶ هجری بوده است.^۱ در همان حول وحوش قبرستان‌ها و نشانه‌هایی مانده از سال‌های اولیه قرون اسلامی؛ روی این احتمال می‌شود گفت که خیاو نیز یک آبادی اسم ورسمداری بوده که گرچه در بیشتر کتاب‌های جغرافیایی اسلامی نامی از آن ذکر نشده ولی دقت و همت حمدالله مستوفی کمک کرده به باقی ماندن نام این آبادی. بدین ترتیب که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری خیاوراً قصبه‌ای خوانده، حدود و تغورش را نشان داده، حتی حقوق دیوانیش را.^۲

با این حساب قدمت خیاوراً می‌شود تا قرن‌های اولیه اسلامی برد. هر چند که موقعیت جغرافیاییش این خیال را در ذهن به وجود می‌آورد که در سال‌های پیش‌تر نیز این منطقه خالی نبوده، گرچه بیشتر آنچه به دست آمده مربوط به دوره اسلامی بوده، ولی قبور «گبرها» که در تمام آن‌حوالی پراکنده است این فکر را بیشتر تأیید می‌کند.

وقتی از تمدن قبل از اسلام حرف می‌زنم، باید اشاره‌ای بکنم

(۱) بابک خرم دین - نوشتۀ سعید نفیسی - صفحه ۳۶ - چاپ تهران - اسفند ۱۳۴۲ - کتابفروشی فروغی.

(۲) «خیاو - قصبه‌ایست در قبلى کوه سبلان افتاده است و چون سبلان در شمال اوست هوایش به گرمی مایل است و آبش از کوه جاریست. باستان اندک دارد. حاصلش غله بیشتر بوده و مردمش اکثر موzedوز و چوحاگر باشد. حقوق دیوانیش دو هزار دینار است.» نزهۃ القلوب تألیف حمدالله مستوفی - ۷۴۰ هجری قمری - باب سوم در ذکر بلاد آذربایجان - بخش نخست از مقاله سوم - صفحه ۹۵ چاپ مذکور.

۶۹ خیاو یا مشکین شهر

به آنچه که تا امروز باقی مانده، اشاره‌ای بکنم به قبرهای پراکنده و اجساد خاکشده‌ای که تا امروزه روز در آن حوالی دوام آورده و قلعه‌ها و برج و باروهای مخربه و نامهای ناآشنا و غریب که جاذب و سوسه‌انگیزش همه را به کار انداخته، عده‌ای را به نبش قبر وا داشته و عده‌ای را در حال اعجاب باقی گذاشته. تمام مغان و قسمت بزرگی از ایالت مشکین و ارشق و برزند و خرسلو مدفن همین تمدنی است که حرفش را می‌زنم. مغان را بعضی کتاب‌ها نوشته‌اند که مغان و موبدان آباد کرده‌اند.^۱

نبش قبر ابتدا از مغان آغاز شده بعد سرایت کرده به ایالت مشکین و تمام آن نواحی. دلالانی که برای خرید و جمع و جور کردن عتیقه‌جات می‌آیند اول سری می‌زنند به آن منطقه بعد بر می‌گردند به برزند و خرسلو و مشکین.

در این جا باید از برزند یا قلعه برزند یادی بکنم. همان آبادی

۱) «ذکر مغان - بعضی او را به او نویسنده. ولایتی است مشهور و دیاریست مذکور مشتمل بر بلاد قدیم و نواحی عظیمه و مراتع دلکش و موضع بسیار خوش از اقلیم پنجم و هوایش خرم و محدود است از شمال به ولایت شیروان و از جنوب به مملک آذربایجان و از مشرق به ارض طالش و از غرب به گرجستان. گویند طوالش از کریوه سنگ‌بر سنگ که محاذی مشکین است تا کنار رودارس و در این مسافت چندان که کوه سبلان پیدا باشد، علف زهردار بسیار است و چهار پایان را هلاک کرده‌اند. در بهار زهرش کمتر و جبال آن دیار از صحاری بیشتر است. گویند بنای آن جا رامغان نام نموده بعضی گویند که جمعی از مغان و موبدان آن ولایت را آباد کرده‌اند و فرقه‌ای برآند که گنجه و قرایاب غ و بردع از بلاد مغانت است. مردمش عموماً شیعی مذهب و جبلی مشربند، ترک زبان و با غرباً مهر باند از طایفه قزلباش طایفه شاهسون در آن دیار بسیارند. راقم مکرر آنجا را دیده و مردمش را مشاهده کرده است کسی به نظر نرسیده که قابل نوشتن باشد.»

بستان السیاحه: تألیف در سال ۱۲۶۷ هجری قمری - چاپ سنگی.

٧٠ خیاو یا مشکین شهر

خراب شده‌ای که افشین سردار مردد و دودل ایرانی به هنگامی که کمر خدمت خلیفه را بسته بود تعمیرش کرد و شکل و حالی بدان داد و پایگاه خود ساخت تا روزی که بابل را با مکاری گرفتار کرد. و بر زندگان نامش در کتاب‌های جغرافیا و وقایع الایام قدیم مثل المسالک والمالک ابن خرد اذبه و صور الاقالیم استخراجی، البلدان یعقوبی، صورۃ الارض ابن حوقل، احسن-التقاسیم مقدسی و نزهۃ القلوب حمد الله مستوفی و دیگران آمده، هنوز هم با تمام پیری و شکستگی، زنده است و نفس می‌کشد. همچون محضر نفرین شده‌ای که محکوم است تا قیام قیامت جان بر لب زیر آفتاب بلهد و بیاد آور روزهایی باشد که بابل را بین دیوارهای محکم خود، باز نجیرهای سنگین افشین نگهداشته بود. تا آفتاب و بهار بیابد و اورا در لباس دلک‌ها به قتل گاه برسانند و جانش را بگیرند.

تمام ماجراهای در بر زنداتفاق نیافتداده. تمام ناحیه مشکین و اطراف ساوالان، پایگاه بابل و یارانش بوده است^۱. دلاوران به پا خاسته‌ای که کاتبان و کاسه‌لیسان خلیفه تهمت زده‌شان کردند و اگر بدانی که آن‌ها در چه روز و روز گاری برای قیام به پا خاستند حق می‌دهی به ایشان که در قلب ساوالان پناه بگیرند و از لانه عقاب با دشمن پنجه در پنجه کنند. و باز در همین خاک‌هاست که وقتی ناجوانمردانه این پهلوانان به خاک و خون کشیده شدند، بساط دستگاه خلیفه وسعت یافت و با ولع بی‌پایان گسترده شد. و بعد از این ماجراهاست که قبرستان‌های دوره اسلامی در این گوشه و آن گوشه پراکنده شده که تاریخ بیشترشان به قبل از سیصد هجری قمری هم می‌رسد که نمونه‌هایی از این قبرها در «انار» و در قبرستان قدیمی

(۱) «و نشست او اندر کوههای تنگ و تاریک بود و جای سردسیر و چون لشکر آنجا شدی با آن خرم دینان مقاومت ندانستندی.»
زین الاخبار گردیزی - چاپ تهران - صفحه ۵۲.

۷۱ خیاو یا مشکین شهر

«قره باغلار» هم اکنون می‌تواند دید و سکه‌های مسی و نقره‌ای فراوان قاطی خاک، جور و واجور، غریب، نشانهٔ تسلط کامل دستگاه اسلامی.

از «انار» هم بی‌گفتگو نمی‌توان رشد. حمدالله مستوفی در مورد انار تفصیلی آورده است که نشان می‌دهد قدمت این آبادی را که تا کجاها می‌رسد و اگر از وسط باستان‌های جوان سبب‌های شدشی وریشه آن‌ها را برخشت کهنهٔ اعصار و شاخه‌هاشان را در زلال بلورین این زمان شناگر ببینی، هرچه را که برایت تعریف کنند باور خواهی کرد و از قلعه‌هایی که هر کدام غولی هستند و از خالی کردن شکم کوهی پیدا شده‌اند دچار تعجب خواهی گشت.

اما منطقه‌ای که امروزه درنوشته‌های رسمی و اداری «مشکین شهر» خوانده می‌شود و در قدیم خیاو شهرت داشته و هم‌اکنون در محل «خی‌بو» گفته می‌شود، در سرزمینی واقع شده که روزگاری پیشکین یا مشکین گفته می‌شد و هنوز هم مشکین گفته می‌شود. در بارهٔ مشکین مستوفی چنین آورده است:

«مشکین-از اقلیم چهارم است طوش از جزایر خالدارات «خب. ک» و عرض از استوا «لزم» و در اول و راوی می‌خوانند چون مشکین گرجی حاکم آنجا شد بدرو معروف گشت. هوایش معتدل است و به عفو نت مایل. جهت آن که شمالش را سبلان مانع است و آش از کوه سبلان می‌آید. غله و میوه بسیار باشد و ایل آنجا شافعی مذهب‌اند و بعضی حنفی و بعضی شیعه. حقوق دیوانیش پنج هزار و دویست دینار است و ولایتش باقطعی

۷۲ خیاو یا مشکین شهر

لشکر مقررست و کمایش پنج تومان مقرری دارد...»^۱

و مجددالدین محمدالحسینی المتخلص به مجدی که یکی از منابع اصلی کارش همان کتاب مستوفی بوده این چند خط را آورده است: «بلوک پیشکین - در این بلوک هفت شهر بوده است. واکنون هر یک از شهرها بقدر دهی مانده است. اما پیشکین را اولی و رامی گفته اند چون پیشکین گرجی حاکم آنجا شد به نام او معروف گشت. انار و ارجاق دو قصبه است، ابازر فیروزین یزدجرد بن بهرام گور ساخته و در قدیم آن را شاد فیروزی خواندند و ارجاق پسر فیروز مذکور قباد عمارت کرد.»^۲ و گویا روزگاری شهر اهر را که امروزه خرابه است در حال پریشانی و بلا تکلیفی، از این ولایت می شمردند. لست نج در «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» در ذکر اهر نوشته است:

«ناحیه ای که این شهر (اهر) در آن واقع بوده، «پیشکین» (به تلفظ امروزی مشکین) نام داشت و از نام خاندانی که در قرن هشتم در آن جا حکومت داشته بوده مأخوذه بود، شهر پیشکین در یک منزل اهر اصلاً «وراوى» نام داشت.»^۳

این «وراوى» و یا به قول مجددی «oramی» آبادی بزرگی بوده است و مرکز ایالت مشکین و همان نقشی را داشته که امروزه خیاو به عهده دارد. خرابه هایش به صورت دهی مانده در ۱۲ کیلومتری شمال غربی خیاو امروزه اورامین یا ورامین می خوانند.

۱) نزهة القلوب - چاپ مذکور - صفحه ۹۴.

۲) زينة المجالس - تأليف مجددی - سال ۱۲۶۲ هجری قمری - صفحه ۴۷۴
چاپ سنگی.

۳) ترجمه «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» - صفحه ۱۸۱ - چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

خیاو یا مشکین شهر ۷۳

درباره «خیاو» افسانه‌ها و روایاتی است جور و اجور. همان افسانه‌ها و روایاتی که هر آبادی، خود را با آن‌ها به گذشته بسته است. از قول ملا امام‌وردی مجاهد بزرگ مشروطیت نقل است که خیاو در زمان‌های قدیم شهر بزرگی بوده است به نام خیابان. حتی طول و عرضی هم برایش قائل می‌شوند و می‌گویند که این آبادی بیست و پنج کیلومتر طول و ۲۵ کیلومتر عرض داشته. آن چنان آباد و وسیع و شکوهمند که کشتارگاهش، هم اکنون آبادی بزرگی است در پنج کیلومتری خیاو به اسم «قصابه». دروازه‌هایش یکی همان آبادی مشهور انار بوده در هجده کیلومتری و دیگری آق‌بولاغ و از طرف دیگر همان قصابه. و هر خرابه و قلعه و تل خاکی که در بیابان‌های اطراف وجود دارد، جماعت‌حی و حاضر خیاو، آن را مربوط می‌دانند به باقی مانده همان شهر از بین رفته قدیمی. از جمله مشهور است که در ۱۸ کیلومتری خیاو قلعه‌ای است به اسم ققهه که چاهی دارد با پله‌های سنگی و مدفن خزانه‌ای است و شاید همان «قلعه بر»ی باشد که من در انار دیدم با همان قیافه و فاصله و همان چاه و پله کان‌های کهنه.

می‌گویند هر کجای این شهر را بکنند به یک تنور یا زیرزمینی قدیمی برمی‌خورند. در سال ۱۳۱۸ شمسی، موقع تسطیح خیابان اکبرلو، به خم‌های بزرگی برخورده بودند با سکه‌های جور و اجور مسی و فلزی. هنوز هم که هنوز است تعداد زیادی از این سکه‌ها در دکان‌های عطاری و بقالی بجای سنگ توزین به کار می‌رود. مشهدی ابوالفضل صنعتی بقال و ادویه فروش اردبیلی بی‌هیچ چشمداشتی مشتی از سکه‌هایش را به من بخشید که هنوز سایه‌ای از یک گوزن و آهو و کلمه «فلوس» را روی آن‌ها می‌توان دید؛ با تمام ساییدگی‌ها و گذشت روزگاران. بیشتر این سکه‌ها به احتمال زیاد مربوط بوده به زمان اتابکان آذربایجان و سکه‌های

۷۴ خیاو یا مشکین شهر

دیگری هم در شهر یافته می شود با عنوان «الناصر بالناس». و باز مشهور است سکه هایی پیدا شده مربوط به دوره ساسانیان و قدیم تر، حتی سکه هایی دیده اند منقوش به جمال حضرت مریم و عیسی شیرخوار که همه نقل قول است و غیر قابل اعتبار. همچنین از حفر این خیابان ها تنورهای بزرگی پیدا شده که به یادگار در بعضی خانه ها نگهداشته اند و یک استخر سنگی بزرگ که تکه کرده پای دیوارهای جاده اند. باز، خم هایی دیده اند با اسکلت چند میت که چمباتمه زده و درون خم ها خاک شده اند. چنین شهر افسانه ای را گویا زلزله و به روایتی آتششان ساوالان خراب کرد. آثار خرابی و زلزله را در خم ها و تنورها و خرابهای حمام های قدیمی یافته اند. و آبادی فعلی جوانه دوباره رسته ایست بر تنه چنین هیکل ضربت دیده ای؛ ابتدا به صورت یک آبادی کوچک و بعد به صورت قصبه ای که امروزه نام شهر به خود گرفته است.

ریش سفیدها معتقدند که خیاو از سال ۱۲۶۰ شمسی اعتبار و اهمیت یافته، از وقتی که سر بازخانه پیدا کرده و اهمیت رزمی اش بر همگان روشن شده. روایت می کنند که پایگاه نیروهای دولتی که همیشه با اشرار در جنگ بوده، در نصر آباد بالای خیاو قرار داشته است و چون موقع جنگ، اشرار آب نصر آباد را که از خیاو رد می شده قطع می کردند، عقلای قوم عقل هاشان را رویهم می ریزند و تصمیم می گیرند و سر بازخانه را می آورند به خیاو و همان قلعه کهنه را می سازند و از آنجا مسلط می شوند به اطراف. رفتہ رفتہ تشكیلات رزمی وسعت می گیرد و نصر آباد اعتبارش را می دهد به خیاو و خود دست خالی می ماند و بی اعتبار. اما حقیقت اینست که قدمت این قلعه و خیاو خیلی پیش تر از این هاست. به اتكاء سندی که در همین فصل می آورم. مشهور است که این قلعه یادگاری است از دوران تاجگذاری نادرشاه که موقع عزیمت از مغان شبی را

٧٥ خیاو یا مشکین شهر

در آنجا به روز آورده است.

اما خیاو در دوره صفویه رونق بیشتری پیدا کرده بود. چنان‌که یکی از نواده‌های شیخ صفی، شیخ حیدر نام حاکم و والی شرع منطقه مشکین و برزند و مغان بوده که در یکی از دره‌ها به دست مردی به‌اسن شیر و انشاه قره‌باغی کشته شد^۱ و مقبره‌اش همانست که صحبت‌ش فراوان شد و عکسش را در آخر این دفتر داده‌ام. وی نوه دختری شاه صفی و نوه پسری شیخ صفی بوده. شاه اسماعیل صفوی فرزند این مرد است و خود شاه اسماعیل در سال ۹۰۰ هجری در خیاو به دنیا آمده. در زمان قاجاریه هم خیاو اعتبار زیادی داشته. در زمان جنگ‌های سیزده ساله ایران و روس باز معبری بوده برای لشکریان عباس‌میرزا که یک تنه دل به دریا زده بود و عاجزانه دست و پا می‌زد که کاری بکند و نمی‌توانست.

در آن روزگاران خیاو شهری بوده پر برکت. دارالحکومه‌ای داشته که همان قلعه فعلی باشد و حاکم اسم ورسمدار. سند با ارزشی که از همان ایام یادگار مانده کتابیست با این عنوان «تاریخ العجم والاسلام» که شیخ عبدالغفور ثامن نامی نوشته و نسخه‌ای از آن در کتابخانه بوعلی سینای همدان موجود است. شیخ عبدالغفور و قابع نگار عباس‌میرزا بوده، در همان جنگ‌های ایران و روس. وحوادث روزانه را خیلی دقیق یادداشت می‌کرده، نثر تمیز و شسته رفته‌ای دارد که نشان می‌دهد مرد با سوادی بوده آشنا به زبان عربی و از همراهانش همه جا و همیشه به نیکی یاد کرده است. آنچه را که عبدالغفور در کتاب خود راجع به خیاو نوشتند نکته‌های تاریک زیادی از گذشته این آبادی را روشن می‌کند. در یکی از سفرهای لشکریان عباس‌میرزا، مدت ده روز در خیاو

۱) به صفحه ۷۷ و ۷۶ بعد مراجعه کنید.

۷۶ خیاو یا مشکین شهر

اطراق کرده بودند، عبدالغفور یادداشت‌هایی کرده است که من از صفحه ۱۸۲ نسخه خطی موجود در کتابخانه بوعلی سینای همدان در این جا می‌آورم:

«اما پس از چند روز توقف در اردبیل و تحریر و قایع در یوم ۱۳ شعبان‌المعظم سنّة ۱۲۱۸ قمری به شهر خیو که از مرآکز تجمع عباس‌میرزا بود از راههای صعب‌العبور سبلان گذشته وارد شدیم. این شهر از اردبیل کوچک‌تر و وفور آب و انهر جاریه بساطین و باغات بحد اعلا بود. بلا فاصله در دارالحکومه این شهر اطراق کردیم، حاکم این شهر شخصی به نام سید شمس‌الدین علیشاھی بود که مردی معهم و محاسن طویل و سفیدی داشته و اندام قوی و تنومند داشت. دارالحکومه مشرف بر بالای تپه بود که از بالای آن شهر دیده می‌شد و دره بزرگی نیز در کنارش قرار داشت. میرزا کوکب‌خان مستوفی می‌گفت: اصل این قلعه یادگار نادر شاه مرحوم است که از این شهر برای تاجگذاری به صحرای مغان می‌رفت و برای اطراق در آن زمان ایجاد کرده بودند و اما یوم ۱۵ شعبان‌المعظم در حضور باسعادت آقا سید شمس‌الدین حاکم شهر به زیارت مقبره شیخ حیدر مشرف شدیم. بقعه گنبدی طلایی داشت که در زیر آفتاب می‌درخشید و بدنه این گنبد به خطوط الله الله منقوش است و در حیاط عریض و طویل این مقبره مطهره از کثرت زن و مرد جایی نبود.

پس از اقامه صلوٰۃ ظهر خطیب بر بالای منبر رفت، پس از استفاضه کامل به زیارت مشرف شدیم. بورج علی‌خان حاکم عسگری عباس‌میرزا که جوان متدين و دعاخوانی بود شجره این بقعه متبر که را از آفاسیخ سیف‌الدین متولی خواستار شدند. شجره در توی پوست سیاه رنگ و معطری مجلد شده بود که حاوی چهل و دو صفحه بود که نشان داده شد و بلا فاصله یک مشت زر و سیم به متولی باشی به عنوان نذورات و سیله

خیاو یا مشکین شهر ۷۷

حاکم اعطاشد والبته بهزبان عربی^۱ که حقیر به فارسی ترجمه کرده‌ام و چنین نوشته شده است: «هذا مرقد مطهر آقا شیخ حیدر رحمة الله سيد جليل- القدر و بزرگوار نواده ذکور مرحوم المغفور شیخ صفی الدین طاب ثراه که حاکم و والی شرع منطقه خیو مشکین و برزنده و مغانات می‌باشد و از اعقاب امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد که در سنّة ۸۷۰ هجری قمری یوم ۳ لاث محرم الحرام به دست زندیقی دین و کافر مخلد در نار ابدیت، شیر و انشاه قراباغی سفاك و بیرحم خائنانه و از روی حیله در صحراء‌های خیو شهید شده است. پدرش شیخ محی الدین فرزند شیخ صفی و مادرش زینب شاه دختر مرحوم شاه صفی است. فرزند و الاتبارش شاه اسماعیل صفوی است که مروج مذهب شیعه حقه اثنی عشری و قاتل کفار وزندیقان عثمانی می‌باشد که انتقام جماعت شیعیان را به نحو احسن از عثمانیان گرفت و در سنّة ۹۳۰ به رحمت ایزدی پیوست. شاه اسماعیل در سنّة ۹۰۰ هجری در شهر خیو متولد شده است.»

حقیر قلمدان را از جیب در آورده این مطلب را بنوشت و پس از ده روز اقامت در خیو، از راه معلومی به شهر اهر حرکت کردیم.» مدتی بعد از این روزها، خیاو توجه ایلات شاهسون را که در حال قدرت گرفتن بودند جلب می‌کند. بیلاقات شاهسون در دامنه ساوالان رفته رفته وسیع‌تر شده خیاو را مثل حلقه در میان می‌گیرد. شهرنشین‌ها یا به قول شاهسون، تات‌ها که جز خوردن و خوابیدن و اندوختن کاری نداشتند، کینه چادرنشین‌ها را تحریک می‌کنند. بی‌آن که خود هوس تات‌نشینی داشته باشند شروع می‌کنند به تاخت و تاز و کشت و کشtar و غارت. و ای بسا که دو طایفه دشمن، شهر را محل تصادم و برخورد خود

(۱) منظورش شجره‌نامه است.

۷۸ خیاو یا مشکین شهر

قرار می‌دادند و یا بر حسب تصادف چنین پیش می‌آمد.

تات‌نشین‌ها برای تأمین و تضمین زندگی خود، از ایلات زن می‌گرفتند و به آن‌ها زن می‌دادند و در این میان تنها زن‌ها عوض بدل می‌شدند. تات‌ها تات می‌ماندند و شاهسون هم با همان زندگی چادر-نشینی. مسئله وصلت نه تنها مشکل شهرنشین‌ها را حل نمی‌کرد بلکه گاهی هم‌گرهي برگرهای افزود. زیرا که زن‌گرفتن از یک طایفه مساوی بود با دشمنی وعداوت طایفه دیگر. چنین بوده که هر چند مدت یک بار طایفه‌ای ناگهانی و یک دفعه می‌زده می‌آمده آبادی را می‌چاپیده و غارت می‌کرده و با غنائم، دوباره برمی‌گشته به کوه و صحراء.

مردم از ناچاری طویله‌ها را چنان می‌ساختند که دسترسی بدان‌ها مشکل باشد و کوچه‌ها را چنان باریک و پیچ در پیچ و تنگ، که اسب نتواند رد بشود. اما شاهسون که در هوا تاخت می‌کرد و سوراخ سوزن را هدف می‌گرفت، این‌ها مشکلی نبود. رفت و آمدها و برخوردها همچنان ادامه پیدا می‌کند. شاهسون که شش هفت ماه سال را در دامنه ساوالان می‌گذارند به ناچار خیاو هم صورت شهری‌لاقی شاهسون را پیدا می‌کند، برای خرید و فروش و داد و ستد همه به خیاو می‌آیند. چنان که در حوالی سالهای ۱۲۸۰ شمسی، مرتب مال التجاره از بیله‌سوار وارد بیل و سراب و تبریز و روسيه وارد خیاو می‌شود. شاهسون‌ها دسته دسته می‌آیند و محصولات دامی را می‌فروشند و لوازمات زندگی می‌خرند. اما در آن روزگاران، بیشتر از همه تفنگ و گلو لئه ساخت روسيه، در صندوق‌های بزرگ چوبی، وارد خیاو می‌شده و شاهسون که برای دوام وبقاء خود به هیچ متعایی تا این حد محتاج نبود، عوض تهیه لباس و خوراک، تفنگ و فشنگ تهیه می‌دیده است و شهر هم به ناچار مسلح می‌شود. تات‌هادر کار و انسراها، محلات، محله‌ای خرید و فروش، حتی

۷۹ خیاو یا مشکین شهر

موقع خواب هم اسلحه را کنار نمی‌گذارند. بوی باروت و صدای گلنگدن تمام شهر و بیلاقات را فرامی‌گیرد.

این مقابله‌ها و آمادگی‌ها و خصوصیات و وضع روحی خاص، یک نوع آمیختگی از نظر فرهنگ و آداب و رسوم را باعث می‌شود. آمیختگی شدیدی که هنوز هم ادامه دارد. در چنین آشفته بازار شلوغی، هر چند مدت یک بار کسی پیدا می‌شده که بند و بستی داشته با بالاترها، در نتیجه آبادی را تیول خود می‌ساخت و از آن همه‌هرج و مر ج حاصلی بر می‌داشت.

گویا قبل از سلطنت ناصرالدین‌شاه مردی با طایفه‌اش از قره‌داغ آمده در خیاو ساکن شده بود، در محلی که امروزه به محله «قره‌داغ‌لو» یا حاجی نوروز‌لوها مشهور است. حاجی نوروز مرد قدرتمندی بوده و صاحب ۱۳ پسر. پسر بزرگ‌تر حاجی نوروز، سلطان بیگ، چندی بعد همان نقشی را که گفتم بازی کرد و مالک الرقاب خیاو شد. تا اینکه در زمان ناصرالدین‌شاه با فرمان حکومتی مردی از رضاییه وارد خیاو شد به‌اسم حسنعلی‌خان جنرال، تا امور آبادی را سپرستی کند و به آشفتگی‌ها سروسامانی بدهد. ابتداء سلطان بیگ را از مقام و مرتبت خود پایین آورد و خود به‌جای او نشست. والی گری خیاو و اردبیل و تمام مشکین را به دست گرفت. اما حکم ناصرالدین‌شاه به تنها یکی کافی نبود، تکیه‌گاه‌دیگری هم لازم بود و برای همین منظور برای پرسش سرهنگ غلام‌رضاخان از طایفه آقاخانلوهه زن گرفت و بعد به فکر استحکامات افتاد و شهرتی که قلعه برزند داشت او را وسوسه کرد. دستی برد و قلعه مخروبه و پایگاه افشین را تعمیر کرد. تا در آن حدود سنگر مطمئنی داشته باشد. و قلعه برزند را «قلعه ینرال یا قلعه جنرال» نامید و فکر کرد که در خود خیاو پایگاهی لازم است و شروع به ساختمان قلعه‌ای کرد، درست رو به رو و

٨٠ خیاو یا مشکین شهر

قرینه قلعه قدیمی، که دیوارهای خشتمان و قطورش تندتند ساخته شد و بالارفت و بعد که پسرش غلام رضاخان با القاب منظم‌الملک و امیر‌تومان فرمانده و همه کاره خیاو شد قلعه را مشهور کرد به «منظم قالاسی» (قلعه منظم)^{۱)} همان قلعه‌ای که امروزه جزءی از دیوار لرزان چیزی از هیکلش باقی نمانده. تکه‌تکه‌اش کرده‌اند و خانه درست می‌کنند.

به‌هر حال حسن‌علی خان‌جنرال بعد از آن که قلعه را ساخت، باداشتن آن همه پناهگاه جرئت یافت که به دفع اشرار بپردازد. خطرناک‌ترین طایفه‌ها از قدیم‌الایام قوجاییگ‌لوهابودند و حاجی‌خوچالوهای (خواجه‌لو) و آلازلوهای (علی‌یار‌لو).

حسن‌علی خان به‌خاطر یک ماجرا کوچک یکی از بزرگان طایفه قوجاییگ‌لو را می‌گیرد و بعد از کسب اجازه از ناصر الدین‌شاه تبعیدش می‌کند به‌یک نقطه نامعلوم. به‌اتهام این که شرارته کرده و اوضاع را بهم زده است. بعد از این ماجرا عرصه را چنان بر قوجاییگ‌لوهای تنگ می‌گیرد که تمام ایل تصمیم می‌گیرند که از ییلاقات صرف نظر کنند، که می‌کنند و می‌رونند به‌حاشیه رود جیغاتی، همان رودی که امروزه روز هم از پایین پای میاندو آب رد می‌شود وزرینه رود نامش داده‌اند. طایفه‌های دیگر هم دست و پا را جمع می‌کنند و ساکت‌تر می‌شوند. آرامشی در خیاو پیدا می‌شود. آرامشی ساختگی، خیاو فرصت می‌کند که بیشتر به‌خود برسد.

این آرامش، ده سال طول می‌کشد. بدین ترتیب طایفه‌ها کینه توزانه کمین می‌کنند تا حسن‌علی خان‌جنرال از کاربر کنار شود. آنوقت هجوم و آشوب، شدیدتر از اول شروع می‌شود. تفنگداران قوجاییگ‌لو سوار

۱) پسرهای منظم‌الملک - آقای یزدانی - هنوز هم در خیاو نشسته. در همان گوشة قلعه، خانه‌ای ترتیب داده روزگار می‌گذراند.

خیاو یا مشکین شهر ۸۱

بر اسب رو می آورند به سر زمین قدیمی شان، زخم خورده و خشمگین. فرصت انتقام رسیده، غفلت جایز نیست. امکانات دیگری هم پیش آمد، سر و صدای مشروطیت همه جا پیچیده است: اول به صورت زمزمه و بعد نعره. دستگاه حکومتی چنان به لرزه افتاده و گیج شده که دیگر به فکر پشت کوهها نیست. در چنین اوضاع واحوال، سرکردگی طایفه قوجاییگل را سه مرد بی باک و کینه توز به عهده می گیرند. این سه مرد رحیم خان و بهرام خان و سردار خان نام دارند. طایفه عاصی دیگر گهیگل و لوهاست و بیگ شان عالیشان بیگ و طایفه سوم حاجی خو جالوها که بیگ شان امیر اصلاح نامیده می شود.

هرچه و مرج ولجام گسیختنگی طایفه های شاهسون به صلاح و صرفه دستگاه تزاری روس نبود. زیرا آن هامی خواستند در دسر دیگری نداشته باشند تا با خیال راحت و آسوده، مشروطه خواهان خطرناک را سرکوبی بکنند و دولت عاجز و درمانده ضد مشروطه، یکی از تقاضاها یاش از نیروهای تزاری سرکوبی همین طایفه ها بوده است.

قوچاییگل و لوهاء در نده ترین و بی رحم ترین طایفه ها، مثل گرگ های وحشی خیاو را در میان گرفته بودند و خواهش دولت از نیروهای تزاری ابتدا دفع قوچاییگل و لوهاء بود از سر این آبادی، که داشت برای خود منطقه سوق الجیشی حساسی می شد. و برای سرکوبی این طایفه بود که چهار لشکر از چهار طرف به سمت خیاو راه افتاد. این ماجرا در آغاز سال ۱۲۷۵ شمسی به وقوع پیوست. فدروف ژنرال روسی با چند هزار سالدات از اردبیل، دلمچوف از تبریز و دولشکر دیگر از بیله سوار و اصلاحندوز همه رو به سمت خیاو گذاشتند.

قوچا بیگ لوهاء باز چشم باز کردند و خود را در محاصره دیدند. به ناچار جنگ مفصلی در گرفت. روس ها با توب و تفنگ و تجهیزات کامل

٨٢ خیاو یا مشکین شهر

وقو جاییگ‌لوها تفنگ به دست با تن لخت و خلق و خوی بیابانی. این جنگ شش ماه تمام در محاصره طول کشید. اما قو جاییگ‌لوها تسلیم نمی‌شدند. تنها حاضر شدند که از ایران بیرون بروند. دولت هم موافقت کرد. قو جاییگ‌لوها زدند به کوه که از مرز خارج شده به کوهستان‌های ترکیه پناه ببرند.

اما کوچ قو جاییگ‌لو به صلاح و صرفه دولت نبود. خیلی زود متوجه شدند و به دست و پا افتادند و چاره اندیشیدند. ابتدا صمد خان شجاع الدوله قره نو کر دولت روس و جlad خون آشام بعدی محمد علی میرزا دیکتاتور را مأمور کردند تامانع کوچ این طایفه بشود. صمد خان با کمک میرقلنج و حاجی نظام‌اندolle و غفارخان امیر موخر از طرف دیگر رفتند به سراغ آنها و در «بوزگوش» محل تلاقی ساوالان با «سایین» - کوه‌های حاشیه میانه - رسیدند به قو جاییگ‌لوها که در حال کوچ بودند. و چه حیله‌ای زدند که معلوم نیست، به هر صورت قو جاییگ‌لوها را قانع کردند که برگردند. آن‌ها هم برگشتند؛ منتهی وحشی‌تر و بی‌بال‌تر و با دل و جرئت بیشتر. مشهور است ضمن جنگ با قو جاییگ‌لوها بوده که گنبد طلایی مقبره شیخ حیدر به وسیله توب‌چی معروف روسی مددوف انداخته شد. هم‌اکنون خرابی‌های انتهای برج، نشانه‌هایی است از گلوله‌های توب مددوف. در خیاو هنوز هم عقیده بر این است که روس‌ها به هوس گنبد طلایی بوده که دلمچوف و مددوف را برای چپاول خیاو فرماده بودند.

در همین فاصله‌ای که قو جاییگ‌لوها در حال قهر و آشتی بودند، لشکریان تزار مشغول سرکوبی طایفه‌های دیگر بودند. جنگ با دیگر طایفه‌ها از حاشیه رود ارس تا جنگل «فاسقامشه» ادامه یافته بود. در آغاز بیشتر طایفه‌ها دست به یکی بودند. اما نه که نیروی تزاری بیش از حد

۸۳ خیاو یا مشکین شهر

تصور قوی بود، عده‌ای خیلی زود تسلیم شدند. مگر جواد خان، بیگ طایفه حاجی خوجالوه‌اکه می‌زند به داخل جنگل «قاشقامشه» و تا روزی که ژنرال روسی حاضر به صلح می‌شود دست از جنگ نمی‌کشد. باهمه این اوضاع و احوال، جنگ نیروهای تزار با ایلات وعشایر شاهسون به نفع روس‌ها تمام می‌شود. شاهسون زخم می‌خورد و چپاول می‌شود. فصل پاییز فرار سیده طایفه‌ها مجبورند از بیلاقات جمع شوند و کوچ کنند طرف قشلاق. همه طایفه‌های پراکنده شاهسون شروع به کوچ می‌کنند. اما تزار که دست به خون شاهسون آلوده، برای این کارش غرامت و مزد هم می‌خواهد. مزد آدم‌کشی‌هایش را. و این غرامت و دستمزد باید توسط خود طایفه‌ها پرداخت شود که غارت و چپاول شده‌اند و کشته داده‌اند.

در همین روزهای کوچ خیل سالدارات سر وقت طایفه‌ها می‌روند و جلوشان را می‌گیرند. دولت ایران هم موافقت می‌کند که ایلات باید تمام مخارج جنگ را به روسیه تزاری پردازند و همه این حوادث درست در روزهای اول سلطنت احمد شاه اتفاق می‌افتد.

طایفه‌هارا در چهار فرسخی اردبیل زیر پل «سمیان» جمع می‌کنند و صارم‌السلطنه هم برای نظارت با عنوان رسمی ناظر دولت ایران مأموریت پیدا می‌کند و آنوقت « تقسیم » شروع می‌شود. تقسیم تمام دار و ندار شاهسون. از احشام گرفته تا چوب‌های آلاچیق و نمدی که رویش می‌خوابیدند و گندم و وسایل نان‌پزی و حتی لباس‌هایشان. این بلا سر تمام طایفه‌های آید. تمام طایفه‌های شاهسون، چه آنها که باروس درافتاده بودند و چه آنها که در نیفتاده بودند.

علت موافقت دستگاه حکومتی با تقسیم دارایی شاهسون دو چیز بوده: یکی راضی نگهداشتن دولت روس و دوم به افلاس کشیدن شاهسون

۸۴ خیاو یا مشکین شهر

که دیگر قدرت حرکت و یاغی‌گری از ایشان سلب شود. این سال که تاریخ دقیقش از یادها رفته مأخذ تاریخی شده است برای آواره‌ها و دهاتی‌ها و چادرنشین‌ها و به «بولگی‌ایلی» (سال تقسیم) مشهور است. سال نامیمونی که در آن باره ضرب المثل‌ها ساخته و پرداخته‌اند. امروزه روزهم معمول است که می‌گویند فلان‌کس بیست سال بعد از سال تقسیم فوت کرد یا بهمان‌کس در سال تقسیم هنوز بچه بود.

از تقسیم دارایی، تنها قوجابیگ‌لوها معاف شدند. زیرا چیزی نداشتند که تقسیم بشود. تنها اسب‌هاشان مانده بود و تفنگ‌هاشان و زن‌هاشان، که حاضر بودند سرهاشان را بدھند، زن و اسب و تفنگ را دست دشمن ندهند.

قر و درماندگی، طایفه‌ها را بیش از پیش تحریک کرده بود. آشفتگی همه‌جا را گرفته بود. ژنرال‌های روسی که دست خالی آمده، با دست پر برگشته بودند، دیگر پیدا شان نبود. انقلاب مشروطه بار آور می‌شد. روزهایی بود که ستارخان با فداییان بی‌شمار واژ جان‌گذشته مشروطه، تمام شهرها و آبادی‌های آذربایجان را می‌گشت و در هر آبادی هسته‌ای برای نهضت به وجود می‌آورد و یا به تشکیلات آزادیخواهان سرو صورت می‌داد، آشوب‌های ضدانقلابی را خاموش می‌کرد و توطئه‌ها را در نطفه خفه می‌ساخت.

در همین ایام چند روزی هم به خیاو آمده و عده‌ای را در آن آبادی مسؤول کارهای نهضت کرد و خود راه افتاد طرف شهر اردبیل. و باز در همین روزها بوده که قوجابیگ‌لوها ناگهانی ریختند به خیاو و برای چندمین بار خیاو را غارت کردند و فداییان مشروطه را بی‌دریغ از بین بردنند. این اولین ضربت شاهسون‌هاست به مشروطه و از همین جاست

خیاو یا مشکین شهر ۸۵

که آن‌ها دربرابر جنبش‌های آزادیخواهانه قیافه مخالف نشان دادند. همان قیافه‌ای را که دربرابر روس‌ها داشتند یاد بر ابرنیروها و تفنگ‌داران دولتی.

قو جابیگ لوه‌ها که هیچ وقت کینه‌شان پایانی نداشت، جنگ دیگری هم باروس‌های برابر پامی کنند. جنگ که نه، بلکه شبیخونی که شبانه می‌زند به آن طرف مرزاها و با دست خالی، دو توب و هشت مسلسل را از چنگ پنج هزار قشون روس می‌کشند بیرون و هم‌را فراری می‌دهند. و آنوقت با دو توب برمی‌گردند این طرف مرز. حالا دیگر کسی جلو دارشان نیست. اولین هدف‌شان خراب کردن خیاو است. برای این منظور از بلندی یک تپه خیاو را می‌بندند به توب و در می‌روند و این حادثه در سال ۱۳۳۷ هجری قمری اتفاق می‌افتد.

بعد با «شراپنل» هاشان می‌روند سروقت مشروطه‌چی‌ها و گرفتاریهایی برای انقلابیون درست می‌کنند که باید در کتابهای تاریخ خواند و دید.

در اینجا از یک بومی خیاو نام می‌برم که چهره‌ایست در خشان و ماندنی در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. این مرد یک روحانی شجاع بود با روش‌بینی و روشن‌اندیشی بسیار وسیع و سرنترس و دل بی‌باک که ملا امام‌وردی نام داشت.

سال‌های اول عمرش را در صحراء‌های خیاو به چوبانی گذارنده بود و همان روزه‌هاهم کتاب به بغل به صحراء‌می‌رفته، شب‌ها پیش آخوندهای محل درس می‌خوانده است.

مدتی بعد رفته به تبریز و در طالبیه آن شهر درس خوانده، سال‌ها

۸۶ خیاو یا مشکین شهر

بعد با مكافات زیاد خود را رسانده به نجف و بعد با توشه‌ای از معلومات دینی برگشته بهزادگاهش خیاو و سر همان کسب و کار او لش. شخم می‌زده و به چوپانی گاو و گوسفند می‌پرداخته. با اینکه لباس روحانیت تنش بوده، ملا امام‌وردی تنها مردی بوده که در چنان آشفته بازار پر هرج و مرج به آزادی ونجات و حرف‌های دیگر فکر می‌کرده. بالای منبر که می‌رفته همه را از مشروطه می‌گفته و به فکر آن بوده که در گردنه‌ای مثل خیاو و بین آن‌همه بی‌سر و سامانی هم تخم مشروطه بارور شود. مشهور است که همیشه یک پایش در تبریز بوده و پای دیگرش در خیاو و دهات و آبادی‌های اطراف.

همان روزها که مجلس، دست کمک به همه جا دراز کرده بود، ملا در تبریز به مجاهدین قول می‌دهد که به مشکین رفته از عشایر و سواران قره‌داغ و مردم و مجاهدین خیاو برای کملک ترتیباتی بدهد. اما از مدت‌ها پیش در خود خیاو به کمین ملا نشسته بودند و وقتی زمزمه در ماندگی مجلس به آن دیوار می‌رسد تصمیم می‌گیرند که حساب ملاراهم پاک بکنند، به همین جهت نرسیده به خیاو، مردی به اسم رحیم‌خان آقاخانلو در بندهش می‌کشد و سه روز تمام در قلعه منظم‌الملک نگهش می‌دارد و وقتی مردم خبردار می‌شوند شبانه اورا از راه «سمیان» به اردبیل می‌برند. وحاکم اردبیل امیر معزز گروسی مدت دو روز اورا زنده نگه میدارد و یک شب ناگهانی در پشت بام «نادرین قلعه» به دارش می‌کشد.

صبح مردم اردبیل خبردار می‌شوند و می‌ریزند بیرون و جسد ملا را بالای قلعه حلق آویز می‌بینند. آقامیرزا علی اکبر و عده‌کثیری از علمای اردبیل هجوم می‌آورند و جنازه را می‌گیرند. گریه کنان اورا به امامزاده صالح می‌برند و به خاکش می‌سپارند و سینه زنان و نفرین کنان وزن‌جیر زنان برمی‌گردند به شهر و امیر معزز گروسی که تازه از پیروزی

خیاو یا مشکین شهر ۸۷

مشروطه‌چیان در کار مجلس خبردار شده بود از شهر می‌گریزد. قتل ملا امام‌وردي در تابستان ۱۲۸۷ شمسی اتفاق افتاده بود. کسری در این باره نوشته است: «ملا امام‌وردي مشکینی یکی از ملایان غیرتمند و مشروطه‌خواه آذربایجان می‌بود. در روزهایی که دارالشوری از شهرها یاوری می‌خواست، و در تبریز آن جوش و خوش می‌رفت، این مرد که به شهر آمده بود نوید داد که به مشکین‌رود و از سواران قره‌داغ به‌یاری آورد، آهنگ آنجا کرد. ولی چون آگاهی از بمباران مجلس رسید کسانی به شیرین کاری در پیش دولتیان، آن مرد غیرتمند را دستگیر کرده و با دستور امیر معزز به اردبیل آوردند و در اینجا یک رسوایی که کمتر دیده شود در بازارها گردانیده و در نارین قلعه در پشت اردبیل به دارش زدند.»^{۱)}

حاجی محمد باقر ویجویه‌ای در کتاب جالبیش «بلوای تبریز» هم از این واقعه ذکری کرده است. «روز سه‌شنبه ۲۹ جمادی‌الثانیه... و خبر رسید که در اردبیل ملا امام‌وردي مشکینی را که مشروطه‌طلب و آدم‌متدين و شاگرد جناب فاضل شریانی بود، حاکم اردبیل میرزا علی اشرف‌خان خفه کرده و در معتبر عام آویزانده است و این هم از اشارات آقایان مستبدین شده. این بیچاره در اول بلوای تبریز در اینجا بود و می‌گفت از شاهسون می‌توانم سواره به کمک شما بیاورم، خواست بروند مانع شدن که رفتن تو در این بین برای توخوب نیست. گفت می‌روم و سواره می‌آورم. چون عقلان صلاح نمی‌دانستند گفتنند که حالا که می‌روم پس مانع باش شاهسون به‌ضد ما نیاید. آن بیچاره عازم اردبیل شده، آقایان مستبدین به‌حاکم اردبیل نوشتند که ملا امام‌وردي آمد و از رؤسای بابی‌هاست بگیر و

۱) تاریخ مشروطیت ایران - تألیف احمد کسری - چاپ پنجم - صفحه ۶۷۲

۸۸ خیاو یا مشکین شهر

دوشقة کن و بیاویزان. اما حاکم حیاکرده دوشقة نکرده است.»^۱
 در خیاو مشهور است روزی که ملارا دارزدند هوا بهشدت گرفت
 و گرد و خاک از آسمان بارید. عده زیادی از پیر مردان حی و حاضر شاهد
 این واقعه هستند. می گویند همه به خانه‌ها رفته و منتظر نشستند، طوفان
 سیاه سه روز طول کشید تا آرام شد. و همان روز خبر رسید که ملا را
 شهید کرده‌اند. آن وقت علماء و اهالی سیاه پوشیدند و خاک بر سر پاشیدند
 و در حیاط مقبره شیخ حیدر جمع شدند و گریه‌ها کردند و به قاتلین نفرین‌ها
 فرستادند. ملا امام وردی موقع شهادت ۵۰ ساله بود با این حساب تاریخ
 ولادتش سال ۱۲۳۷ شمسی می‌شود. خبر شهادت ملا در تاریخ روزهای
 ۱۳ و ۱۴ مرداد همان سال به تبریز می‌رسد و مردم تبریز را در اندوه می‌برد
 و آخر آبان‌ماه همان سال برای او و دیگر کشتنگان آزادی، مجلس ختم
 و یادبودی برپا می‌کنند.^۲ هنوز هم که هنوز است یاد ملا امام وردی
 مشکینی همچنان گرامی است و پایداری و جماعت آن دیار هنوز هم به
 روح آن مرد از جان گذشته قسم‌ها می‌خورند. در اینجا لازم است یادی
 بکنیم از مجاهدین بزرگ خیاو که همراه ملامام وردی در راه مشروطیت
 جان بر کف گرفتند. پرس وجو کردم و اسم چند نفری را از گوش و کنار
 جمع کردم این‌هاست. باشد که در این دفتر به یادگار بماند:

بیگ مالو، حیدرخان، ملانصر الله (رئیس هیئت مجاهدین خیاو)
 ملا کاظم، عیسی نصر آبادی، نجف‌قلی مشهور به نجف، غلام، فیض الله
 پدر غلام، مشهور است که شخص اخیر غیر از غلام پسر دیگری هم داشته
 و او را «حق وار دیوان یو خدور» (حق آری، حکومت نه) نام گذاشته بود.

- ۱) بلوای تبریز یا تاریخ انقلاب آذربایجان - تألیف محمد باقر و بجویه‌ای - تحریر در سنه ۱۳۲۶ هجری قمری - چاپ سنگی همان سال‌ها - تبریز - صفحه ۶۵.
- ۲) تاریخ مشروطیت ایران - تألیف کسری - چاپ پنجم - صفحه ۸۱.

خیاو یا مشکین شهر ۸۹

مرگ غلام، فیض الله را بکلی از زندگی دلسرب ساخت. بعد از شهادت ملا که دوباره شاهسون برخیاو مسلط بودند غلام دربدر و آواره بود. روزی خود را بهزحمت از پشت بام‌ها می‌کشد به خانهٔ خالهٔ پیرش و تفنگ را از سوراخ پشت بام می‌برد تو و خاله را صدا می‌کند که تفنگش را بگیرد. تفنگ را شاهسونی که در خانهٔ خاله به کمین نشسته بود، می‌گیرد و از همان سوراخ پشت بام، سینهٔ غلام را می‌شکافد.

بعد از مرگ ملا، هجوم طایفه‌های غارت شدهٔ خیاو زیادتر شدو هر روز به بهانهٔ گرفتن مجاهدین و قلع و قمع کردن مشروطه‌چی‌ها به غارت این آبادی دست می‌زدند. در همان روزها عده‌ای از سویال دمکرات‌های باکو برای کمک مشروطه‌چیان و مجاهدین آذربایجان به خیاو آمده بودند، سر دستهٔ آنها مردی بوده به‌اسم محمد اواف. وقتی وارد شهر می‌شوند، از گرسنگی‌همه در حال مرگ بودند. اما بی‌آن‌که از کسی چیزی و کمکی بخواهند، در حیاط مقبرهٔ شیخ حیدر با برگ و علف خود را سیر می‌کنند. شاهسون خبردار می‌شوند، به سراغشان می‌آیند. محمد اواف را مرد مالکی به‌اسم حسین در کنار رودخانهٔ خیاو می‌کشد و جماعت خبردار شده‌جنازه‌اش را می‌آورند و در حیاط مقبرهٔ خاک‌می‌کنند. بقیه هم‌همان سرنوشت را پیدا می‌کنند و این مسئله بهانهٔ دیگری می‌شود برای غارت و چپاول دیگر.

شاهسون غارتگر غارت شده، فرصت مناسبی گیر آورده بود و

۹۰ خیاو یا مشکین شهر

زده بود به صحراء با این تصمیم که تمام آبادی‌های مشکین را، چه آن‌ها بی‌یار را که در حوزه بیلاقات واقع شده، چه آن‌ها بی‌یار را که واقع نشده، همه را بین خود قسمت کنند و از دهاتی‌ها بهره‌مالمکانه بگیرند. باز همان چهار طایفه که اول اسم شان را بردم، در این ماجراها پیشرو و پیشتاز بودند و کار را به جایی می‌رسانند که نه تنها دهات، بلکه طایفه‌های ضعیفر را هم بین خود تقسیم می‌کنند.

از اردبیل تا لاهروド افتاده بود دست طایفه عیسی لوه‌ها که بیگ شان مردی بوده اصلاح نام و گرگ صفت. از لاهرود به بعد دهات مشکین شرقی هم افتاده بود به چنگ قوجاییگ لوه‌ها، همان رحیم‌خان و بهرام‌خان و سردار‌خان. به قسمتی از دهات مشکین غربی، گهیک لوه‌ها دست داشتند و به بقیه حاجی خوجالوها. در این میان تنها خیاو‌مانده بود وسط مشکین شرقی و غربی، در امان از تصاحب طایفه‌ها. اما طایفه‌های قوی، دندان تیز می‌کردند که کار رایکسره کنند و این قربانی بزرگ را هم هر طوری شده‌تیول خود بسازند. قوجاییگ لوه‌ها هر چند روزیک بار حمله می‌کردند و گهیک لوه‌ها در مقابل، از خیاو دفاع می‌کردند. و نتیجه این شده بود که گهیک لوه‌ها پیش اهل محل جا و منزلتی پیدا کنند و قوجاییگ لوه‌ها پیش از پیش منفور باشند. بر خورد و تصادم دو طایفه بر سر خیاو، داستان‌هایی دارد که بیشتر از همه «جنگ بهرام خان» شهرت یافته.

جریان چنین بود که گهیک لوه‌ها در بیلاق بودند و عالیشان هم همراه طایفه‌هار فته بود و نایابی از طرف خود در خیاو جا گذاشته بود. قوجاییگ لوه‌ها که چشم عالیشان را دور می‌بینند یک دفعه حمله می‌کنند. جماعت برای دفاع مسلح می‌شوند. در روز سوم جنگ، قوجاییگ لوه‌ها مسیر آب خیاو را تغییر می‌دهند. اما با همه بی‌آبی مردم خیاو تا ده روز مقاومت می‌کنند. از قهرمانان این جنگ نام مردی باقی مانده: عباس‌فرزند حاجی علی اکبر

۹۱ خیاو یا مشکین شهر

که حفاظت قسمت بزرگی از خیاو را تنها به اختیار گرفته بوده. روزدهم که دیگر عرصه برهمه تنگ شده بود و کم مانده بود که قو جاییک لوها وارد خیاو بشوند، مردی از طایفه گهیک لوها با عده‌ای سوار وارد خیاو می‌شود و ناگهان می‌زند به قلب دشمن. این مرد که عین الله ییگ نام داشته هنوز در خیاو اسمش ورد زبان‌هاست و به عینیش ییگ مشهور است. عینیش ییگ، قو جاییک لوها را به شرق رود خیاو می‌راند. دو روز بعد تمام گهیک لوها وارد خیاو می‌شوند و معلوم است که در تمام مدت جنگ، قو جاییک لوها از همان تو پهایی که از روس‌ها به غارت برده بودند استفاده می‌کردند. یکی از توب‌ها را در «عالی داش» ده ساربان‌لار و دیگر را در «گوی داغ» گذاشته بودند و مرتب خیاو را زیر آتش گرفته بودند. اما مشهور است که هیچ صدمه‌ای از آن همه شلیک متوجه خیاو نمی‌شود. تنها یک نهره شکسته و پاییک جوجه کنده می‌شود. در این باره شعرهایی ساخته بودند به طنز وجد و این چند بیت هنوز در آن حوالی به یادگار مانده:

گه دون دیيون او بهره یه
توب گلدی دیدی نهره یه
هیچ بیله توب آتماخ او لماز
توب دالیندا یاتماخ او لماز

ترجمه:

بروید به بهرام بگویید
که توب آمد و به نهره خورد
عجب توب در می‌کنید
و عجیب پشت توب خوابیده اید
و باز مشهور است که یکی از همین گلوهای می‌آید و می‌افتد و سط

۹۲ خیاو یا مشکین شهر

حیاط مقبره شیخ حیدر، بی آن که منفجر شود بلندمی شود و دو کیلومتر دور تر بازمی شود. بی هیچ صدمه وزیانی. بهر حال پو که همین گلو لههایی که آن روزها منفجر شده هنوز هم در بسیاری از خانه‌ها پیدا می‌شود، که به جای هاون به کارش می‌برند.

بهر حال عده‌ای از مردم خیاو و گهیک‌لوهام‌مورمی شوند که میان بر بزنند و برونند و توپ را از چنگ قوجابیگ‌لوهها دربیاورند که قوجابیگ‌لوهها خبردارمی شوند و درمی‌روند و هردو توپ را می‌رسانند به ده «ساربانلار» و از آنجا هم فرارمی‌کنند. گهیک‌لوهها هم به تلاقی و از روی کینه، آذوقه و احشام مردم ده را می‌چاپند و عده زیادی از مردم بی‌دست‌وپارا زیردست و پا می‌کشنند. دوباره برمی‌گردند به خیاو، مسند قدرت و آقایی تازه‌شان. تا امروز هم گهیک‌لوهها در خیاو اعتباری دارند و بیگ‌شان «حاتم‌بیگ» از آدم‌های اسم و رسم دار آن دیار است.

اما ماجراهای قوجابیگ‌لوهها به این زودی‌ها تمام شدنی نبود. هنوز هم که هنوز است آدم‌کشی‌ها و دیگر جنایات غیرقابل تصور «رحیم‌خان» فراموش نشده. او نمونه‌ایست از یاغی‌گری‌ها و بی‌باکی‌های ایلات شاهسون که برای دوام شرارت‌های خود گاه به دستگاه دولتی وابسته بود و گاه به دستگاه دولت روس‌تزاری و گاهی هم لج می‌کرد و تنها در مقابل نیروهای روس قدر علم می‌کرد، که آخر سرهم قیافه مخالف در برابر مشروطه خواهان گرفت و کار را به جایی رساند که به شهرها هجوم می‌برد و چپاول می‌کرد و حاکم می‌گماشت و بهردهی که دست می‌یافت، تاراجش می‌کرد و غلات را به غنیمت می‌برد و آنچه را که به دردش نمی‌خورد و یا

خیاو یا مشکین شهر ۹۳

نمی توانست همراه ببرد به آتش می کشید.

آخر سر دولت مشروطه تصمیم گرفت تکلیف این مرد و این ایل شرور را روشن کند و خوشبختانه در دستگاه دولت مشروطه، مردانی چون پیرم‌خان و سردار بهادر خان بودند که می‌دانستند چه کار باید بکنند. وقتی قوای دولت «قره‌daghi»‌ها را که اهر را اشغال کرده بودند تار و مار کرد و آنجا را گرفت، رحیم‌خان با توب‌هایش سر رسید و اهر را محاصره کرد و با کمک شش صد مرد تفنگدار چندین روز و شب بر اهر آتش بارید.

ولی پیش‌آمدّها چنان پیش آمد که رحیم‌خان بعد از مدت‌ها خرابکاری مقاومت نتوانست بکند، توپخانه و «فورخانه» را جاگذاشت و با همراهان و پسران زد و به رویه فرار کرد. عده‌ای از سران اشرار و یاغی‌ها هم رفتند تبریز و به باقرخان پناهندۀ شدند و در خانه آن مرد بست نشستند. اما با تمام زوری که دولت مشروطه به کار بردا ترا رحیم‌خان را از چنگال روس‌ها بیرون بیاورد، برخلاف عهدنامهٔ ترکمن‌چای، روس‌ها رحیم‌خان را به عنوان پناهندۀ سیاسی نگهداشتند پس ندادند. تا این که مدتی بعد که خود از قفقاز برگشت دستگیریش کردند و در تبریز جانش را گرفتند.

باهمۀ این اوضاع و احوال عده‌ای از طایفه‌ها راحت نمی‌نشستند. در همان روزهایی که ستارخان و باقرخان را ناجوانمردانه از خانه خودشان، تبریز، بیرون کردند و بهانه تراشیدند تا در دیار غربت، دست و پای آن دو مرد را در بند بگذارند. سردار اسعدخان پسر خود را با لشکر مفصلی به گوشمالی شاهسون فرستاد. پیرم‌خان و سردار بهادر هم که در تبریز بودند و در مراسم تودیع ستارخان و باقرخان شرکت داشتند، همراه آن‌ها عازم شدند. در مسیر شان ابتدا سراب بود و بعد نواحی مشکین

۹۴ خیا و یا مشکین شهر

واردیل وهدف اصلی شان این بود که هر طوری شده به مغان برسند. روزهای اول بهار بود که قوای دولتی نرسیده به یلاقات قوچابیگ‌لوها، با صفات آراسته‌ای از مردان جنگی و زنده‌پوش چادرنشین رو به رو شدند و به ناچار جنگی در گرفت. دولتی‌ها با تمام نیرویی که در اختیار داشتند کم مانده بود پیرم‌خان را نزدیکی‌های «چیت‌تومان» از دست بدھند که سردار بهادر و دیگران شتافته نجاتش دادند. به همین مناسبت شعری ساخته و پرداختند که همه‌جا پراکنده شد. و مصرع اولش چنین بود:

«پرم خانا دعوا گونی مولا مدد اتدی»

ترجمه:

«روز جنگ مولا به پرم‌خان کمک کرد.»

این جنگ بیشتر از این لحظه بین ایلات شهرت به هم زد که شاهسون اول دفعه بود مسلسل و آتش مسلسل را می‌دید و یک دفعه بین ایلات پیچید که پرم‌خان «جهره^۱» آورده جادو کرده، همه‌را مثل برگ به زمین می‌ریزد. به هر حال نتیجه این دعواها این شد که عده زیادی از سران اشرار و بیگ‌ها به تورافت‌آمدند. مشهور است که عده‌ای را در یک عروسی غافل‌گیر کردند و قضا را همان‌ها بودند که سال‌های سال‌اسباب زحمت بودند و به غارتگری و آدمکشی عادت داشتند. منتهی جوادخان حاجی خوجالو مثل همیشه از چنگ در رفته بود. به هر حال همه را زنجیر به گردن و غل به پا به تهران بردنده و مدت یک‌سال و نیم در زندان نگهداشتند. با وجود زندانی بودن سران طایفه‌ها، خود طایفه‌ها، هیچ وقت ساکت ننشستند و هر جا که نیروی دولتی می‌دیدند، به سروقتش می‌شتابتند. در مدت زندانی بودن بیگ‌ها، در دو نقطه، نزدیکی‌های «انار» و نزدیکی‌های «انزاب»،

خیاو یا مشکین شهر ۹۵

ایلات دولتیان را تار و مار کردند. بهر حال یکسال و نیم بعد زمان حکومت محمدولی خان حضرات از زندان آزاد شدند و برگشتند به خیاو، منتهی نه به قصد تصاحب و غارت؛ دیگر همه از خیاو چشم پوشیده بودند، این بود که راه صحراء‌ها را پیش گرفتند. منهاهی «عالیشان»، بیک گهیک لوها که در خیاو ماندگار شد و تا او اخر دوره بیست ساله که زنده بود در همان جا زندگی کرد. بهر حال بعد از این گوشمالی‌ها، دهات و آبادی‌های اردبیل و مشکین و مغان تا حدود زیادی از فشار و سنگینی طایفه‌ها خلاص شدند و نفس راحتی کشیدند، خیاو هم همراه آن‌ها.

در این‌جا از دو قحطی مشهور یاد می‌کنم که هردو اثرات نامطلوب و خاطرات دردناک از خود یادگار گذاشتند. یکی قحطی و کشتار بزرگ سال ۱۲۹۴ شمسی که مدت دو سال طول کشید و در اردبیل و خیاو عده زیادی را تلف کرد. و به ناچار ایلات شاهسون که احشام خود را از دست داده بودند، دوباره دست به تاراج و غارت گشودند. و تات‌نشین‌های خیاو به صورت دسته‌های بزرگ به روییه مهاجرت کردند. در نتیجه عده زیادی از دهات، خراب و ویران و خالی شد. مشهور است که «آق بولاغ» چنان خلوت شد که حتی سایه یک سگ هم در آن دیار به چشم نمی‌خورد. قحطی دیگر در سال ۱۳۲۷ شمسی پیش آمد. و باد «خزیری» تمام احشام شاهسون را کشت و طایفه‌هارا به چنان روز اسفناکی انداخت که همه رو گذاشتند به شهرها. گداخانه‌ها و کاروانسراها پر شد و به دنبال بیماریهای گوناگون همه گیر شیوع پیدا کرد. قحطی کوچک در زمان نصر الله خان حکیمی در خیاو پیش آمده بود.

۹۶ خیاو یا مشکین شهر

به هر حال بعد از قحطی بزرگ، دوران استحالهٔ خیاو شروع می‌شود که از حالت فرسودگی والتهاب به یک نوع آسودگی می‌رسد، آسودگی و تنبیلی. مردم هم که همیشه خانه‌به‌دوش و نگران، منتظر چپاول و غارت و خون‌ریزی بودند کم کم ترسشان می‌ریزد. طایفه‌ها که از قشلاق بر می‌گردند دیگر و اهمه در دل مردم به وجود نمی‌آورند. بچه‌ها دسته‌جمعی برای تماسای کاروان چادرنشین‌ها به بیرون آبادی می‌روند و به تماشا می‌ایستند، هیچ کس نگران و دلو اپس نیست. بزرگ‌ترها هم نظر خوشی پیدامی کنند. شاهسون‌ها دیگر غارتگر و اشرار نیستند، چادرنشینان غیر تمدن و شجاعی هستند که با تمام صفا و پاک‌دلی هیچ ضربه‌ای را بی‌جواب نمی‌گذارند. اما حادثهٔ دیگری هم پیش آمد. این حادثه که دیگر خیاو نباید به صورت یک آبادی مخربه و غارت شده و فقیر بماند. می‌خواستند اعتبار و رسمیتی به این آبادی تحمیل کنند. هم‌چون طوق افتخاری که به خاطر لگددشدن‌ها به گردن شکسته شکست خورده‌ای بیاویزند. دیگر خیاو یک دهستان یا قصبه نیست. ادارات دولتی تندتند شعبه بازمی‌کنند. مالیه، اوپا، ثبت احوال، فرهنگ و ... ولی این‌ها کافی نیست، دو خیابان و یک میدانچه هم لازم است و چند ساختمان دولتی. درحوالي ۱۳۱۶ با ۱۳۱۷ شمسی، خیاورا «مشکین شهر» می‌خوانند و فرمانداری و شهرداری اعمال تعیید را به جا می‌آورند. بدین ترتیب استحالهٔ ناقص یک قصبه به یک شهر پایان می‌پذیرد. و بعد از همه بزرگ دوزک‌ها، خیاو شهری می‌شود کوچک و مخربه و فقیر که با سماجت ولجاجت پسندیده‌ای حاضر نیست روح دهاتی خود را ازدست بدهد.

اشاراتی چند درباره جمعیت‌شناسی این ناحیه.
آمار تقریبی جمعیت - افزایش جمعیت - وضع
زنashویی و باسواندان - درباره محل تولد مردم -
تعداد خانوار - محل اجتماعات مردم یا قهوه -
خانه‌ها - شرکت‌های تعاونی - و چندیادآوری.

تنها مطالعه درباره جمعیت خیاو، همان سرشماری رسمی ۱۳۳۵ است که به صورت کتابچه‌ای منتشر شده است. بعد از آن، غیراز آمار دفترهای اداره ثبت احوال، مدرک و سند دیگری نیست برای مطالعه وضع جماعت آن سامان.

در دفاتر و نوشتگات رسمی قبل از ۱۳۳۵، جمعیت خیاو را در حدود پنج هزار نفر برآورد می‌کردند، ولی در سرشماری سال مذکور رقم ۷۲۲۱ به دست آمد. بعد از هشت سال یعنی در سال ۱۳۴۳ شمسی ۸۵۴۵ نفر حساب می‌کنند. و برای تمام حوزه یا ایالت مشکین ۱۷۱۱۷۴ نفر. مسئله قابل توجه، افزایش جمعیت است در این چند سال، از روی دفاتر اداره ثبت احوال، به علت نقوص اضافی که از زیادی عدد نوزادان بر مردّهای حاصل شده است. مثلاً پنج سال بعد از سرشماری، یعنی در

۹۸ خیاو یا مشکین شهر

سال ۴۰ شمسی ۵۷۵۲ نفر بر جمعیت منطقه مشکین افزوده شده است. بدین ترتیب که ۷۲۹۴ نفر زاده شده و ۱۵۴۱ نفر فوت کرده‌اند. درنتیجه، جمعیت کل را در سال یاد شده، ۱۹۹۸۲۹ نفر برآورد کرده‌اند. این رقم در سال ۴۱ به ۲۰۶۸۷۶ نفر افزایش یافته زیرا که تعداد مردّها ۱۴۹۹ نفر و تعداد به دنیا آمده‌ها ۸۵۴۶ نفر حساب شده. در سال ۴۲، ۵۳۹۱ نفر زاده شده و ۸۶۲ نفر چشم از دنیا پوشیده‌اند، و رقم جمعیت رسیده است به ۲۱۱۴۰ نفر.

در سه ماهه اول سال ۴۳، دفاتر اداره ثبت احوال، جماعت منطقه مشکین را به ۲۱۳۱۵۳ نفر بالا برده‌اند، با باقی مانده نفوس اضافی ۱۷۴۸ نفر، که از تفرقی مردّها از نوزادان به‌رقم سال قبل افزوده شده است.

در مورد خیاو هم افزایش به دنیا آمده‌ها دربرابر از دنیا رفته‌ها قابل توجه هست.

مثلاً فوت جاری و فوت معوقه سال ۴۱ را جمعاً ۷۷ نفر حساب کرده‌اند، درحالی که موالید جاری و معوقه را ۴۲۰ نفر. یا در سال ۴۲ موالید جاری و معوقه ۳۳۷ نفر ذکر شده و فوت جاری و معوقه ۵۲ نفر. مسئله تعجب‌آور اینست که افزایش جمعیت با چنین تزايدی در چنان محیطی که وضع زندگی و بهداشت و وسائل مداوایش را نشان داده‌ام باور کردی به نظر نمی‌رسد. احتمالاً مسئله یا مسائل دیگری هم در میان هست، شاید این که مردم مجبورند برای نوزادان خود شناسنامه دست و پا کنند. ولی هیچ اجباری وجود ندارد که شناسنامه فوت شده‌ها را باطل کنند، چرا که در دهات، گورستان‌ها متصدی ندارد که صاحب مردّها مجبور به ابطال شناسنامه بکند. اما یک مولود جدید که باید زندگی کند، حتی برای عروسی و خدمت سربازیش هم که شده باید به‌فکر

۹۹ خیاو یا مشکین شهر

شناشنامه اش باشند. به هر صورت صحبت و سقم مسئله معنون را تا يك سرشماری تازه نمی شود قبول کرد.

مطالعه جمعیت يك آبادی بزرگ را از هر نقطه نظر که بگیرید چه کیفی و کمی و چه توصیفی کار يك نفر نیست، نه کار را قم این سطور که اصلاً کارهای نیست و یا کار يك کس دیگر. هیشت و گروهی می خواهد آماده و تربیت یافته برای این کار که سفرهای متعدد به فاصله های کم و بیش طولانی به محل مورد نظر بگذرد و مطالعات خود را ترتیب دهنده برای منظورهایی که دارند. تازه به نظر نمی رسد برای خیاو در شرایط و موقعیت فعلی لزومی برای چنین مطالعه ای باشد. چرا که نه يك محل صنعتی است که برآورد کارگرهای احتمالی کارخانه ها را بگذرد و نه حل مسائل و درمان دردهای دیگر مطرح است.

پرسشنامه هایی که در آبادی پخش کرده بودم، بیشتر در این باره بود که معلوم شود چند درصد جمعیت این آبادی از ایلات ساکن شده شاهسون هستند. در مطالعات عده ای از محققین مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، صد درصد مردم خیاو را ایلات اسکان یافته یاد کرده بودند و مطالعه علل و دلایل چنین سکونتی مسئله فوق العاده جالبی بود و پرسشنامه های من بیشتر برای روشن کردن چنین مسئله ای فراهم شده بود. ولی با کمک پرسشنامه ها و مشاهده معلوم شد که مثلاً در يکی از بزرگترین محلات خیاو که نزدیک صد و هشتاد خانوار دارد تنها ۱۴ خانوار شاهسون هستند که رئیس سه خانوار هنوز بین ایل زندگی می کنند و زن دیگری در شهر گرفته اند و خانه ای بر پا کرده اند و گاه گذاری سری می زند به خیاو و چند روزی آنجا می مانند. عال سکونت بقیه را هم می شود از جدولی که در فصل بیلاقات آورده ام فهمید.

و با این حساب ها رقم صد درصد مطالعات قبلی حد اکثر به ۱۰-۱۵

۱۰۰ خیاو یا مشکین شهر

در صد پایین می‌آید. و من در فصول دیگر نشان داده‌ام که جمعیت خیاو از کجاها آمده‌اند و چرا آمده‌اند؟

به‌هر صورت آنچه که در این‌جا می‌آید متکی است به‌همان نشریه آمار ۱۳۳۵ وزارت کشور، تا خوانندگان این دفتر را احتیاج مراجعته به سند دیگری نباشد. در بررسی سال نامبرده معلوم شده که از لحاظ جنس در تمام ولایت تعداد مرد بر تعداد زن فزونی داشته. یعنی ۸۹۹۸۵ نفر مرد وجود داشته در مقابل ۷۱۱۸۹ نفر زن، که در ۴۳۲ محل مرد‌ها بیشتر از زن‌ها، در ۱۹ محل مساوی و در ۱۲۶ محل زن‌ها بیشتر از مرد‌ها بوده‌اند. میانه سنی مرد‌ها کمتر از زن‌ها برآورده شده، برای تمام مشکین سن میانه ۱۹ سال و برای خیاو ۲۱ سال را تعیین کرده‌اند.

در مورد زناشویی از پانزده ساله به بالا، نسبت زنان شوهردار بیشتر از مردان متأهل بوده، برای زن‌ها ۷۸ درصد و برای مرد‌ها ۷۱ درصد بوده است. هم‌چنین حدمتوسط سن شوهرداران بیشتر از حدمتوسط سن همسرشان بوده است.

در گروه سنی ۱۵ تا ۲۴، هفتاد و نه درصد زنان، دارای همسر بوده‌اند؛ در صورتی که بیست و یک درصد مرد‌ها فقط در گروه سنی ۴۵ ساله به بالا، ۵۵ درصد مرد‌ها زن‌هاشان را از دست داده بودند و ۴۶ درصد زنان بیوه شده بودند.

تعداد مرد باسواند، مثل همه‌جا بر تعداد زن باسواند فزونی دارد. نه درصد مرد‌ها و کمتر از یک درصد زن‌ها در آمار سال ۳۵ باسواند ذکر شده است، برای تمام ایالت مشکین. ولی در خود خیاو تعداد باسواندان

خیاو یا مشکین شهر ۱۰۱

۲۶ درصد حساب شده.

آمار اداره فرهنگ نشان می‌دهد که در تمام ایالت مشکین ۹۲ دبستان وجود دارد. ۵ دبستان تنها در خود خیاو است، ۲ دبستان دخترانه و ۳ دبستان پسرانه. بقیه در حومه یا در بخش‌های دیگر ایالت مشکین پخش هستند. در تمام ایالت مشکین ۳ دبیرستان وجود دارد، یک دبیرستان دخترانه و یک دبیرستان پسرانه در خود خیاو و در بخش «گرمی» Qermi یک دبیرستان وجود دارد.

تعداد کل محصلین روزانه در سال تحصیلی ۴۳ در تمام مشکین ۱۰۱۲۷ نفر است که ۵۰۴ نفر از این عده در دبیرستان‌ها هستند و بقیه در دبستان‌ها. جمماً ۹۷۳ نفر دختر در تمام مشکین تحصیل می‌کنند چه در دبستان‌ها و چه در دبیرستان‌ها.

تعداد محصلین خود خیاو در سال ۴۳ در دبستان‌ها ۱۲۴۳ نفر و در دبیرستان‌ها ۴۲۶ نفر بوده. علاوه بر این عده ۲۵۶ نفر شب‌ها در همان مدارس روزانه با عنوان اکابر تحصیل می‌کنند. به‌طور کلی در تمام مشکین ۲۱۴۶ نفر در سال ۴۳، مشغول تحصیل بوده‌اند.

رویهم رفته طبق سرشماری سال ۳۵، یک درصد مردم در تمام ایالت مشکین و ۱۹ درصد در خیاو تحصیلات ابتدایی را تمام کرده‌اند و تعداد کسانی که در تمام ایالت مشکین دوره دانشکده را تمام کرده باشند، از ۱۶ نفر متتجاوز نیست.

درباره محل تولد مردم ساکن خیاو در نشریه سال ۳۵ اداره آمار آمده است که ۹۷ درصد مردم مقیم این آبادی در داخل همین ایالت به دنیا آمده‌اند، دو درصدشان در شهرستان‌های مجاور، و یک درصدشان در خارج از ایران. جمعیت متولد در خارج از این ایالت در سال ۳۵، ۴۷۹۲ نفر بوده است که از آن عده ۲۵۰۷ نفر در اردبیل چشم به دنیا

۱۰۲ خیاو یا مشکین شهر

گشوده‌اند و بقیه در سایر جاهای.

تعداد خانوار در خیاو ۱۳۹۲ بوده، و در تمام ایالت مشکین ۳۱۹۴۱ خانوار. میانه نفرات خانوار ۵ نفر بوده است و در نه درصد تمام خانوارها یک نفر باسواند وجود داشته است و در سه درصد دو یا چند نفر.

مشکل رتق و فتق امور، دیدار دوستان و فرار از تنها‌یی را قهوه‌خانه‌های متعدد خیاو حل می‌کند. سی و سه قهوه‌خانه کوچک و بزرگ در خیاو پراکنده است. تعدادی از این‌ها مهمانخانه هستند که غذایی هم می‌پزند و چند آتش هم درست کرده‌اند برای مسافران. قهوه‌خانه‌ها جور و اجور است، کوچک و بزرگ و بر سر نبیش هر کوچه‌ای یکی دو تا. سماوری لازم است و چند استکان و یکی دو تا قوری که مدام کنار آتش باشند و یک ردیف قلیان آماده چاق شدن. قهوه‌خانه‌های اعیانی چایی را عددی یک قران می‌فروشنند. بساط‌شان مفصل است و تعداد میز و صندلی‌شان بیشتر. یک رادیو یا صفحه‌گردانی دارند که مرتب صفحات مد روز را از بلندگوهای بالای در به بیرون پخش می‌کنند. صاحبان این قهوه‌خانه‌ها اکثر آاردبیلی هستند. مشتری‌هاشان معلمین و کارمندان دولت و مأمورین اداره ریشه‌کنی مالاریا و آن‌هایی که خدمات دولتی دارند و یا مسافرانی که سر راه پیاده می‌شوند که گلویی تر بکنند.

قهوة‌خانه‌های درجه دوم بساط‌شان ناجورتر است، چند صندلی و چند سکو و تعدادی مشتری که کاسب‌های دور وبر وزارعین محل هستند و آن‌هایی که دستشان به دهانشان می‌رسد و می‌توانند چایی را عدی ده شاهی بخورند. مشتری‌این قهوه‌خانه‌ها زیادتر از قهوه‌خانه‌های اعیانی است.

قهوة‌خانه‌های درجه سوم دخمه‌هایی است با سقف کوتاه و درهای شکسته بسته، سماوری کهنه، اجاقی پر آتش و چند سکوی گلی. مشتری

خیاو یا مشکین شهر ۱۰۳

این‌ها فقر ا هستند، دو تا چایی می‌خورند و ده شاهی می‌دهند، در این‌جا هر مشتری باید قند خود را همراه داشته باشد. دفعات از همدیگر چند حبکه‌قند قرض می‌گیرند و روز بعد پس می‌دهند. تعداد قلیان در هر قهوه‌خانه حداقل ده دوازده تایی است. حتی در همین قهوه‌خانه‌هایی که گفتم چه وضع فزرتی و فقیرانه و مفلوکی دارند. تدخین یکی از مشغولیات و اعتیادات اکثریت مردم است. و معتقدند که تنباکو برای کسانی که در هوای رطوبی زندگی می‌کنند مفید و لازم است. در نواحی دورتر و حاشیه‌های مغان و قره داغ قلیان‌هایی درست می‌کنند از کدو تبل ونی، و با آتش تپاله و تنباکویی که در محل عمل می‌آید چاق می‌کنند، این قلیان‌ها به قلیان «کور او غلی» مشهور است. به هر حال قهوه‌خانه‌ها محل اجتماعات مردم است و برخورد با یکدیگر. محل ملاقات است و محل مذاکرات «پنیر پز»‌ها و «شیر پز»‌هایی که از دور و نزدیک به خیاو می‌آیند.

به تعاون و همکاری به آن صورتی که واقعاً اعتمادی در میان باشد، زیاد معتقد نیستند. همچنین به سازمان‌هایی که طبق نقشه‌های حساب شده و ناگهانی به آن‌ها عرضه شود.

شرکتهای تعاونی به ثبت رسیده در تمام ناحیه، دوازده شرکت بیشتر نیست که ۱۶۰۰ نفر عضو دارند. و تا پاییز ۴۳ هشت شرکت دیگر هم در شرف تشکیل بود. به هر صورت مردم به شرکت‌های تعاونی اعتقاد چندانی ندارند. تمام فعالیت شرکت‌های تعاونی عبارت بوده است از تهیه ۵۰ تن کود شیمیایی و توزیع آن بین اعضاء شرکت و همچنین پخش ۱۳/۵ تن بذر اصلاح شده گندم باز بین اعضاء. در دهاتی که تازه صحبت از شرکت تعاونی باب شده، دهاتی جماعت اصولاً نمی‌تواند

۱۰۴ خیاو یا مشکین شهر

ماهیت آن را دریابد. در «جمال‌لو» با اهالی نشسته بودیم و گپ می‌زدیم، صحبت از شرکت‌های تعاونی که شد معلوم گشت آن‌ها شرکت‌های تعاونی را دستگاهی می‌دانند که تنها قادر است کود برای دهاتی‌های عضو تهیه کند.

به هر صورت یادآوری این چند نکته را هم لازم می‌دانم که بانک اعتبارات کشاورزی و بانک عمران که شاید می‌توانستند گره کوچکی از کار زارعین را باز کنند، در این ناحیه شعبه ندارند، در عوض بانک‌های دیگر همه شعبه دارند.

کارخانه‌ای در این منطقه نیست. تنها جنازه یک ساختمان غول پیکر سرراه «منظقملاسی» افتاده، کارخانه‌ای بوده که زمان رضاشاه برای پنبه پاک کنی ساخته بودند، بی آنکه پنبه کافی در آن نواحی کشت بشود. و هم‌اکنون عاطل و باطل افتاده مانده. با وجود آن همه معادن دست نخورده در دامنه ساوالان و زمین‌های مستعد برای پرورش چغندر قند و سایر امکانات صنایع کشاورزی، ۳۳ درصد مردهای این آبادی بی کار و معطل برای خود می‌گردند.

کسب و کار اهالی خیاو - اصناف - کشاورزی -
دامداری - زنبورداری - مرغداری - زندگی چوپانها -
علوفه دامها.

از سالها پیش کار مردم خیاو کشت و زرع و دامداری بوده، به علت
زمین‌های پربرکت و چراگاه‌های طبیعی. در ضمن محل رتق و فتق امور
داد و ستد هم بوده است، به علت این که تنها آبادی بزرگی بوده نزدیک
به بیلاقات شاهسون. جماعت فعلی خیاو بیشتر برای این منظورها از نقاط
دور و نزدیک دور هم جمع شده بودند، با همه ترس از غارت و چباول
جان و مال. خیاو نعمت و برکت فراوان داشته و هم چنین امکانات
بی‌شمار.

گویا تنها بومی قدیمی خیاو، مقیم‌لوها بوده‌اند که محله کهنه و
مخروبه‌شان شاهدیست براین قدمت و هم چنین اسم و رسم ساری
و جاری‌شان.

وبقیه هر کدام از گوشه دور افتاده‌ای آمده، در اینجا رحل اقامت
افکنده‌اند. مثلاً حاجی نوروز‌لوها از ارسباران آمده‌اند و عجم‌لوها
از قره‌داغ. ساتلی‌ها ازدهی آمده‌اند به همین نام که هنوز هم آبادی معتبر است
نزدیک خیاو. استاد محمد‌لوها طایفه‌ای هستند چادر نشین که بعد از اقامت

۱۰۶ خیاو یا مشکین شهر

در خیاو، عده‌ای از آن‌ها دو مرتبه از شهرنشینی دست‌کشیده به زندگی چادرنشینی برگشته‌اند. از این طایفه دو مرد بزرگ و مشهور اسم‌شان باقی‌ماند، یکی همان ملا‌امام وردی که سرگذشت‌را در فصل تاریخ خیاو آورده‌ام و دیگری حاجی فرج بیدقدار که در جنگ‌های ترکمن صحرا چنان شهامتی نشان داده که هنوز جماعت خیاو عموماً واستاد محمد‌لوها خصوصاً به آن می‌بالند. از الواها (عزیز‌علی‌لو؟) ها و حاجی آقا‌کیشی‌لوها از سراب آمده‌اند. جد حاج‌علی اکبر‌لوها آل محمد نام داشته که از ده رازلیق سراب کوچ کرده و در خیاو ساکن شدند. علاوه بر این‌ها باید از محله درویش‌لوها نام برد که ساکنانش سال‌ها کارشان درویشی بوده و گدایی و مداعی. اسم عده‌ای از دراویش گذاشته و رفته هنوز هم ورد زبان‌هاست. از آن‌جمله‌اند: درویش‌اسد، درویش‌غلام، درویش‌حسن‌علی، درویش‌الله‌وردی، درویش‌کاظم، درویش‌عمران، درویش‌ممیش که همه در تمام آبادی اعتبار و حیثیت بخصوصی داشته‌اند. امروزه روز هنوز عده‌ای هستند که با اسب و علم و خورجین و گاهی وقت‌ها با شمايل ائمه اطهار می‌روند مزارع و مدح علی می‌گویند و روشه می‌خوانند و گندم گدایی می‌کنند و یا می‌روند و سط طایفه‌های شاهسون به‌امید برهای لاغر و یا مشتی کره و دستمالی کشک.

تا سال ۱۳۰۵ شمسی تنها همین‌ها بودند که بومی خیاو شمرده می‌شدند، علاوه‌آن‌هایی که در اثر کشتار گوسفند‌هاشان از طایفه‌ها آمده، تن به اسکان داده بودند. کار عمده این جماعت – منهای آن‌هایی که داد و ستد می‌کردند و یا کارگرانی که برای طایفه‌ها لباس و کلاه و کفش می‌دوختند – کشاورزی و دامداری بوده است. اما وقتی سربازخانه در خیاو ترتیب داده شد، دیگران هم خبر شدند و چنین بود که در سال ۱۳۰۷ شمسی عده‌زیادی اردبیلی برای کسب و کار آمدند و جا اجاره

خیاو یا مشکین شهر ۱۰۷

کردند و بعد خانه و مغازه و آخر سر، زمین خریدند و خود به تجارت مشغول شدند، عده‌ای هم قهوه خانه و مسافر خانه دایر کردند برای استراحت مسافران و کارشن عجیب اعتبار پیدا کرد. هم اکنون ۸۰ درصد کسبه و مغازه داران خواو^۱، اهل اردبیل هستند و بیشتر قهوه خانه‌ها و مهمانخانه‌ها را هم آن‌ها داره می‌کنند، هم چنین تجارت عمدهٔ خیاو را.

علاوه بر کسبه و طبقه‌ای که از راه داد و ستد زندگی می‌کنند، باید از طبقهٔ فهنگیان و کارمندان دولت نام برد که چند سالی است زیاد شده‌اند و تعداد ابل توجهی پیدا کرده‌اند. انگشت عدهٔ محدودی از کارمندان به کاریگری هم بند است. زمین قابل کشتی دارند و یا گاو و گوسفندی. و همی‌ها خانه و با غچه هم بهم زده‌اند و زندگی نسبتاً آسوده و مرفه‌ی می‌گرانند. اما بیشتر شان معلمینی هستند که با بخور و نمیر زندگی می‌کنند. رونها در مدارس و عصرها در قهوه خانه‌ها دورهم جمع هستند، هر کدام کبی زیر بغل دارند و اخبار عصر و شب رادیو را گوش می‌کنند و روزنامه‌های عصر تهران را که سه روز بعد به آنجا می‌رسد ورق می‌زنند، انتظار اینکه این طرف‌ها خبرهایی هست و یا کتاب‌های ارزان قیمت را دست به دست می‌گردانند و آرزوی روزی را دارند که به شهر بزرگ‌تر و بهتری منتقل شوند که از همهٔ مظاهر تمدن، حداقل سینمای کوچکی داشته باشد که بتواند عصرها و شب‌هایشان را بآن پر بکنند. به هر صورت ۲۲ درصد جمعیت خیاو مشغول کشت و زرع هستند و ۱۶ درصد مشغول تجارت و کسب و کار، در حالی که این ارقام در تمام ایالت مشکین برای کشاورزی ۷۸ درصد و برای تجارت یک درصد برآورد شده است. کشاورزی حرفهٔ عدهٔ زیادی از مردم این حوالی است، زیرا که

۱) نزدیک ۳۰ باب مغازه در خیاو وجود دارد.

۱۰۸ خیاو یا مشکین شهر

خاک این ناحیه استعداد نسبی دارد به پرورش بسیاری زشتی ها و صیفی ها. آنچه معمول این منطقه است و کشت می شود، به ترتیب گندم است و جو و پنبه و جالیز کاری. با غداری و میوه پروری، کار و سرفه دیگری است در حاشیه کار اصلی کشاورزی که در بیشتر دهات اطراف به آن توجه می کنند، از آن جمله است باغات سیب و انگور دهات الراف خیاو. حرفة اصلی «تات» ها کشن و دور کردن است و داماری ایشان هم، با اینکه در درجه بعدی اهمیت قرار گرفته، باز بسته است به همین امر کشت و زرع. کشاورزی این ناحیه با همان اسلوب قدیم با همان ابزار قدیم اداره می شود؛ خیش و گاو و گاو آهن. در حالی که رحاسیه و مرز این ناحیه، یعنی دشت مغان، کشاورزی به سرعت دارد اشینی می شود. در این مسئله نه تنها نظر دولت تأثیر داشته، خود ساکنیز مغان هم حساب کرده اند که با راه و روش تازه، بهره بیشتری خواهند داشت. روی این اصل در تمام مغان نزدیک صد و هشتاد تراکتور و شصت و نج کمباین مشغول کار هستند. بیشتر در اطراف گرمی، بیله سوار، شاه آپ، پارس آباد، ارشق.

این مسئله راهم نگفته نمی گذارم که «مکانیزه» شدن وسایل کشت منطقه مغان از روی نقشه مرتب و حساب شده ای نیست. بیشتر شتابزدگی و بی فکری در کار است تا تأمل و حساب. مثلاً ۲۱ - ۲۲ «مارک» مختلف تراکتور و کمباین در آن منطقه هست، بی هیچ تعمیر گاه ثابت و سیاری که بتواند به لاشه تراکتورها برسد. چرا که تعداد «مارک» ها زیاد است و هیچ کمپانی حاضر نیست به خاطر چند تراکتورش که به منطقه دور دستی مثل مغان فروخته، تعمیر گاهی هم برای اندازد. نتیجه این شده که کشاورز بد بخت برای خریدن یک پیچ و مهره مجبور است هر چند وقت یک بار در مسافت باشد و دنبال متخصص برود و هزینه بیش تراز معمول

خیاو یا مشکین شهر ۱۰۹

را برای شفا و علاج ماشین تحمل کند. آخر سر، خسته و درمانده و عصبانی، مظہر امیدهایش را وسط بیابان ره بکند^۱. بهر حال چنین وضعی هنوز در منطقه مشکین پیش نیامده است و اگر مردم از منافع یک کشاورزی مکانیزه حساب نشده محرومند، از مصائب و نراحتی‌هایش هم در امان هستند.

با اینکه گفتم منطقه مشکین منطقه‌ایست آباده کشاورزی و کار عمده مردم هم کشاورزی است، ولی مردم اغلب از کمبود غلات در مضيقه‌اند. در خیاو و یا در سایر مناطق مشکین سیلو وجود ندارد. در نتیجه انبار کردن گندم ممکن نیست و همه ساله مقدار قابل توجیهی گندم یا جو از اطراف خریده می‌شود. آمار اداره کشاورزی نشان می‌دهد که در سال ۴۲ شمسی مقدار قابل توجیهی غلات برای مصرف این منطقه خریداری شده. رویهم رفته کوهستانی بودن این منطقه و نامر غرب بودن زمین در مقایسه با دشت مغان از میزان محصول به‌طور فاحشی کم می‌کند. هر تخم در خیاو و به‌طور کلی در تمام مشکین چه غربی و چه شرقی بین پنج تا ده تخم حاصل می‌دهد و قابل قیاس نیست با دشت مغان که از هر تخم چهل تا پنجاه تخم می‌توان برداشت کرد.

برای کشت هر هکتار زمین در این حوالی، یک جفت گاو باید سه روز زمین را شخم بزنند و سه روز هم طول می‌کشد که زارع یا

۱) من در اینجا «مارک»‌های مختلف تراکتورها و کمباین‌های موجود در دشت مغان را برای اطلاع نام می‌برم:

- ۱- ماکروس ۲ - زیتور ۳ - مان ۴ - اشنایر ۵ - ام. ام. دیزل ۶ - روسی ۷ - نافیلد ۸ - پورش ۹ - ام. ام. نفتی ۱۰ - کیس نفتی ۱۱ - ام تاز ۱۲ - داود براون ۱۳ - بی. ام ۱۴ - فیات ۱۵ - سوپر پرش دیزل ۱۶ - زتور کوچک (چکسلواکی) ۱۷ - سی‌هرسی ۱۸ - سیلوفرگرین ۱۹ - هونوماک بزرگ ۲۰ - هونوماک کوچک ۲۱ - ... و

۱۱۰ خیاو یا مشکین شهر

کارگر زراعتی بذرپاشی بکنده، رویهم رفته شش روز لازم است تا یک هکتار زمین کشت بشود. میزان لازم بذر برای هر هکتار زمین در حدود هفتاد و پنج الی صد کیلو است. اگر پول آب و کارگر را در حدود ۵۰ ریال حساب کنیم و در صورت تهیه گاو و تخم، هزینه لازم برای کشت یک هکتار زمین هفده ریال خواهد بود.

همچنین است اهمیت آیش در این منطقه. در دشت مغان که زمین خوب است و مرغوب، احتیاجی به آیش نیست و کشت همه ساله به طور مرتب انجام می شود. اما در این منطقه، آیش به عنوان اصلی از اصول کشاورزی قبول شده. برای کشت هیچوقت کود مصرف نمی کنند. مخصوصاً در حودخیاو که مصرف کود اهمیتی پیدا نکرده، نه کود حیوانی و نه کود شیمیایی. ولی در صورت مصرف، کود حیوانی بیشتر طالب دارد تا کود شیمیایی و دلایلش هم روشن است.

در مورد محصول گفتم که هم محصول شتفی و هم محصول صیفی در این منطقه عمل می آید، با همان وسائل ابتدایی. از محصولات شتفی اول گندم و بعد جو بیشتر کاشته می شود. گندم‌های جورو اجوری را در این منطقه می کارند. یک نوع گندم بهاره وجود دارد که «یاز لیخ بو غداسی» می گویند، بهترین نوع گندم در این محل است هم از حيث مرغوبیت و هم از حيث مقدار محصول. و دونوع گندم پاییزه هم وجود دارد، یکی «قیرمزی بو غدا» که در تمام مشکین کشت می شود و محصول مرغوبی دارد، از لحاظ تجاری و بازدهش هم خوب و رضایت‌بخش است. اشکال عمده این گندم اینست که در برابر سیاهک و یا زنگ گندم بیش از حد حساس است. چنانکه مقدار محصول را از صد درصد به پنجاه درصد تقلیل می دهد. دومین پاییزه «ساری بو غدا» (گندم زرد) نام دارد که در مشکین کشت نمی شود، بازدهش در منطقه مغان فوق العاده خوبست.

خیاو یا مشکین شهر ۱۱۱

نوع دیگری گندم در این ناحیه کشت می‌شود که «آغ بو غدا» (گندم سفید) نام دارد و باز مستعد همان سیاهک. گندم ۴۸۲۰ چند سالی است که بین کشاورزان منطقه مشکین توزیع شده، محصول نسبتاً خوبی داده است. همچنین گندم امید و گندم طبس که برای آزمایش چندسالی است که می‌کارند و نتیجه مطلوب گرفته‌اند.

از محصولات صیفی ابتدا ذرت «پیغمبر بو غداسی» (گندم پیغمبر) را نام می‌برم به جهت فراوانی کشت، واگر گفته شود مزارع ذرت هر آبادی کمتر از مزارع گندم یا حداقل جو نیست اغراقی در کار نبوده. نوع علفی ذرت را که برای تغذیه دام مصرف می‌کنند، خیلی بیشتر از انواع دانه‌ای می‌کارند. زیرا در بیشتر جاها ذرت علفی تنها آذوقه زمستانی دام‌هاست. و هم از ساقه‌های بادوام همین نوع ذرت است که دهاتی‌ها دسته جارو می‌بندند و به کار می‌برند. نوع دانه‌ای تنها مصرف خوراکی دارد. بعد از ذرت، چغندر زیاد کشت می‌شود. زمین‌های اطراف خیاو برای پرورش و رشد چغندر استعداد خاصی نشان می‌دهند. از جمله ده «پری خانلو» - یکی از اقمار خیاو - محصول عمده‌اش چغندر است که انبار می‌کنند و در زمستان تنورپز کرده به بازار خیاو می‌آورند. و دو نوع ارزن هم در این ناحیه کشت می‌شود، نوع امریکایی محصول و نتیجه خوبی نداده است و «ساری داری» (ارزن زرد) محصول بادوامی است در برابر آفات و سال‌هاست که در این ناحیه کشت می‌شود.

برنج را در حواشی رو دخانه «قره سو» می‌کارند. دو طرف رو دخانه را که مزرعه برنج باشد شامات می‌گویند.

در خیاو هر مالک، زارع زمین خود است و بالعکس. هر چند که ممکن است مالکی زمین خود را با شرایط جور و اجر صد سال و صد و پنجاه سال پیش به اجاره بدهد. ولی با همه این احوال در خود خیاو

۱۱۲ خیاو یا مشکین شهر

روابطی به اسم زارع و مالک به آن شکل و صورتی که در آبادی‌های کوچک و دیگر جاهای وجود دارد نمی‌بینیم. در صورتی که شهر در همه حال قیافه یک شهر زراعتی را دارد.

هر زارع اهل خیاو، با یک جفت گاو و یک کارگر زراعتی بعد از حاصل‌چینی نصف محصول برایش می‌ماند و نصف دیگر صرف علوفة گاوها و مزد کارگر می‌شود. با این حساب زندگی زارع شهری، زندگی چندان مرفه‌ی نیست. در آمد سالانه هیچ‌وقت کفاف مخارج سالانه را نمی‌دهد و به همین جهت است که هر زارع در فرصت مناسب می‌رود به عملکری یا شاگرد راننده می‌شود و یا اصرار دارد که به هر صورتی در یکی از ادارات دولتی استخدام شود. یادتان باشد که با نصف محصول سالانه مجبور است هر چند سال یک بار هم زمین را به آیش بگذارد. در حاشیه زندگی این زارعین، وضع آن عدهٔ فقیر را هم در نظر بیاورد که موقع درو می‌ریزند بیرون و مثل موش‌های گرسنه پاورچین پاورچین کارگران دروغگر را دنبال می‌کنند، تا خوش‌هایی را که از دهان داس جدا شده و روی زمین می‌ریزد، جمع کنند تا با همین خوش‌های پراکنده، شکم عائله‌ای را در زمستان سیاه سیر بکنند.

کشت قاچاقی توتون و تنباكو در اطراف خیاو، با همهٔ تهدیدها و ترغیب‌ها هنوز هم ادامه دارد. من مزرعه‌های کوچک و بزرگ توتون را خودم در حاشیهٔ مزارع قره‌باغلار دیدم، نرسیده به آن قبرستان قدیمی اوایل دورهٔ اسلامی. همچنین مشهور است در «گلین بولاغی» زن و مرد با کاغذ روزنامه و تنباكوی کشت خودشان، سیگارهای بلند بلند می‌پیچند و تمام مدت روز را که بیدارند هیچ‌وقت از تدخین دست نمی‌کشند. و آخر سر اسمی می‌برم از آفات نباتی این منطقه، که با هر دفعه شیوع، گرسنگی مردم این ولایت را بیشتر می‌کنند و این‌ها هستند: لیسه – شته –

خیاو یا مشکین شهر ۱۱۳

زنگ گندم - سیاهه گندم - لکه سیاه - لکه سفید و بالاخره ملخ که هر چند سال یک بار هجوم می آورد و مزارع و شامات و جالیزها را می خورد. برای دفع ملخ خندق‌های بزرگی می کنند و به آن‌ها آب می بندند و دهاتی‌ها دسته جمعی ملخ‌ها را کشیش می کنند و ملخ‌ها می پرند و می پرند و می ریزند تا آب و آنوقت خندق‌ها را پرمی کنند و ملخ‌های همیشه گرسنه را زیر خاک می پوشانند.

دامداری روز بروز دارد از رواج می افتد، سی و چهل سال پیش حرفة اصلی مردم خیاو دامداری و کشاورزی باهم بوده است. ولی امروزه روز دامداری کم شده. زیرا برای تات نشین، نگهداشتن گاو و گوسفند بی آنکه بیلاق بکند کاریست مشکل و طاقتفرسا از یک طرف و از طرف دیگر کم شدن چراگاه‌های خیاو و نداشتن علوفه کافی و هزینه زیاد نگهداری دام در شرایط شهرنشینی. همه این‌هاست که به ناقار دامداری را محدود می کند. تا چند سال پیش هر کشاورز علاوه بر کشت وزرع، ده بیست گاو و تعداد قابل توجهی گوسفند هم داشت. اما امروزه به ندرت کسی را پیدا می کنی که صاحب بیش از دویا سه گاو باشد. اصولاً اگر کسی مایل باشد بدامداری زندگی کند، چاره‌ای ندارد که چادر نشینی را برگزیند و همین کار را هم می کند. چند سال پیش طایفه‌ای به اسم «قره‌لر» که کارشان تنها دامداری بوده، شهرنشینی دست کشیده، چوب و نمد خریده راه افتاده‌اند طرف صحراء و حالا مدت‌هاست که بیلاق قشلاق می کنند و زندگیشان مثل طایفه‌های شاهسون اداره می شود. رویهم رفته زندگی بیست الی سی درصد مردم خیاو هنوز هم به دامداری بستگی دارد. در حال حاضر بزرگ‌ترین دامدار شهر خیاو مردیست الله قلی او غلی نام که سی گاو دارد و نزدیک چهار و پنج هزار گوسفند که همه را به بیلاق قشلاق می فرستد. مسئله اصلی برای دامداری، مسئله مراعع و چراگاه است. تا

۱۱۴ خیاو یا مشکین شهر

چندسال پیش دونوع چراگاه در خیاو وجود داشته، چراگاهها و مراتع عمومی، چراگاههای شخصی و ملکی. چراگاههای عمومی همان مراتع و کوهپایه‌های بیلاقی بوده و چراگاههای ملکی، بیشتر مالکین عده داشتند و دیگران برای چرای دامهاشان اجاره می‌پرداختند. اما بعد هر کس دست و پایی کرد، قطعه زمینی یا گوشه وزاویه‌ای از شیب رودخانه‌خیاو را تصاحب کرد. اما امروزه چراگاههای ملکی روز به روز تحدید و کمی شود. به علت ساختمان و ایجاد محله‌های تازه و سر بازخانه و مناطق قوروق که روز به روز وسعت پیدا می‌کند.

اما بین چادرنشینان مراتع دوگونه است: ۱- «خام»، مرتعی که چریده نشده. ۲- «اورن» Oran مرتعی که چریده شده. صبح گوسفندها را می‌برند به «اورن» تا دم ظهر و بعد دوباره برمی‌گردانند بهاردو و آن‌ها را بغل تپه‌ای جمع می‌کنند و در اصطلاح می‌گویند که گوسفند را به سنگ‌زدیم یا برای خواب بردم. «داشاورماخ» یا «یاتاغاورماخ». بعد از ظهر دوباره می‌آورند به «اورن». تانزدیکیهای غروب همه در «اورن» هستند و آنسوقت چوپان همه را می‌برد طرف «خام». تا سیاهی شب، گوسفندها همه «خام» می‌خورند و بعد برمی‌گردند بهاردو. وسط آلاچیق‌ها را که محل خوابیدن گوسفندهاست «آرخاج» Arxâj گویند.

در قشلاق هم همین کار را می‌کنند. منتهی ظهر که گوسفندها را به کنار اردو می‌آورند، به برها شیر می‌دهند و بعد از سواکردن، برها را می‌برند به آخورها و گوسفندها را دوباره برای چرا.

در خود خیاو به خاطر خیلی ضرورت‌های مسئله دامداری و کشاورزی به هم‌دیگر بستگی پیدا می‌کند. کسی که دامداری می‌کند، برای تهیه علوفه و کاه زمستانی لازم است که مزرعه‌ای داشته باشد تا مجبور نشود هر گونی کاه را سی ریال بخرد. نکته‌ای که تذکرش لازم است اینکه چراگاههای

خیاو یا مشکین شهر ۱۱۵

عمومی بدین معنی نیست که صاحب و مالکی نداشته باشد. بلکه مقصود چراگاه‌هایی است که در بیلاقات و دامنه‌های سواalan افتاده و به‌اسم فلان طایفه و بهمان بیگ شهرت پیدا کرده و تازه صاحب و مالک چراگاه هم باید برای دامها بیگ شهرت پیدا کرده و تازه صاحب و مالک چراگاه هم بپردازد که سال‌ها پیش آرتش مأمور وصول آن بود و امروزه اداره جنگل‌بانی این کار را می‌کند. «علف‌چر» در سال ۴۳ چنین وصول شده است^۱:

برای هر:

بز	۲۲ ریال (به‌خاطر اینکه بز جلوتر حرکت می‌کند وحتی ریشه علف‌ها را هم می‌خورد.)
----	---

گوسفند	۲۰ ریال
اسب	۵۰ ریال
قاراباش	۴۰ ریال
شتر	۵۰ ریال

در این‌جا لازم است آمار تقریبی منطقه مشکین را از نظر دام معلوم کرد، تاروشن شود که در مراتع این ناحیه چه تعداد گاو و گوسفند مشغول چرا هستند.

گاو	۶۲۱۰۰ رأس
گاو میش	۴۵۰۰ رأس
بز	۴۵۰۰۰ رأس
اسب	۵۰۰۰ رأس
قاطر	۸۰ رأس
الاغ	۳۰۰۰ رأس

۱) این ارقام از پرس وجو با طایفه‌های شاهسون به‌دست آمده.

۱۱۶ خیاو یا مشکین شهر

شتر ۵۵۰۰ رأس

و نزدیک به نیم میلیون گوسفند.

بعد از مسأله چراگاه، هزینه چوپانها مطرح است. چوپانها کسانی هستند که زمین و ثروت و احشامی از خود ندارند. چه آنها که در خیاو و اطراف خیاو کارمی کنند و چه آنها که برای طایفه‌ها کار می‌کنند.

زندگی چوپان شاهسون تقریباً یک چنین طرحی دارد: صاحب کومة کوچکی است که با زن و بچه‌اش در آنجا زندگی می‌کند و چند تکه جاجیم و نمد پاره و پوشانکی که بهزحمت بدنش را می‌پوشاند. سفره‌نان و نی - لبکش راهیچوقت از خود دور نمی‌کند. و اگر با ایشان زیاد نشست و برخاست بکنی متوجه می‌شوی که آنها از بس تنها در کوه و بیابان زندگی کرده‌اند که حتی حرف زدن‌شان ساده شده، در همه صحبت‌هاشان بیش از سیصد - چهارصد کلمه به کار نمی‌برند. چوپانها هیچوقت حق ندارند گله را ترک بکنند، حتی شب‌ها را هم در طویله و «آرخاج» می‌خوابند. مزدی که برای کار شبانه روزیشان می‌گیرند، ناچیز است. هر شش ماه برای ۲۵ گوسفند یک گوسفند می‌گیرد و هر چوپان نمی‌تواند بیش از صد گوسفند را مواظبت کند. با این حساب مزد سالانه یک چوپان هشت گوسفند می‌شود، بعلاوه آب و نان و غذایی که ارباب بوی می‌دهد. اما در بعضی طایفه‌ها و در مغان وضع طور دیگری است. برای هر بیست و پنج گوسفند دو بره مزد چوپانست. هر چوپان بعد از یکسال کار، شانزده بره تازه به دنیا آمده را از ارباب دریافت می‌کند. موقعی که در بیلاق هستند پشم گوسفندها هم به او می‌رسد. بعضی از چوپانها تنها مواظب بردها هستند، گله بردها و مادرهارا می‌برند به چرا. شیر تمام گله در روزهای یکشنبه مزد این‌هاست. بدین جهت یکشنبه‌ها را «سوت گونی» (روز شیر) می‌گویند. اما در خود خیاو وضع جور دیگری بوده، چوپانها، نه که بیلاق و قشلاق نمی‌کنند

خیاو یا مشکین شهر ۱۱۷

مزد کمتری هم دارند. برای بیست گوسفند سالانه یک بره می‌گیرند و نان و خوراکی و مختصر پول ته جیبی. البته عده‌ای هم زندگی بهتری دارند و مزد بیشتر. تاسال ۱۳۴۰ «ناخیر»^{۱)} در خیاو بوده. گاودارها صبح گاوهایشان را جمع می‌کردند در یک میدانچه و «ناخیرچی» آن‌ها را به صحراء می‌برد. «ناخیرچی»‌ها علاوه بر مزدی که سالانه می‌گرفتند، شیر روزهای یکشنبه هم مال آنها بود. به علاوه شب موقع تحويل گاوها از هر صاحب گاوهم یک عدد نان دریافت می‌کردند. البته تا وقتی که تعداد گاو در شهر تا آن حد قابل توجه بود که به صورت گله بیرون شهر می‌فرستادند. گاهی وقت‌ها هم ترتیباتی می‌دادند که تمام مدت تابستان، گاوهای را در بیلاقی که قوروق نیست یا بی‌صاحب افتد، نگهداری کنند. ورود و خروج گاوهای از آبادی مبدأ وقت اهالی بوده. غروب را با آمدن «ناخیر» وساعت کار روز را با خروج «ناخیر» از شهر تعیین می‌کردند. تمام دام‌ها را از اوخر بهار تا اواسط پاییز به چراگاه می‌فرستند. ولی از نیمه دوم آبان ماه که سوز و سرمای زمستانی سر می‌رسد، ساوالان و تمام آبادی زیر برف پوشیده می‌شود، حیوانات را در طویله نگه میدارند، با علوفه ذخیره شده. هر چند که دامداری روز به روز دارد در خیاو تقلیل پیدا می‌کند، ولی وابستگی به دامداری و علاقه به گاو و گوسفند وزندگی شبانی در رگ و خون مردم باقی مانده. مثال می‌آورم خانه دامداران را گرچه دیگر گاو و گوسفند زیادی در کار نیست، ولی دست به ترکیب خانه وزندگیشان نزده‌اند و هیچ وقت هم از کنار گاو و گوسفندی که دارند دور نمی‌روند. میش و گوسفند و بردها را قاطی گاو و گوساله در طویله نگه میدارند. با مختصر پرچین و حصاری که تازه به دنیا آمده‌ها زیر لگده نشوند. با آنها زندگی می‌کنند و مواطن بچه‌هایشان هستند و همچنین

۱) گله گاو را گویند.

۱۱۸ خیاو یا مشکین شهر

مواظب شیر و پشم‌شان. وقتی هم که بره یا گوساله‌ای بمیرد، نعش‌سازی می‌کنند. برای اینکه مادر از شیردهی نیافتد، پوست بره یا گوساله را از کاه پر می‌کنند و می‌گذارند کنار آخور مادر و مادر به خیال اینکه هنوز بچه‌اش زنده است شیردهی را قطع نمی‌کند.

گوسفندها را با بزرگی و کوچکی گوش‌شان نام می‌گذارند:

- ۱ - «کره» Kara - گوسفندی که گوش کوچک دارد.
- ۲ - «کوره» Kura - گوسفندی که گوش‌های متوسط دارد.
- ۳ - «قولاخ‌لی» (گوش‌دار) - گوسفندی که گوش‌های دراز دارد.

و بر حسب سن هم نام‌های گوناگون دارند:

- ۱ - کمتر از یک ساله را «قوزی» می‌گویند.
- ۲ - بره یک ساله را «تولخلی» می‌گویند.
- ۳ - گوسفند دو ساله را «ارکل» می‌نامند.
- ۴ - «آغ‌دیش» - گوسفند سه ساله را می‌گویند.
- ۵ - «قره‌دیش» - گوسفند چهار ساله را می‌گویند.
- ۶ - و «اووژ» Owaj گوسفند پنج ساله را.

شتر یکی از وسائل حمل و نقل ایلات شاهسون است و فراوان نگهداری می‌شود. اما در خود خیاو کمتر است. ولی در بعضی دهات تا اندازه‌ای فراوان می‌توان دید. زیرا حمالی زندگی چادرنشین‌ها به‌عهده شتر است که تمام مسافت را با تحمل زیاد طی طریق می‌کند و هیچ وقت خسته نمی‌شود و بی‌توقع است. وسیله نقلیه‌ایست که به راحتی از همه کوه‌ها بالا می‌رود و پایین می‌آید. بی‌وجود شتر کوچ امکان‌پذیر نیست. چوب‌های آلاچیق را می‌بندند به دو طرف کوهان و اثاث و «فرماش»‌ها و تمام زندگی را بارش می‌کنند. پیرزن‌ها و آن‌هایی را که نمی‌توانند سوار

خیاو یا مشکین شهر ۱۱۹

اسب شوند یا قدرت پیاده روی ندارند، سوارش می‌کنند. علاوه بر این‌ها شتر بین چادر نشین‌ها حیوان مقدسی هم هست. زینتش می‌کنند، دعا و عروسک به گردنش می‌بندند. بیشتر روز اول کوچ شتری را زینت کرده آخرین عروس طایفه را سوارش می‌کنند که تا اولین اردو، جلو همه راه می‌رود.

مشهور است که شتر تاب تحمل هر مصیبتی را دارد. هم زنده صاحبیش را حمل می‌کند و هم مردۀ صاحبیش را. وقتی یکی می‌میرد لنگه کفشه را به گردن شتر آویزان می‌کنند و به گوشش می‌گویند که فلان کسک مردۀ تو باید ببریش به فلان یا بهمان قبرستان. این حرف‌ها را می‌گویند تا شتر نترسد و زهره نترکاند. آنوقت مردۀ را توی «مافیرقا»^۱ می‌پیچند و می‌بندند به روی شتر و راه می‌افتد طرف خانه آخرت.

شترها نیز انواع و اقسام دارند و اسم‌های بخصوص محلی:

۱- شتر نر دو کوهاندار را «بی‌غیر» Bēqēr می‌گویند.

۲- شتر ماده دو کوهاندار را «هاچامایا» Hâçâmâyâ.

۳- «لوك» Lok نژاد بخصوصی است.

۴- همچنین «نر» Nar نژاد و جنس بخصوصی است.

۵- «جار» Jâr یک نژاد دیگر است.

۶- ماده «لوك» را «آروانا» Ârwânâ می‌گویند.

۷- «مجی» Majî که بچه نر را گویند.

بچه بیغیر و هاچامایا، «بیغیر» است یا هاچامایا.

از لوك و ماایا، لوك به دست می‌آید و یا، ماایا.

۱) از چند تکه چوب و نمد درست می‌کنند. یک نوع تابوت باریک و مخصوص است.

۱۲۰ خیاو یا مشکین شهر

بچه نر را «جار» می‌گویند.
و بچه «جار» را «مجی» Maji.

بچه شتر نر را «یوردا قاییدان» (اردو بمان) می‌گویند، زیرا که معتقدند کم هوش است و نمی‌تواند در کوچ شرکت بکند و همیشه می‌خواهد که از صحراء بگریزد و برگردد به اردو.

از بیماریهای دامی، در محل ومنطقه مشکین شهر، چهار بیماری بیروپلاسموز، استرونژیلوزریوی، استرونژیلوزمغزی، کپلک عمومیت بیشتری دارد.

گفتم تابستان را دامها در صحرا و مراتع هستند. اما زمستان‌ها بجز عده‌ای که می‌توانند گاو و گوسفندشان را بفرستند به قشلاق، بقیه، احشام خود را در طوله‌ها، از چنگ سرمه و کم‌غذایی حفظ می‌کنند. تهیه علوفه برای زمستان دامها، قسمتی از وقت دامدار را در تابستان و پاییز اشغال می‌کند.

یونجه معمول ترین علوفه‌ایست که در تابستان کشت می‌شود. یونجه را معمولاً موقعی درو می‌کنند که به گل می‌نشینند. یونجه را با اسبابی بنام «درگز» Darqaz درو می‌کنند. و در خرم من به صورت رشته طولی جا می‌گذارند و آن را جمه Jama یاوله Wala نامند. یونجه‌ها وقتی زیر آفتاب خشکید بار الاغ کرده، می‌آورند به خانه و در پشت بام یا در محلی انبار می‌کنند و این انبار را «تایا» می‌گویند. یونجه را معمولاً در دونوبت درو می‌کنند. چین اول را، «هوه دورا» Hawa Durâ گویند و چین دوم را «پشه دورا» Pecha Durâ. «هوه دورا» خالص نیست و با دیگر رستنی‌ها مخلوط است. و ارزشش از «پشه دورا» خیلی پایین‌تر است. غذای دیگر زمستان دامها، پولش Pulech نام دارد. پولش محصول

خیاو یا مشکین شهر ۱۲۱

ساقه ذرت است که در خیاو «پیغمبر بو غداسی» (گندم پیغمبر) می‌گویند. اما قسمت عمده غذای زمستانی دامها کاه است، محصول ساقه گندم. معمولاً همه‌سال بعد از درو و خرمن، ساقه‌های گندم را یک جا جمع می‌کنند و دو گاو را بهم بسته، اسبابی را به نام «ول» Wal روی ساقه‌های گندم می‌کشند تا خرد شود و بعد باد می‌دهند و غربال می‌زنند.

در زمستان یونجه خشک را با اسبابی به نام «چین» Chin خرد کرده و با کاه مخلوط می‌کنند. این مخلوط را «مجه» Meja می‌گویند. «مجه» را می‌ریزند تا آخورها و ته مانده آن را از آخورها جمع می‌کنند برای سوزاندن و یا گرم کردن خانه‌ها و آن را «موشکوت» Möshköt می‌گویند.

علاوه بر این‌ها از پنبه‌دانه‌ها هم که دامداران به آن‌ها «چی‌بیت» می‌گویند و همچنین از «نواله» استفاده می‌کنند. گاو‌دانه (کوروشه) Kurushna هم غذای متداول دیگر دام‌هاست.

شیر و پنیر و گشک ماست از محصولات متداول دامی است و کره خیاو و دهات اطراف و مخصوصاً مال ییلاقات به بسیاری از شهرها صادر می‌شود، از آن‌جمله به تهران و تبریز. برای خریدن محصولات دامی عده زیادی از تبریز و سایر شهرها هجوم می‌آورند به خیاو و می‌روند و سط طایفه‌ها. ازاوایل بهمن‌ماه که فصل شیردهی گاو و گوسفند شروع می‌شود عده زیادی از این اشخاص با کلاه‌های شاپو و جیب‌های پرا‌سکناس، قهوه‌خانه‌های خیاورا پرمی‌کنند، بدون استثناء همه حساب‌گراند و به‌خاطر شغلشان به «پنیر‌پز» یا «شیر‌پز» مشهور هستند. از محصولات دامی دیگر که باید نام برد پشم گوسفند‌هاست. روی این اساس اگر اهمیت صدور محصولات دامی این منطقه را در نظر بگیریم، اول باید از پشم نام بیریم و در درجه دوم از کره. مقدار شیر این منطقه به‌خاطر مرغوب بودن علوه

۱۲۲ خیاو یا مشکین شهر

در مقایسه با سایر نقاط، زیاد است. مثلاً هر میش روزانه در حدود ۷۰۰-۸۰۰ گرم شیر می‌دهد و هر ماده گاو در حدود ۲ تا ۴ کیلو.

خیاو و دهات اطراف، به خاطر وضع طبیعی و تنوع بناهای استعداد فوق العاده مناسبی دارد برای حرفه زنبورداری. حرفه‌ایست کم زحمت و پردرآمد، که سرمایه می‌خواهد در درجه‌اول و آگاهی علمی در درجه دوم و مهم‌تر از همه دستگاهی حامی و راهنمایی.

همه‌ساله تعداد قابل توجهی از زنبورها را بیماری‌های گوناگون نفله می‌کند و زنبوردار بی‌اطلاع، بیماری‌های زنبور را هم مثل کم‌آبی و خشکسالی، نتیجه تقدیر می‌داند و نمی‌داند که این‌ها قابل علاج است و جلوگیری. هر روز که می‌گذرد تعداد کندوها و زنبورداران خیاو کم‌تر می‌شود. امروزه حداکثر کندوهای یک زنبوردار از صد و پنجاه تا دویست کندو بیشتر تجاوز نمی‌کند. تا چند سال پیش، کندوها همه سبدی بود که از شاخه‌های نازک درخت می‌بافتند و رویش را خمیر می‌گرفتند. اما از سال ۱۳۰۷ که مردی مسیو «اوکنان» نام – یک واحورده ارتش فرانسه که ترک تبعیت کرده به خیاو پناه آورده بود – با همکاری مرد دیگری به‌اسم مهندس مجید عدل کندوهای نوع جعبه‌ای را متداول ساخت. اما کندوهای نوع سبدی هنوز به طور کامل متروک نشده، در دهات دورافتاده و اطراف خیاو هنوز هم معمول است و شایع. ولی بهر صورت شماره‌شان در خود خیاو از صد کندو تجاوز نمی‌کند.

کندوهای جعبه‌ای را در خود خیاو درست می‌کنند. جعبه‌هایی هستند به طول چهل و هشت سانتیمتر و عرض چهل و چهار سانتیمتر و ارتفاع سی و شش سانتیمتر. اندازه جعبه‌ها همیشه ثابت است، کوچک و بزرگ نمی‌شود. اما ابعاد سبدها بر حسب سلیقه صاحب کندو تغییر می‌کند. گاهی کوچک و گاهی بزرگ است. ولی قطر آن همیشه بین بیست تا سی سانتیمتر

خیاو یا مشکین شهر ۱۲۳

ثابت است. عسل کندوهای سبدی را طبق سلیقه روزگاران پیشین، با موم می فروشنده ولی عسل کندوهای ایتالیایی یا جعبه‌ای را معمولاً^۱ با اسباب مخصوصی «سانتریفوژه» می کنند، موم از عسل سوامی شود، عسل صاف شده را می ریزند در قوطی‌های دو و یک و نیم کیلویی. کاغذی هم می چسبانند روی قوطی‌ها و با عنوان «عسل سبلان» می فرستند به بازار. محصول کندوهایم بر حسب نوع کندو فرق می کند. هر کندوی ایتالیایی محصول سالانه‌شان به طور متوسط ده کیلو است و کندوهای سبدی پنج کیلو. این ارقام همیشه ثابت نیست و با تغییر عوامل مختلف فرق می کند. هر کندوی جعبه‌ای بین پنج الی بیست هزار زنبور دارد. ولی تعداد زنبور کندوی سبدی کمتر است و حداکثر به پنج هزار می رسد. زنبورهای این ناحیه بیشتر نژاد ایتالیایی است. نژاد دیگری هم در این منطقه وجود دارد به‌اسم نژاد قفقازی. بیماری عمده زنبورهای این ناحیه، همان بیماری مشهور لوك Loque است که زنبورداران محلی آن را «لوکه» می گویند. «لوکه» نمی گذارد که تخم زنبورها بارور شود. گویا آفتی است منحصر به مناطق مرطوبی، خیاو و دامنه‌های ساو‌الان‌هم که مرطوبی است. مطلبی که گفتم و باز تکرار می کنم این که تعداد زنبورداران خیاو روز به روز کم می شود، به عللی که اول صحبت گفتم. زنبورداران خیاو از شماره انگشتان دو دست تجاوز نمی کنند. من در اینجا نامشان را می آورم و تعداد کندوهاشان را تا رقمی به دست داده باشم:

حاجی قنبر	۱۵۰ جعبه
حاجی فیروز	۱۵۰ جعبه
حاجی فیاض	۱۲۰ جعبه
میر ابراهیم	۱۱۰ جعبه
میر حاجی	۱۱۰ جعبه

۱۲۴ خیاو یا مشکین شهر

حجی حسین	۱۰۰	جعبه
----------	-----	------

افشار	۸۰	جعبه
-------	----	------

اسکندر اوغلی	۲۵	جعبه
--------------	----	------

مجموع کندوهاي که در خیاو وجود دارد طبق آمار اداره کشاورزی ۱۳۱۵ جعبه است. گفتم غیر از خیاو، در دهات اطراف هم زنبورداری رواج دارد و آبادی هایی که زنبورداری در آن جا حرفة ایست و عده ای به آن مشغولند این هاست: ۱- مزرعه خلف ۲- انار ۳- قصابه ۴- پری خان ۵- پیر علیلو ۶- ساچلو ۷- بلوس ۸- دستگیر ۹- جبدره ۱۰- نصر آباد.

مرغداری حرفة مستقلی نیست، هر زارع و هر کسبه در خانه خود مرغداری هم می کند. همچنان که گاو و گوسفند هم نگه می دارد. ولی عده ای بودند که از این راه بساط زندگیشان جور می شد. و باز به عللی در این کار هم وقفه ای حاصل شده - وقفه که نمی شود گفت، یک نوع بی علاقگی. علت عمدۀ آمیزش نژاد مرغان این ناحیه با نژاد امریکایی است و عدم مقاومت نژاد امریکایی در مقابل آفت ها و بیماری های بومی. نژاد ایرانی تا چند سال پیش اکثریت داشت. مرغ های کوچکی هستند کم پر و کم گوشت ولی خاصیت تخم گذاریشان فوق العاده است. یک مرغ نژاد ایرانی نزدیک ۱۵۰- ۱۰۰ عدد در سال تخم می کند. و مقاومت زیادی هم دارد در مقابل بیماری ها. ولی از زمانی که با نژاد امریکایی مخلوط شده، حساسیت شدیدی پیدا کرده اند و نتیجه کشتار فراوانی است که هر چند مدت یک بار به سراغشان می آید. نژاد دیگری که از مدت ها پیش در این جا نگهداری می شود نژاد «پلیموث» است. حتی رنگ، پر زیاد و فوق العاده حساس در مقابل بیماری. نژاد دیگر «رو دایلن»

خیاو یا مشکین شهر ۱۲۵

است باز با پر زیاد، قرمز رنگ و پر گوشت که حتی ممکن است وزشان به دو کیلو بیشتر هم برسد و باز فوق العاده حساس در برابر بیماری‌ها. بیماری‌های شایع طیور در این منطقه عبارتند از: «لگوز» که با پدیدار شدن سیاهی در یک طرف صورت مرغ را روز دوم نفله می‌کند. «کریزا»، همان سرماخوردگی است که سه روز طول می‌کشد، باز عاقبتیش مرگ است و همچنین دیفتری و اسهال‌های سیاه و سبز و سفید. بهر صورت، مرغداری حرفهٔ مستقلی نیست و فقط دلالانی هستند که از خانه‌ها مرغ و جوجه جمع می‌کنند و در آبادی می‌فروشند و عددشان نیز انگشت شمار است و همه مشهور و معروف محل. بهر حال به طور تقریب تعداد سیصد و پنجاه هزار طیور در منطقه مشکین شهر وجود دارد.

بهداشت - طبابت - دردهاشان را چگونه دوامی کنند -
درمانهای محلی - وضع عمومی تغذیه - آشها -
شورباها - ونان.

خیاو گوشۀ دور افتاده‌ایست و از خیلی لحاظها فراموش شده. چندسالی بیشتر نیست که بهداری و شیر و خورشید، درمانگاهی در آنجا برپا کرده‌اند. تمام منطقه مشکین هشت طبیب دارد که سه‌نفرشان در خود خیاو، دونفر در پارس‌آباد و دونفر دیگر در «گرمی» و یک نفر در بیله - سوار مشغولند، طبیب‌هایی که برای گذراندن دورۀ خارج از مرکز به این گوشۀ آمده‌اند و یا مستخدم بهداری و شیر و خورشید هستند و گاهی هم طبیب ارتشی. در خود خیاو یک نفر داروساز است و یک داروخانه و یک نفر قابلۀ دیپلمه که همیشه پیدایش نیست. دوا و درمان‌های درمانگاه یک نوع از سرباز کردن است مثل همه‌جای دیگر. برای جماعت پشت کوه اگر حادثه‌ای پیش بیاید و احتیاج به عمل جراحی پیدا شود بهر ترتیبی شده باید خود را به تبریز یا اردبیل برسانند، با وجود عدم وسیله و راه‌های خراب.

هم اکنون در کنار قلعه دست‌اندر ساختمان بیمارستانی هستند

خیاو یا مشکین شهر ۱۲۷

بیست و پنج تختخوابی که شاید گرھی از کار مردم بگشاید.
معالجه اصلی دردهای مردم به عهده عطار و بقال و شکسته بند و
ماماهای محلی است و بیشتر به امید آب های معدنی اطراف ساو الان زنده
هستند که در بهار و تابستان با هزار مکافات خود را می رسانند به «قو و
تور سویی» یا «شابیل» و «مویل» و معتقدند که این آب ها درمان تمام
دردهای آدمی است.

اما طبابت اصلی به عهده آن هاییست که عمری گذرانده، پیرهندی
چند بیشتر پاره کرده اند و می دانند که برای فلان عارضه کدام درمان را
باید کرد و برای بهمان درد کدام علفی شفابخش است.

تعداد کسانی که با این سیاق مشغول معالجه و طبابت هستند
بی کوچک ترین مانع ورادعی، از شماره بیرونند و اطباء هم که نهوقشان
برای همه می رسد و نه وسیله لازم و کافی در اختیار دارند. اولین روزی
که وارد خیاو شدم چند نفری را دیدم که زنی را لای چادری پیچیده روی
دست از درمانگاه به خانه می برند. معلوم شد که نوع عروسی است که در
اثر عتاب دایی و مادر، به علت این که تمکین شوهر پیر را نمی کرده خود
را آتش زده. خانه اش در محله ازلو بود. دو روز بعد، که سرو قوش رفتم
نصف بیشتر بدنش سوخته بود، از شدت عفو نت و بی آبی نفسش بالا
نمی آمد. توی چار دیواری تاریکی افتاده بود با ملافه کنهای که کشیده
بودند روی بدنش. نه دوایی و نه درمانی. از درمانگاه گردی داده بودند
که بپاشند روی زخمها. بوی چرك و عفو نت بلند بود از تشنگی می نالید
که می میرم و مادر، از ترس این که مبادا خوب نباشد اورا بسته بود به
بی آبی. چند روز بعد تمام کرد و دایی عزادار، ختم مفصلی برایش راه
انداخت و برای بخشایش روح آن ناکام شام مفصلی هم احسان کرد. این
حوادث هفته ای و ماهی در آن آبادی رخ می دهد و آن که من دیدم استثنابود.

۱۲۸ خیاو یا مشکین شهر

به هر حال علاوه بر معالج‌های مجاز، اشیاء و زیارتکدها و کوه‌ها و درخت‌ها هم شفابخش هستند. مشهورتر از همه سنگی است به‌اسم «سانجی داشی» (سنگ‌دل درد) که مردم گرفتار می‌روند و شکم را به‌آن سنگ می‌مالند که درد ساکت شود. و سنگ دیگری هم هست به‌اسم سنگ سرفه که سرفه را ساکت می‌کند.

دوا درمان عمدۀ را عطاری‌ها و کسانی که کارشان منحصر به جمیع کردن علف‌های وحشی و دانه آن علف‌هاست به عهده دارند. مشهورتر از همه مردیست چهل‌ساله به‌اسم مشدی مقرب انصاری، آرام و بی‌آزار و اهل دود و دم که همه نباتات وحشی را می‌شناسد و خودش از صحراء جمع می‌کند و بعضی‌ها راه‌امرازو لایات دور دست می‌خرد. دکانش که به حجره کیمیاگران شبیه است انباشته است از علف‌های جور و اجور خشکیده. کمک کرد تا مصرف این درمان را که سال‌های سال است در این منطقه رواج دارد، یادداشت کنم.

درمان‌های عمدۀ و مرسوم بین اهالی این‌هاست:
عرق «ککلیک اوتنی» (عرق آویشن یا کاکوتی) برای رماتیسم و درد اندام‌ها.

عرق «یارپیز گولی» (گل‌پونه) برای هر نوع دل درد.

عرق «بوی مادرن» (بو‌مادران) برای اسهال.

کشک کهنه ۴-۳ سال مانده برای اسهال‌های خونی.

برای رفع دمل و ورم، نفت‌سیاه و تخم مرغ را قاطی کرده روی تکه‌ای نمد ریخته و می‌اندازند روی موضع.

دمل دندان را با گل پونه درمان می‌کنند.

در سوختگی‌ها ده مثقال یاز لیخ (?) و دو مثقال جو را دود داده و روی سوختگی و تاول می‌پاشند و بعد سر شیر می‌مالند و با آب پونه

۱۲۹ خیاو یا مشکین شهر

می‌شوند.

Hawa Jöwa را که «هوه‌جووه» (ماهور) می‌گویند، خرد کرده مرهم درست می‌کنند و می‌گذارند روی زخم‌ها.

ریشه «شیرین بیان» را برای زخم معده مصرف می‌کنند.

ریشه «چله‌داعی» (نوعی علف است) برای درمان شکستگی‌ها به درد می‌خورد که روی پوست می‌مالند.

پوست انار، دمل دندان را باز می‌کند.

گل ختمی را هم برای درمان ورم ملتجمه مصرف می‌کنند و هم خیس کرده، با آبش مريض‌ها را اماله می‌کنند.

گل «بابینه» (بابونه) برای رفع درد دل بچه‌ها خوبست.

دم گیلاس هم به عنوان مدر مصرف می‌شود و هم برای سلامتی دندان‌ها.

«جین جیلين» (نوعی دانه وحشی است) برای درمان فتق به کار می‌رود.

گل «امن کومه‌جي» (پنیرک) و گل بنفسه و گل کدو و گل ختمی را چهار گل می‌گویند که مصرف عمده‌اش در دل درد بچه‌هاست.

«شاه تره» برای اگزما و زخم‌های علاج ناپذیر و «سودا» مصرف می‌شود.

زوفا – برای لارنژیت واستفراغ‌های شدید.

کاکل ذرت را برای شاش‌بندها مصرف می‌کنند.

«لا غ لاغا» – بذر کرا در هاون خرد کرده و مقداری را در شیر جوشانده روی دمل می‌گذارند. چنین مرهمی را «لا غ لاغا» می‌گویند.

دم کرده کاه برای شاش‌بندها مفید است.

«خانم سالاندی» (تاج خروس) هم برای شاش‌بندها مفید است.

۱۳۰ خیاو یا مشکین شهر

«ایت ایشیکی» (باد باد) – ریشه اش برای زخم معده و تخمش برای تقویت قوه باه مصرف می شود.

گل آفتابگردان – هم شاش بند را علاج می کند و هم ملین خوبی است.

پوست گردو – برای زخم مصرف می شود.

«بوی مادرن» (بو مادران) – برای دل درد کفلمه می کنند.

«هوواتی» (نوعی علف است) ورم را از بین می برد. این علف را خرد کرده و می پزند.

«جاجیخ» (زینان) – برای تقویت کبد با عسل می خورند.

«قوش او زومی» (تاج ریزی) – برای دندان درد مصرف می شود.

«قالقان تخمی» (گل پر) – باز برای دل درد مصرف می شود.

«دمیر تیکانی» (آدور) – برای معالجه سوزاک به کار می بردند.

«بیلیش او تی» (مرزه کوهی) – موارد مصرفش زیاد نیست.

دم گل سرخ باز برای دل درد به کار می رود.

«قوش ابهی» (نوعی علف است) برای دفع کرمک و سایر انگل ها.

چشمک – دانه هایی است سیاه که خرد کرده و سرمه چشم می کنند.

«بویور تیکانی» – (نوعی علف است) که میوه اش را برای تقویت می خورند.

«گیلد می گیلدی» (نوعی علف وحشی است) که دانه هایش را توی آش مریض ها می ریزند.

«عناب» – برای سینه درد.

«بویاخ» (رناس) – ریشه اش را در شکستگی ها مصرف می کنند.

«جنوار پیسیداغی» یا «قـوـلاـغـاـپـیـسـیدـانـ» – (به فارسی دنبلان

می گویند) دانه هایی است شبیه لیموی خشک که وقتی فشار دهنده گرددی

خیاو یا مشکین شهر ۱۳۱

نرم شببه دود بیرون می‌دهد که با استشمام آن خون دماغ بند می‌آید.
تخم و گل «چیت تیخ» (کاسنی) برای دل درد مصرف می‌شود.
«ای دیلقاخ» - (ریشه یک گیاه وحشی است) برای شفای زخم‌های
داخل دهان مفید است.

«قره قات» برای فشار خون خوبست.

«قره چورک اوتنی» (سیاه‌دانه) در خونریزی‌های زنانه مصرف زیاد
دارد.

«او لیک تخمی» (تخم یک نوع گیاه وحشی است) مصرف بخصوصی
ندارد، اکثر ناراحتی‌ها از روی حدس تجویز می‌کنند.

«نوروز گلی» - عطرش مفید است و آدم زکام نمی‌شود.

«داناداشاغی» - (گیلو) بیشتر جنبه غذایی دارد، در کته می‌ریزند.

«قره حیله» (حلیله سیاه) برای رفع دل درد و یبوست نافع است.

«توکلی جه» - برای خیالات و جنون مفید می‌دانند.

«کره‌وله» با شیر زنان مخلوط می‌کنند که دل درد بچه‌ها را از بین
می‌برد.

«یوغشان» علف وحشی کوهستانی است و در دفع انگل فوق العاده
نافع است.

هم‌چنین اعتقادات خاصی دارند در مورد بیماری‌هایی که مخصوصاً
با تب و لرز همراه باشد. اگر بعد از تب و لرز سستی عارض بیمار بشود،
می‌گویند مرده‌ای روی مریض دست گذاشته است. واورا پیش «او لی
دو تان» (مرده گیر) می‌برند.

«مرده گیر» کاسه‌ای آب می‌آورد و یک عدد قاشق چوبی را به نخ
می‌بندد و آن را طوری می‌گیرد که نوک قاشق باسطح آب در تماس باشد.
اول اسم مریض را بلند می‌گوید و بعد اسم مرده‌های دور و نزدیک مریض

۱۳۲ خیاو یا مشکین شهر

را. هر مرده‌ای که روی مریض دست گذاشته در او نظر داشته باشد و اسمش به زبان مرده گیر بباید، فاشق تکان می‌خورد و معلوم می‌شود که کدام مرده به سراغ مریض آمده است. مرده گیر فاشق را بی‌حرکت می‌کند و شروع می‌کند به نام بردن انواع خوراکی‌ها. فاشق که به حرکت بباید، معلوم می‌شود که مرده هوس کدام غذا کرده است. آنوقت باید همان غذارا صاحب مریض به مقدار زیاد بپزد و بین فقرات تقسیم بکند.

هر کس دچار هاری بشود اورا می‌برند پیش «اجاق». واگر خوب نشود روی سرش خاکستر می‌پاشند. هم‌چنین مار گزیده را هم می‌برند پیش وی. منتهی در اینجا مار هم پیش اجاق می‌رود و اگر مار زودتر پیش اجاق برسد، مار گزیده می‌میرد و اگر مار گزیده زودتر برسد که از مرگ نجات پیدامی کند. اجاق حی و حاضر امروز، مردیست حاجی میر سلیمان نام که در «میر کندی» جداندرجد این کاره بوده‌اند.

برای تب و لرزهای شدید روی سه برگ بید دعایی می‌نویسنده که مریض می‌خورد و شفا پیدا می‌کند.

کسی که زود به زود مریض بشود معلوم است که او را چشم زده‌اند و برای این منظور مریض را می‌برند پیش «نظر کش» تا رگ نظر او را درست بکشد. «نظر کش» اول دستش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این دست من نیست، دست امیر المؤمنین است، چشم بد کور بشود ان شاء الله» انگشتانش را با آب دهان تر کرده، رگ‌های گردن بیمار را می‌گیرد و می‌فشارد.

بیشتر وقت‌ها داروی تب بر را از سواره‌ها می‌پرسند. صبح زود

خیاو یا مشکین شهر ۱۳۳

می‌روند کنار جاده، از سواری که اسب ابلق داشته باشد، داروی تب بر می‌پرسند، سوار هرچه گفت همان را می‌کنند و بیمار خوب می‌شود.

پیشانی و پشتسر بچه‌های دو یا سه ساله را برای پیش‌گیری از آفات و بلیات، همیشه داغ می‌کنند. پارچه‌ای را آتش می‌زنند و با آن پیشانی و پشتسر بچه را داغ می‌کنند. وقتی بچه‌ای را در یک محل داغ می‌کنند زن‌های دیگر دسته‌جمعی بچه‌هاشان را می‌آورند بیرون و از جلوی بچه داغ شده رد می‌کنند و هر بچه‌ای که در خانه به‌ماند دچار اسهال شده می‌میرد.

وقتی بچه‌ای به دنیا آمد تا چهل روز مواطن‌بند که غریبه‌ای سرزده وارد خانه زائو نشود. و موقع آمدن مهمان، اول بچه‌را از اتاق می‌برند بیرون تا زخم چشم نبینند. اگر بچه را بیرون نبرند و مریض بشود تنها علاجش اینست که او را از زیر قنداق تفنگ رد بکنند.

برای نوزاد معمولاً «ششه‌دعاسی» تهیه می‌کنند. روی کاغذی به طول یک و جب و به عرض یک بند انگشت می‌نویسند: «الله و محمد ونا حافظاً» و آن را می‌بندند بهشانه بچه، تا از خطرات «ششه» در امان باشد. «ششه» Sheshe جانوریست خیالی مثل جن و آل که به سراغ بچه‌ها می‌رود و اگر داعی دافع همراه نداشته باشد اورا دزدیده و به دیار مرگ می‌برد. زنان نازا را می‌برند پیش «چله‌بر» و «چله‌بری» می‌کنند. بدین ترتیب که هفت رنگ نخ را می‌گیرند و به هر رشته هشت گره می‌زنند و دعا می‌خوانند و بعد این نخ‌ها را می‌پیچند و تاب می‌دهند. زن نازا اول

۱۳۴ خیاو یا مشکین شهر

غسل می کند و بعد تکه ای از نخ را آتش می زند و بقیه را می بندد به بازویش و مدتی بعد باردار می شود.

شب چهارشنبه سوری، زن نازا چندتا سنگ را توی اجاق و زیر خاکستر پنهان می کند، بعد از چند ساعت سنگ ها را درمی آورد. اگر سنگ ها ترک پیدا کند نشانه اینست که زن، باردار خواهد شد و به تعداد ترکها بچه پیدا خواهد کرد.

اما زائو، بعد از زایمان دچار هر عارضه ای که بشود می گویند «آل» به سراغش آمده و دل اورا برده است. مخصوصاً اگر ناراحتی های روانی بعد از زایمان پیش بیاید. برای برگشت سلامت زائو، کارهای زیادی می کنند. مریض را روی دو زانو می نشانند، یک نفر بالاسرش پیت یا طشت می کوبد تا آل از آن دور و بفرار بکند. و زن دیگری روبرویش می نشیند و مرتب سیلی به صورت زائومی زندو تند تند می گوید: «بگو بسم الله، بگو بامريم». یک نفر سنگ اجاق را می برد و به آب می اندازد. نفر دیگر مأمور می شود با داس آب را بزند و شوهر زن، مجبور است در محلی که زایمان در آنجا انجام گرفته ادار بکند. اسب نری را می آورند تا در دامن زائو جو بخورد. اگر بعد از تمام این کارها زن به هوش نیاید و حالش خوب نشود، مرغ سیاهی را می آورند و چهار نفر پاها و پرهای مرغ را از چهار سمت می گیرند، طوری که مرغ بالاسر زائو بی حرکت باشد و نفر پنجم سر مرغ را از تن جدا می کند، طوری که خون مرغ به سر و صورت زائو بریزد. اگر با تمام این احوال زائو باز بحال نیاید، او را سرجایش می خوابانند و دو تا سیخ در طرف راست و چپش به زمین فرو می کنند و به نوک هر کدام پیازی می زند و چندتا سوزن توی متکای

خیاو یا مشکین شهر ۱۳۵

زن فرو می‌کنند، تا اگر «آل» زائو را برده بازگرداند. بعداز پایان این مقدمات برای معالجه اصلی سراغ دعانویس می‌روند و دعانویس با خواندن اوراد و نوشتن طومار و فروکردن سنjac به متکای زن، «آل» را فراری می‌دهد.

«آل» جانوریست خیلی شبیه جن و «ششه». قیافه‌اش به زن‌ها شباهت دارد و صاحب دماغ قرمز بزرگ و پستانهای بزرگ است و هیچ وقت به چشم دیده نمی‌شود. از بسم الله و حشت فوق العاده دارد. دعانویس با فروکردن سنjac و خواندن اوراد نه تنها او را فراری می‌دهد بلکه می‌تواند اسیر و بندۀ اهل خانه کرده به کارش وادارد.

آل وقتی اسیر خانه‌ای شد، می‌رود از صحراء برای آن خانه هیزم و تیغ و گوون جمع می‌کند و می‌آورد. با شیر پستان‌ها یش خمیر درست می‌کند، با بچه‌های کوچک، مهربان می‌شود و وقتی کسی نزدیک بچه‌ها نیست، به چشم آن‌ها ظاهر شده، التماس می‌کند که سوزن و سنjac را از متکای مادرش بیرون بکشد و وقتی سوزن از متکا بیرون کشیده شد، آل آزاد می‌شود و اهل آن خانه را دعا می‌کند و دوباره می‌زند به صحراء و ناپدیدمی‌شود. دعای «آل» همیشه مستجاب است و هر خانواده که «آل» را از بند آزاد کند ثروتمند می‌شود. چنین است که بعداز بهبد زائو، همیشه سنjac را از متکا می‌کشند و «آل» را از بند رها می‌کنند.

از بیماریهای شایع باید فراوانی انگل‌های روده‌ای را گفت که تقریباً همه مردم دچارند. آب آشامیدنی تمیزی در خیاو نیست. شهری با آن همه جمعیت از یک چشمۀ کوچک آب بر می‌دارد، با کوزه‌های آلوده و دست‌های آلوده. شهر مرده‌شور خانه ندارد. مرده‌هارا در خانه می‌شویند و آب آلوده همه‌جara می‌گیرد. توی شهر سه حمام بیشتر نیست و نظافت امریست تفتنی. تا چند سال پیش مالاریا شیوع فراوان داشت و حالا تقلیل

۱۳۶ خیاو یا مشکین شهر

فوق العاده‌ای پیدا کرده. مشهور است که مردم صبح‌ها همه دسته‌جمعی لرز داشتند و ردیف می‌شدند کنار دیوارها و جلو آفتاب و عصرها تب می‌کردند و گل می‌انداختند و باز می‌نشستند کنار دیوار و جلو آفتاب. مالاریا بیشتر از همه در «جبدره» کشتار داده، و باز مشهور است که جبدره‌ای‌ها در فصل بهار به‌جان بچه‌هاشان قسم می‌خوردند و در پاییز به قبر بچه‌هاشان.

اما غذای تات‌نشین‌ها و چادرنشین‌ها باهم تفاوت کلی دارد. غذای چادرنشین همان اندازه که کامل است غذای تات‌نشین ناقص است و ناکافی. داخل ایل، گوشت ماده اصلی غذاهاست. اما در شهر وده چنین نیست. در خیاو روزانه ۲۰ گوسفند در کشتار گاه ذبح می‌شود و این مقدار به‌هیچ وجه قابل قیاس نیست با مقدار گوشتی که حتی در فقیرترین طایفه‌ها مصرف می‌شود. هم‌چنین است مصرف شیر و کره و پنیر. در سفره فقیر-ترین چوپان شاهسون، تکه‌بزرگی پنیر یافت می‌شود. ولی تات‌نشین تا این حد جرئت اصراف ندارد. نزدیک شصت درصد تات‌نشین‌ها وضع غذاشان کاملاً ناکافی است.

در بهار و تابستان که سبزی در کوه و دشت فراوان است، مردم همه آش می‌پزند و آش می‌خورند و در زمستان و پاییز که از سبزی خبری نیست، سورباهای جور و اجوری درست می‌کنند که احتیاج به سبزی ندارد. معمول‌ترین غذا در خانه‌اکثریت، (سوغان‌سو) است. روی‌پیاز‌داغ مقدار زیادی آب می‌ریزند و تمام خانواده با آن سیر می‌شوند. و بعد آش که هزینه زیادی ندارد. مشتی سبزی که از کوه و صحراء می‌چینند و مقداری لوبيا و یک یا دو قاشق روغن و آب به نسبت آن‌هایی که سرفه خواهند نشست. روی‌هم سیزده چهارده نوع آش در این منطقه معمول است:

خیاو یا مشکین شهر ۱۳۷

بهترین آشی که تهیه می‌شود در خانه اغنية هم رواج دارد و غذای بومی و اختصاصی خیاو است، «دوغقا آشی» نام دارد. تشریفات پخت و پزش مفصل است. دوغ و برنج و نخود و پونه را با گوشت قاطی می‌کنند تا مدتی که آش بار بیاید و خوب بپزد روی آتش بهم می‌زنند.

آش دیگری هم شبیه «دوغقا» معمول است که در بهار می‌پزند و غذای فصلی فقر است و «الهور» نام دارد. آرد است و دوغ و سبزی کوهی، بی‌چربی یا با چربی کم. طعم فوق العاده‌ای ندارد، ولی در بهار و تابستان که علوفه کوهی رنگ و بویشان را از دست نداده‌اند، ظهر تمام خانه‌ها با بادیه بزرگ «الهور» از افرادشان پذیرایی می‌کنند.

آش معمول دیگر آش شیر است. ترکیبی از شیر و نمک و برنج. این آش مخصوص فقر است و بیشتر وقت‌ها عوض شیر آب می‌ریزند و آن را «هورا» می‌گویند. یک نوع آش دیگر همین «هورا» است با مختصر جعفری و تره.

غذای معمول دیگر «خشیل» نام دارد که دونوع است. خشیل آرد که آرد و آب را با مختصر چربی می‌پزند و خشیل دیگر ترکیبی است از آب و بلغور.

آش‌های دیگر را هم در اینجا بیان می‌کنم:

۱- آش ترش که زغال‌اخته و آب و آرد و سبزی را قاطی می‌کنند.
۲- «اوماج آشی» - آرد را خمیر کرده و خمیر را خرد می‌کنند و می‌ریزند توی ترکیبی از کاکوتی و عدس و آب.

۳- آش زرد - شبیه شله‌زرد است. آش ساده‌ایست با مختصر شکر و کمی زردچوبه.

۴- آش شیرین - همان آش زرد است منهای زردچوبه.
۵- یارما آشی - نخود و برنج و عدس را می‌ریزند توی آب و

۱۳۸ خیاو یا مشکین شهر

می‌پزند و مقدار زیادی هم بلغور اضافه می‌کنند.

۶- آش رشته - رشته است و نخود و عدس و مقداری ترشی.

۷- آش کشک که معمول همه‌جاست.

۸- آش شیره و سرکه باز همه‌جا معمول است.

اما در پاییز و زمستان شوربا غذای معمول این ناحیه است. یعنی وقتی سبزی به آش نریزنند، نام شوربا به آن غذا می‌دهند. از شورباها «آب‌وپیاز» (سو غان‌سو) را گفتم که غذایی است چهار فصلی. بعد شوربایی که نخود و عدس و لوبیا و گوشت ماده اصلی غذارا تشکیل می‌دهد بیشتر معمول است.

آبگوشت غذای طبقه مرفه الحال است. نام‌های جور و اجوری هم به آبگوشت می‌دهند: پیتی - بوز باش - چول مک - شوربا - اشکنه. پلو غذای اعیانی است. مطلب جالب توجه اینست که فقر افرقی بین پلو و آش نمی‌گذارند و به پلو هم آش می‌گویند، منتهی پلو را آش اعیانی می‌دانند.

از غذاهای محلی که بومی این ولایت است باید «سبجه» که از برنج و تخم مرغ و علف کوهی درست می‌شود نام برد و بعد «خطیاب» (قطاب) که سبزی کوهی را لای خمیر گذاشته در تنور می‌پزند.

به هر حال به همان اندازه که ماده گوشتی در غذاهای چادرنشین‌ها زیادتر است، علف کوهی هم در غذاهای تات‌نشین‌ها. علف‌هایی که مردم خیاو برای غذاشان از کوه‌ها جمع می‌کنند بعضی‌ها چنان وحشی و ناشناخته است که فقط بومی‌ها می‌توانند باجرئت آن‌هارا به غذا بریزنند، و اسامی محلی‌شان این‌هاست: ۱- قاز ایاغی ۲- قویون ایاغی ۳- شومون ۴- یارپیز ۵- داغ نانه‌سی ۶- ککلیک اوئی ۷- که‌ریز ۸- پرپر تیکانی ۹- دمیر تیکانی ۱۰- گلین بارماگی ۱۱- یاغلیچا ۱۲- اوه‌لیک ۱۳- توشنک

خیاو یا مشکین شهر ۱۳۹

۱۴- بنفسه ۱۵- وجهه ۱۶- داغ مرزه‌سی ۱۷- چغندرتره‌سی.

نان را مثل دهات درخانه می‌پزند. یک یا دو سنگگه پزی بیشتر، در آبادی نیست. صبح‌ها از دودکش و سوراخ‌پشت‌بام‌ها دود غلیظی بیرون می‌آید و بوی مطبوع علوفه خشکیده و تیغ‌های صحرایی سوخته را همه جا می‌پراکند. در محلات قدیمی، هر ده دوازده خانواده یک تنور دارند، آن‌هم بیرون خانه‌ها و در یک میدانچه یا وسط کوچه، همه نانشان را به نوبت آن‌جامی پزند. در دهات اطراف و وسط میدانچه‌ها سکوها یای است سرپوشیده که تنوری زیر سقف دارد و همیشه مقداری سوخت در دور ایوان جمع کرده‌اند و باز خمیر هر کس که حاضر شد، زن خانه دست‌هایش را بالامی زند و تنور را آتش می‌اندازد و مشغول می‌شود.

گندم و یا جو خالص باز مخصوص طبقه مرفا الحال است و طبقه متوسط ارزن و گندم را قاطی می‌کنند و نان می‌پزند و آن را «هاماڑی» می‌گویند. اگر بلغور ارزن را باشیر مخلوط کنند و بپزند غذایی Hâmâri درست می‌شود که آن را «داهاری» Dâhâri می‌گویند.

اما نان اکثریت از مخلوط گندم و خلر (گولول) درست می‌شود برای اینکه مقدار نان کم نشود، گندم را با مقدار زیادی خلر که قاطی دارد آرد می‌کنند و گاهی وقت‌ها نان از خلر درست می‌شود که مقداری گندم دارد. بهر حال خوردن نان خوار و گندم، سرگیجه شدید می‌آورد و بعد از خوردن نان همیشه یک ساعت دراز می‌کشند تا سرگیجه ساکت شود و موقع راه‌افتدان و یا هنگام کار زمین نخورند.

جشن و سرور - چهارشنبه‌های اسفندماه - چهارشنبه آخر عید - «تکمچی» - «نوروزداما» «اسماعیل - بایرامی» - عمرکشان - عروسی - ختنه سوران - مرگ و عزا - تعزیه‌داری برای آل محمد و یاران حسین بن - علی.

هیچ یک از روزهای سال مثل روزهایی که بهار با جلال و شکوه دخترانه‌اش در راهست برای مردم این دیار خوشی ندارد. هنوز برف‌ها آب نشده و پرده‌های سنگین بر در خانه‌ها آویزان است که زمزمه‌ای در می‌گیرد. این زمزمه ابتدا از نگاه منظر کودکان جرقه می‌زند. یخ و برف محکوم شده سماجتشان بیهوده است و مردم برای نابودی سرما جشن می‌گیرند. همه از اواسط زمستان منتظر چهارشنبه‌های اسفندماه هستند. دومین چهارشنبه اسفندماه را «کول چهارشنبه» (چهارشنبه خاکستر) می‌گویند. این تحقیر و توهین زمستان است. سومین چهارشنبه را «گول چهارشنبه» (چهارشنبه گل) می‌گویند که استمالت و دلجویی است از زمستان که در حال کوچ است. و چهارشنبه آخر را دیگر نه کودکان، بزرگ‌ها هم باید جشن بگیرند. زیرا باور همه شده که زمستان رفتني است.

خیاو یا مشکین شهر ۱۴۱

از صبح روز سهشنبه آخر، صدای ترقه از همه‌جا بلند است. جوانها رخوت زمستان را با دویدن‌ها و پریدن‌ها از تن می‌رانند. پدرها در جنب و جوشند و آجیل تهیه می‌کنند. مادرها دود راه می‌اندازند حتی اگر بشود تنها مرغ خانه را کشت که می‌کشنند تا سفره شب رنگین باشد. دخترهای دم‌بخت را مادرها می‌فرستند پشت پنجره‌های همسایه که نیت‌کنند و خبر خوش بشنوند که می‌شنوند. پشت بام‌ها پرمی شود با جوان‌هایی که شال و طناب به کمر دارند و می‌روند از سوراخ بام‌ها خم می‌شوند و صاحب خانه که عمه، خاله یا آشنا و فامیل نزدیک است، به ناچار هدیه کوچکی می‌بندند به گوشۀ شال یا کمند آن که پشت بام به تمنای هدیه‌ای آمد. هوا که تاریک شد، صدّها، هزارها آتش سرخ از وسط برف و یخ و بیشتر از پشت بام‌ها زبانه می‌کشد. آنوقت باید از روی آتش‌ها پرید و بیماری‌وزردی و هر بدی را داد به آتش که می‌سوزاندو پاک‌می‌کند، گرمی و سرخی آتش را گرفت تا دلت گرم و چهره‌ات گلگون بماند. صبح روز بعد با کوزه می‌روند لب چشم، همه آب می‌آورند به تبرک جلوخانه‌ها را آب می‌پاشند. این آب تمام بلاها را در سال تازه دور می‌کند، فقر را و بیماری را، خشکسالی و مرگ را.

ساعت تحویل عید را پدرها همه در مسجد جمع می‌شوند، دعا می‌خوانند و بعد با آب دعا بر می‌گردند به خانه و به هر کدام از اهل خانه جرعه‌ای می‌خورانند.

از مدت‌ها مانده به عید «تکم‌چی» Takamçı و «نوروز داما» پیدا می‌شوند. «تکم» نام پادشاه بزهاست و آن را از چوب و دانه‌های رنگین درست می‌کنند و دم خروس برایش می‌گذارند و بعد سوار تخته‌ای می‌کنند و با تکان دادن اهرمی که به شکم «تکم» وصل است، «تکم» را می‌رقصانند و درباره خوشبختی‌ها و بد‌بختی‌های «تکم» شعرها می‌خوانند که در زبان

۱۴۲ خیاو یا مشکین شهر

آذربایجانی آن‌ها را «سایا» *Sâyâ* می‌گویند^۱. «سایا» مال دهات است و «سایاچی»‌ها همیشه از دهات برای گدایی به شهرها می‌آیند. آدم‌هایی هستند مفلوک و اغلب علیل و بی کاره. جز ته صدای غمزده‌ای سرماهی دیگر ندارند. در «سایا»‌ها از بز و گوسفند و روغن وزن‌بیوه و شیطنت دخترهای دم بخت و نان‌گرم صحبت می‌شود. سالی که سایاچی زیاد باشد و به شهرها بریزند ارزانی می‌شود. تکم چی‌ها، «سایاچی»‌هایی هستند که دم عیدی پیداشان می‌شود و تکم به دست دارند. سرو دهاشان طنز و ملاحظت و سادگی خاصی را دارد و با التماس صدقه طلب می‌کنند. «نوروز داما» رامعمولاً^۲ دونفر با هم می‌خوانند. روی یک ورق کاغذ بزرگ تصویر گل و پرنده و خانه و ماهی می‌کشنند و می‌ایستند جلو خانه‌ای و شروع می‌کنند به خواندن «سایا» و آخر سر، باز گدایی و التماس. بالاخره عید می‌رسد و به دنبالش دید و باز دیدهای عید است، مثل همه‌جا. اما عادت براینست تا به هم‌دیگر عیدی ندهند عید مبارکی نمی‌گویند. عیدیشان ممکن است یک انار یا یک سکه کوچک حتی یک تخم مرغ باشد. در این‌جا نه تنها به بچه‌ها، بلکه بزرگ‌ترها هم به بزرگ‌ترها عیدی می‌دهند. به‌هر صورت تا این مراسم تمام شود، درختان شکوفه کرده، زمین سبز شده است. خانه‌ها و قهوه خانه‌ها خالی می‌شود. در طولیله‌ها را بازمی‌کنند، مردها و گوسفندها می‌ریزند به‌صحراء و دوباره تلاش آغاز می‌شود. تلاش‌های تازه برای سال تازه.

بعد از عید نوروز، شادمانی‌ها دیگر، جشن مذهبی است. مثلاً در ولادت حضرت‌ها و امام‌ها. مهمتر از همه عید قربان اهمیت دارد که به «اسماعیل‌بایرامی» (عید اسماعیل) مشهور است. و معتقدند واجب است

(۱) مجموعه‌ای از «سایا»‌های محلی را صمد بهرنگی که سال‌ها دست اندر کار جمع کردن فولکلور آذربایجان بود، ترتیب داده و لی تاکنون منتشر نشده است.

خیاو یا مشکین شهر ۱۴۳

که در هر خانه‌ای خون حیوانی ریخته شود. گاو و گوسفند و شتر و خروس، و یا هر حیوانی که گوشتیش مباح باشد و ذبحش حلال.

عید قربان پیش شاهسون‌ها هم اهمیت دارد و هر خانواری در آن روز گوسفندی ذبح می‌کند. در این روز زن‌ها همه، سرشان را می‌شویند و هر آبی که در آن روز مصرف شود «آب قربان» می‌گویند. از تمام دهات و بیللاقات صبح زود عدد زیادی به طرف خیاوراه می‌افتدند. این روز، امامزاده‌ها وقف زنهاست و هر کدام بایک نان فطیر به زیارت می‌آیند. از صبح تا ظهر را زنهای خود خیاو در امامزاده هستند، از ظهر به بعد را زنهای دهاتی وزوار شاهسون که با هزارها امید آمده‌اند تا ثواب حج نصییشان بشود.

عروسي شان فرق عمدہ ای با سایر جاها ندارد. مفصل است و چندین شب‌انه روز طول می‌کشد. گاهی عروس و داماد را از کوچکی بهم نامزد می‌کنند، حتی وقتی که توی قنداق هستند. برای انجام یک چنین نامزدی یک روسی (کل ایاغی) به سر دختر بچه شیرخواری می‌بنندند و نامزد پسر بچه‌ای می‌کنند که یا توی کوچه‌ها و لوست و یا هنوز مثل نامزدش توی قنداق شیر می‌خورد.

نامزدی اگر در بزرگسالی صورت گیرد، دو نامزد حق ندارند

۱۴۴ خیاو یا مشکین شهر

تا شب عروسی هم دیگر را بیینند. این نوع دیدارها بیشتر از نظر فامیل عروس قباحت دارد. روز عقد کنان مسأله شیر بها (باشلق) را حل می کنند که فوق العاده مهم است و آبروی هردو خانواده را حفظ می کند. تاشب عروسی که عروس به خانه شوهر نرفته، وظیفه فامیل داماد است که در هر عید و به هر مناسبی شده هدایایی برای عروس بفرستند. عروسی را مفصل ترتیب می دهند و کارگردان عروسی معمولاً «دلاک محل» است که با برو بیا و سرو صدای خود، کارها را می چرخاند. وجود «ساقدوش» و «سولدوش» لازم است. نزدیک ترین دوستان داماد را برای «ساقدوشی» و «سولدوشی» دعوت می کنند و این دو نفر که همیشه باید طرف راست و چپ داماد باشند، از پول خرج کردن نباید مضایقه داشته باشند. مثل عروسی های دهات، روزهای عروسی از مدعوین پول جمع می کنند و این کار را باز پر رویی دلاک حل می کند.

روز «حنا بندان» را بیش از حد مهم می گیرند. ظرف بزرگ حنا را وسط اتاق می گذارند، جوانها توی دایره دلاک پول می ریزند و وقتی دلاک راضی شد، پسر بچه ای که فامیل فرزدیک داماد هم هست، در ظرف حنارا برمی دارد و درحالی که صدای گربه درمی آورد مقداری حنا قاپیده انگشتان داماد و ساقدوش و سولدوش را زینت می دهد و این بچه را «گربه» نام می دهند.

عروس را اغلب سوار اسب، به خانه داماد می آورند. اسب را از چند روز پیش زینت می بندند و برای این کار حاضر می کنند. دیگر در این جا یاد نمی کنم از نوازنده های دوره گرد و «عاشق» ها و اطرافیان که چه کارها می کنند.

عروس و داماد تا چندین روز از حجله حق بیرون آمدن ندارند. این چند روز را «کردگ» (Qardak) قوروق می گویند که با یک مهمانی

خیاو یا مشکین شهر ۱۴۵

مفصل، عروس و داماد از حجله بیرون می‌آیند و هر کدام دنبال کارخویش را می‌گیرند.

اگر شب زفاف، داماد نتواند وظیفه دامادی را انجام دهد، او را پیش فالگیر می‌برند و دعاibi برایش می‌گیرند. زیرا که معتقدند جادو شده. و اگر دعای فالگیر هم مؤثر نشد، او را می‌برند صحراء از زیر بوته‌های وحشی «بوغور تیکانی» (تمشك) رد می‌کنند تا داماد معالجه شود. مخصوصاً از زیر تمشك‌های حاشیه قبرستان‌های کهنه. و آخر سر وسط زمستان‌هم باشد سطلى آب سرد برسر داماد می‌ریزند.

به ختنه سوران اعتقاد خاصی دارند، در مراسم ختنه علاوه بر دلاک و مهمان‌ها، یک نفر دیگر هم وجود دارد که بچه‌را می‌گیرد تا دلاک ختنه اش بکند. این مرد را «کیروه» Kirwa می‌گویندو احترامش بیش از حد واجب است. مخصوصاً برای بچه که بعد از بزرگ شدن باید دلبستگی‌های خود را هم چنان به «کیروه» ادامه دهد.

در این باره ضرب المثلی این چنین دارند: «تاریدان دوندون دوندون، کیروه نیه دوندون.» (از خدا دست کشیدی که کشیدی، از «کیروه» چرا دست کشیدی.)

اهمیت «کیروه» شباht زیادی دارد به شاهدی که در غسل تعیید مسیحیان حاضر می‌شود. اهمیت شاهد در مراسم غسل تعیید و بعد از آن بیش از سایر حاضرین است و احترامش تا آخر عمر واجب و لازم.

تشrifات عزا و مرگ هم فرق عمدی با سایر جاها ندارد. مثل عروسی مفصل است و چندین روز طول می‌کشد. مرده را همیشه در خانه می‌شویند، زیرا که شهر غسالخانه ندارد. و در دهات، همیشه لب‌چشمه، مرده شورخانه هم هست. توی خانه هم کفن می‌کنند و بعد برای دفن به یکی از دو قبرستان شهر می‌برند. قبرستان‌ها مفصل است و بی‌در و پیکر. زمین مسطحی است

۱۴۶ خیاو یا مشکین شهر

که به خواب رفته هارا کنار به کنار هم به خاک سپرده اند. برخلاف قبرستانهای قدیمی دهات و آبادی های اطراف که پراست از رمز و جادو و سنگ های بسیار بزرگ و در خیال همه انباشته از گنج های فراوان، قبرستان خیاو را سپرده اند به دست تیغ ها و گیاهانی که همیشه بر سینه قبر هامی رویند. قبرها ساده است و سنگی. برخلاف جاهای دیگر، شعر و نوشته و نقش و نگار بر الواح قبور کمتر دیده می شود. مگر بر قبر بزرگان و روسای ایل و علماء. مثلاً مر حوم سید میر آقا مهاجر را که سرنماز در مسجد تمام کرده بود، قبری برایش ساخته اند و بالای قبر اجاقی درست کرده اند، یک پیه سوز و شمعدان مانندی به اسم «قولوخچی» را شب های جمعه در اجاق روشن می کنند.

هم چنین در قبرستان کهنه خیاو، قبری هست که چهار ستون و سقف بسیار کوتاهی دارد و بر لوحش چنین نوشته اند: «مرقد جنت مکان محمد اسماعیل قلچ حامی طهرانی تولد ۱۲۴۱ - وفات ۱۳۱۶» و در تمام آبادی مشهور است که شب عید هرسال خروس بسیار بزرگی از توی قبر مر حوم جنت مکان بیرون می آید و بر بالای سقف مرقد می نشیند و با صدای بلند و دلکش آمدن سال تازه و رسیدن بهار را مژده می دهد. صدای وی تا آبادی های دور دست می رود و تمام خروس ها تا صدای خروس اعظم را می شنوند با هلهله دست می گذارند به آواز و سال تازه را پیشو از می کنند. به هر حال بعد از دفن جنازه، مراسم عزاداری سه شبانه روز طول می کشد و هر خانواده هر قدر هم که فقیر باشد، چند شب پشت سر هم اطعام و احسان می کند و ختم می گیرد. برای روز چهلم و عید اول و سالروز مرگ عزیزان دوباره مجلس ختم و احسان ترتیب می دهند.

اما بین شاهسون وقتی یکی وفات کرد، تمام جماعت «او با» خبردار می شوند و می آینند. مرده را یک نفر از اهل «او با» می شوید و اگر در آن

۱۴۷ خیاو یا مشکین شهر

نزدیکی ها قبرستانی باشد که روی دوش جنازه را تاخانه آخرت می رسانند، والا مرده را توی «ما فیرقا» می بندند به پشت یک شتر و لنگه کفش یا لنگه چارو قی را به گردن شتر می آویزند و به نزدیک ترین قبرستان آبادی همسایه می رسانند و بعد از دفن بر می گردند، مردها در یک آلاچیق جمع می شوند به تلاوت قرآن و زنها در آلاچیق دیگر برای گریه و مویه. یک نفر زن که نقش «مویه گر» را دارد، دو بیتی هارا در فراق عزیز از دست رفته می خواند و همه می گریند. خبر به «او با» های دور و نزدیک که می رسد همه سرازیر می شوند. زن ها سرو سینه زنان و ناله کنان، پای پیاده به طرف «او با» عزادار می ریزند. زنان عزادار از آلاچیق مویه کنان به پیشواز آنها می شتابند. به هم دیگر که می رسند بر می گردند و دسته جمعی دوان دوان می آیند و داخل آلاچیق می شوند. زن های عزادار موهای بافت را باز کرده افسان می کنند روی شانه ها، تمام زن های «او با» تا چهل روز و خواهر و مادر از دست رفته، تا یک سال خود را نمی شویند و حمام نمی گیرند. روز های عزاداری بین بعضی طایفه ها رسم بر اینست که توی آلاچیق حلقه می زند و زلف هاشان را به ترتیب به زلف های دیگران گره می زند و سر و سینه کو باز داخل آلاچیق می چرخند و گریه می کنند.

و هر وقت یکی از آشنایان دور و نزدیک، حتی بعد از سال ها خبردار شده به «او با» عزاداری از دست رفته اش بستا بد، تمام مراسم عزاداری برای از راه رسیده تکرار می شود.

مراسم عزاداری آل محمد رواج کامل دارد. از روز های اول محرم مراسمی دارند به اسم «طشت گوتورمه» (طشت برداری) که دسته های عزاداری هر شب به خانه ای که نذر و نیازی در راه حسین بن علی یا سایر شهدای کربلا دارد، می روند و بعد از گرفتن نذری بر می گردند به مساجد و عزاداری و روضه خوانی را شروع می کنند.

۱۴۸ خیاو یا مشکین شهر

در اکثر دهات اطراف موقع عزاداری وزنجیرزنی و نوحه‌خوانی، عزاداران دورهم حلقه می‌زنند و مردی که کتل بزرگی به دست دارد و سطح حلقه می‌ایستد. شبیه صحنه‌های عزاداری طایفه‌های شاهسون در داخل آلاچیق‌ها.

روزهای تاسوعاً و عاشوراً شدت واوج عزاداری است. آب و طعام احسان می‌کنند. تمام آبادی سیاهپوش است و قمه‌زنی رواج بسیار دارد که مثل همه‌جا، دمدمه‌های ظهرشروع می‌شود. شبیه‌خوانی هم زیاد معمول است. مکالمه‌هاشان بیشتر شباهت دارد به مکالمه‌هایی که در اردبیل و آن‌حوالی رایج است. روز شبیه‌خوانی دو دسته بازیگر دارند یک دسته آل‌علی هستند و دسته دیگر ملاعین.

اما معمول شاهسون‌ها چنین است که از همان روزهای اول محرم، یک نفر ملا یا عمامه‌سری برای هر «اوبا» پیدا می‌شود. در هر «اوبا» یک نفر داوطلبانه آلاچیق‌خود را خالی می‌کند. جلو آن علمی به زمین می‌کارند به‌اسم «حسین علمی» و زن‌های شاهسون دستمال‌های رنگین و «شده» بر چوب علم می‌بنند و هر روز زیارت شد.

آلاچیقی را که جلوش علم زده باشند، مسجد می‌نامند. ملا روزی سه مرتبه، صبح و ظهر و شب داخل مسجد روضه می‌خواند و اهل «اوبا» را می‌گریاند. پنج یا شش نفر از اهل «اوبا» سیاه می‌پوشند و روزی یک یا دو ساعت بالای تپه‌ها یا در کمر کش کوهی زنجیر می‌زنند. کسی که آلاچیقش مسجد شده، هر روز یک گوسفند سرمی برد و برای اهل «اوبا» شام و نهار تهیه می‌کند. بعد از هر بار روضه‌خوانی اهل «اوبا» بر حسب وسع خود به ملا نذری می‌دهند.

قمه‌زنی بین شاهسون معمول نیست. ولی شبیه‌خوانی مرسوم است. چند «اوبا» با هم در میدانچه مسطح یکی از بیلاقات شبیه‌خوانی راه

۱۴۹ خیاو یا مشکین شهر

می‌اندازند. کارها را ملا می‌چرخاند و مکالمه‌ها را از دهات اطراف و یا از خیاو به دست می‌آورند.

بعد از ختم عزاداری، به علم جلو مسجد دست نمی‌زنند. حتی بعد از کوچ، علم حسین بن علی همانطور می‌ماند، مگر اینکه باد و طوفان و برف سرنگونش کند. ای بسا علم‌ها که سالها و ماه‌ها دربرابر باد ایستاده، پارچه‌اش را طوفان و برف و باران پاره کرده برد، ساقه‌اش هم چنان‌پایی بر جا مانده. از این علم‌ها هنگام گردش در ایل راه‌ها زیاد می‌توان دید؛ تازه و کهنه، نشانه اینکه سالی ورزی و ساعتی، عده‌ای در این محل جمع شده، زانو زده و برای به خاک افتادگان مویه‌ها کرده واشک‌ها ریخته‌اند.

۱۳

هنر های دستی - بافتی ها - گلیم - جاجیم - فرمash -
جوراب - بندشلوار - وسایل بافتی - وسایل پشم ریسی
و رنگ آمیزی - لباس ها.

هنر های دستی که در خیاو و دهات اطراف معمول است همان ها -
بیست که بین طایفه های شاهسون نیز رواج دارد و این بهجهت فراوانی
پشم است و سهولت رنگ آمیزی پشم و بالاخره آمیختگی آداب و رسوم
و سنت ها. بنابراین آنچه را که در اینجا می آورم، می توان فصلی دانست
در هنر های دستی شاهسون و دهات مشکین و بالاخره خود خیاو.
هنر های دستی این نواحی، تنها بافتی است نه چیز دیگر. از نجاری
و چوب تراشی و سفالگری (غیر از یک دوآبادی که برای رفع ضرورت،
عده ای شغل سفالگری را پیشه کرده اند) خبری نیست. چوب های هلالی
آلچیق ها را در اردبیل و جاهای دیگر تهیه می کنند و در خود خیاو این
چوبها خرید و فروش هم نمی شود.

به هر حال از بافتی ها آنچه که معمول است این هاست:

گلیم - جاجیم - فرمash - جوراب - دستکش - پلاس - انواع
جوال ها - ار کن Orkan - بند چارق - رشمہ - سی جیم Sijim -- شال -

خیاو یا مشکین شهر ۱۵۱

سوپاند Suqand – نمد – کلاه – اوسار Osâr – بندشلوار.

۱- وسایل لازم و طرز بافتن گلیم: وسایل لازم برای بافتن گلیم دستگاهیست که آن را «هانا» می‌گویند Hânâ . «هانا» چارچوبی است به ارتفاع ۲۴ متر و عرض ۱/۵ متر که بازوهاش رویهم لولامی شوند. وقتی بازوها را باز و بهم وصل کنند، شکل مکعب مستطیلی را دارد. «هانا» را به دیوار تکیه می‌دهند یا پاهاش را به زمین فرو می‌کنند. وقتی «هانا» مستقر شد، «ارش» Aresh می‌کشنند، یعنی رشته‌های پنبه را به صورت طولی از بالا و پایین چوب‌های بالایی و تحتانی رد می‌کنند. چوب‌های بالایی و تحتانی می‌تواند فاصله‌شان ۱-۱/۵ تا ۲ متر باشد و بیشتر چوب تحتانی است که متحرك است و بافنده به لخواه خود، این اندازه را کم یا زیاد می‌کند. وقتی که تارها آماده شد چوب نازکی را بین تارها و عمود بر آن‌ها قرار می‌دهند تا از مخلوط شدن‌شان جلوگیری کنند. «شیطانی» تکه چوب کوچکی است بربده «هانا» که بافندگی از محاذات آن شروع می‌شود و در محاذات آن هم تمام می‌شود. وقتی که وسایل کارآماده شد، بافنده دست به کار می‌شود و «آرغاج» (پود)‌ها را که از پشم تهیه می‌شود با سرعت از وسط تارها یک در میان عبور می‌دهند. نقشه‌های جور – واجوری را روی گلیم نقش می‌کند. در طرحی که آخر دفتر داده‌ام نقشی نشان داده می‌شود که به نام «گولی» مشهور است.

وسایل لازم دیگر عبارتند از: «هونگ» Hawanq که دهانه پهنه دارد و دسته‌ای که بافنده می‌گیرد و با آن «آرغاج» را می‌کوبد و محکم می‌کند و «کیرکیز» Kirkiz پنجۀ شانه مانندی دارد که آن را میان تارها قرار می‌دهند.

به هر صورت بعد از آنکه گلیم بافته شد، تارها را درامتداد جایگاه شیطانی قیچی می‌کنند و برای اینکه «آرغاج»‌ها از هم سوانشوند و بیرون

۱۵۲ خیاو یا مشکین شهر

نریزند، انتهای تارها را بهم گره می‌زنند.

۲- جاجیم: جاجیم دو نوع است، ساده و نقشه‌دار یا گلدار. از انسواع جاجیم گلدار این‌ها مشهور است: «چیچک‌لمه» (غنچه‌دار) «قوشابتا» (جفت بته) «شاقا» (شقه) «یدی‌قارداش» (هفت‌برادران) و... روش باقتن جاجیم ساده و گلدار یکی است. برای باقتن جاجیم، زمین مسطحی را انتخاب می‌کنند و دو میخ‌چوبی را به فاصله ۱۰-۱۲ متر از هم به زمین می‌کوبند و مقدار لازم ریسمان پشمی را در امتداد دو میخ می‌کشنند. میخ‌چوبی سومی را در کنار و به فاصله یک متری یکی از دو میخ اول به زمین می‌کارند، طوری که میخ‌چوبی دورتر در محاذات وسط ضلع یک متری قرار بگیرد. بعد چوبی را که به «دال آغاجی» Dâlâgâji مشهور است از بین تارها در می‌کنند و بعد که تارها روی چوب سوار شد، دوازده‌تاری چوب را به دو میخ مجاور محکم می‌کنند تا تارها شلن شوند و به وسیله سه پایه چوبی که «چاتما» Goshmâ یا «قوشما» یا «هاشما» Hashmâ نام دارد، تارها را بلند می‌کنند تا به زمین ساییده نشود. یک تکه چوب مستطیل شکل را که «دارتی» Darti می‌گویندو ۷۰ سانتی‌متر طول دارد و ۱۵ سانتی‌متر عرض، بین تارها قرار می‌دهند و به وسیله همین «دارتی» است که تارها را زیورو و می‌کنند تا «آرغاچ» ها را از وسطشان رد بکنند. برای محکم کردن «آرغاچ» روی پودها از چوب دیگری استفاده می‌شود که «قلنج» نام دارد. و بعد از رد کردن «آرغاچ» از وسط تارها با ضربت‌های مکرر «قلنج» تار و پود جاجیم بهم محکم می‌شود و این ضربت‌هاست که شلی و محکمی جاجیم و در نتیجه مرغوب یا نامرغوب بودن آن را تعیین می‌کند و این مسئله باز بستگی دارد به وزیدگی و مهارت شخص بافنده.

۳- خورجین‌ها که باز چند نوع است. نوع ساده مثل جاجیم بافته

خیاو یا مشکین شهر ۱۵۳

می شود و بعد به صورت خورجین دوخته می شود. انواع رنگین و گلدار را به اسامی «خلی خورجین» - «قیاغ» - «گول» می نامند. خورجین های «قیاغ» مانند گلیم بافته می شود و بعد از دوخت به صورت خورجین درمی آید. ولی خورجین های «گول» را مثل فرش می بافند و باز بعداً به صورت خورجین درمی آورند. بعضی از خورجین ها، بزرگ است و برای اینکه دهانه شان قفل شود، حلقه های متعددی را پهلوی هم می دوزند و موقع قفل زدن این حلقه ها را به صورت زنجیر از داخل هم رد می کنند و در حلقه آخر به دهانه خورجین قفل می زنند.

۴- «فرماش» Farmâsh، سه نوع بافته می شود: «قیاغ»، «خکی»، «گلیمی». اغلب قسمت یا دیواره جلویی منفذ بافته می شود و طرح اصلی آن «گول» است. پنج تکه می بافند و به هم می دوزند و آخر سر به صورت یک صندوق بی دهانه درمی آید و موقع حمل و نقل و کوچ، کار صندوق را انجام می دهد. وهم چنین کار مخدوه را در خانه ها و داخل آلاچیق ها.

۵- جوراب بافی: هنر اصلی زنان شاهسون و دهات مشکین و خیاو شمرده می شود. به نقشه های مختلف که این ها بیشتر مشهورند: «گلین - قاشی» - «تیکمه» - «قوچ بوینوزی» - «جهر پری» - «سلیمانی» - «قیناخ» - «گول» - «توپوخ ایاغی» - «آلماناخشی» - «یاریاخ» - «مددخل» - «زنجری» - «شال بوته» - «چیردغ». جوراب را با پنج میله نازک آهنی ۲۰ سانتیمتری می بافند. رنگ ها مختلف و یا ساده است. جورابهای گلدار را به عنوان سوغاتی و یا برای نو عروسان و تازه دامادها تهیه می کنند. در آخر دفتر طرح جوراب «گول» را به دست داده ام.

۶- «فرش» Farsh: با همان دستگاه «هانا» بافته می شود و از لحاظ ساختمان بین دستگاه «هانا» فرش و «هانا» گلیم فرقی نیست. منتها موقع بافتن فرش، علاوه بر این که «آرغاج» به کار می رود، از کرک های رنگی

۱۵۴ خیاو یا مشکین شهر

هم که به آن «هیلمه» Hilma می گویند، استفاده می شود. «هیلمه» را معمولاً روی «ارش» (تار) ها گرده می زند و وقتی «هیلمه» زده شد، با چاقو انتهای کرکها را در یک سطح می زند و به وسیله کیرکیز و هونگ، آرغاج و هیلمه ها را بین «ارش» ها محکم می کنند.

-۷- دستکش - (ال جک) دونوع بافته می شود: «بس بار ماخ» (پنج-انگشت) و «تلک بار ماخ» (تلک انگشت و یک پنجه). نوع مرغوب دستکش را از پشم بسیار نرمی می بافند به اسم «تیف تلک» Tiftak و یا از پشم شتر «دوه یونی». دستکش تنها با یک میل ساده که در سر آن خمیدگی مختصری هست و معمولاً از چوب درست می کنند بافته می شود. این میل را میلچی Milçi می گویند.

-۸- «پالاز» - (پلاس) نوعی جاجیم ارزان قیمت است و مانند آن بافته می شود.

-۹- (چوال) - (جوال) که دونوع است. یک نوع را به وسیله دستگاه «هانا» می بافند و مشهور است به «هانا چوالی» و طرز بافت آن با گلیم فرقی ندارد.

این نوع جوال برای حمل گندم و آرد و سایر وسائل منزل به کار می رود.

ظرفیت این نوع جوال ها ۲۰-۱۸ من است که معمولاً بار شتر می کنند. نوع دیگر هم مثل «پالاز» بافته می شود که بهم می دوزند و «شال چوالی» می گویند. از انواع دیگر دو نوعش هم مشهور است با این اسمها: «بی تای چوالی» و «باغا چنانگی».

-۱۰- «ارکن» Orkan (نوار) طرز بافتنش مانند جاجیم است. ولی باریک تراز آن است و در حدود ۱۰-۱۴ سانتی متر عرض و ۳-۴ میلی متر ضخامت دارد. یک نوع آن ساده است و به درد بستن پالان اسب والا غ

خیاو یا مشکین شهر ۱۵۵

می خورد و نوع دیگر نقشه دار است که دهانه فرمash را می بندند یا فرمash را به وسیله آن بار شتر می کنند.

نوع سومی هم وجود دارد که باز رنگین است و نقشه دار و تمیز بافته می شود و برای محکم کردن چوب های آلاچیق به کار می رود. این نوع را «باس تیریق» *Bâstêrëg* می گویند.

۱۱-- «سی جیم» - طناب طویل و محکمی است که معمولاً از پشم بزوگاهی شتر بافته می شود. با «سی جیم» چادر و سایر وسائل خانگی را به پشت شتر و اسب و گاو بار می کنند و در دهات برای حمل خوش های گندم و یونجه و جو، باز از «سی جیم» استفاده می شود. در بعضی از دهات دور افتاده «سی جیم» را عوض پشم از ریشه گون می بافند و «کون دور سی جیمی» می گویند. برای بافتن «سی جیم» وسیله و اسباب لازم نیست. انگشتان دو نفر می توانند همه نوع «سی جیم» را بیافند. «رشمه» نوعی «سی جیم» است.

۱۲- بند چارخ باغی: به وسیله زنان و دختران شاهسون و دهاتی ها بافته می شود و تنها به درد بستن چارچ به دور پا می خورد.

۱۳- «سوپاند» *Supând* : (فلاخن) وسیله دفاع چوپان هاست و بافتن آن را تمام زنان و دختران شاهسون می دانند. یک دسته «ارش» را به فاصله، به دور چوبی گره می کنند و بعد به فاصله ارش ها را به هم گره می زنند. از زاویه بالای یکی از گره ها شروع می کنند به بافتن تنه «سوپاند» و وقتی کار تمام شد، چوب را می کشند و از میان بندها بیرون می آورند. دونوع «سوپاند» معمول است: نوع چوبی «چوب سوپاندی» که یکی از بازو هایش چوبی است و نوع دیگر «قبا غ» که بازو ها و تن هم از پشم بافته می شود، آخر دفتر شکل هردو را آورده اند.

۱۴- «تومان باغی» - (بند شلوار) به وسیله چهار چوبی بافته می شود که شکل مکعب مستطیل را دارد. این چهار چوب را «کرگاه»

۱۵۶ خیاو یا مشکین شهر

(کارگاه) می‌گویند که ضلع بالای آن متحرک است و به دلخواه کم و زیاد می‌شود.

در روی «کارگاه» ۱۴-۱۶ رشتہ پنبه‌ای را بین دو ضلع می‌کشند و بعد بین رشتہ‌ها چوب‌های ظریف و کوچکی را جامی دهنده‌نام «چی‌لیک» çilik . تعداد «چی‌لیک»‌ها نزدیک ۳۰-۴۰ عدد است. در تصویر آخر کتاب طرز قرار گرفتن «چی‌لیک»‌ها را می‌بینید.

۱۵- شال (باقفن شال) کار مرده‌است. از پشم گوسفند می‌باشد. بدین ترتیب که دومیخ به فاصله ۷۵ سانتیمتر به دیوار می‌کوبند و دومیخ دیگر به همین فاصله پایین‌تر. طوری که فاصله میخ‌های بالایی از میخ پایین ۳/۵ تا ۳ متر باشد. یک تکه چوب که همان «dal آغاجی» باشد در بالا به دو میخ محکم می‌کنند و یکی دیگر را بین دومیخ پایین. «ارش»‌ها را بین این‌ها می‌کشند. باقنه داخل گودالی که زیر همین دستگاه درست شده و ۷۰ سانتیمتر عمق دارد جا می‌گیرد و به طرز جالبی شروع به کار می‌کند.

شال باقنه شده فرقی با گونی ندارد. معمولاً شال را خیس کرده و زیر کرسی گرم می‌گذارند و بعد آنقدر مالش می‌دهند که سفت و محکم بشود و پرزپیدا بکند. از این شال پالتو می‌دوزنند و تمام پالتوهای شاهسون‌ها از این شال تهیه می‌شود.

۱۶- پشم: نوعی پارچه را می‌گویند که لباس مردانه شاهسون از آن تهیه می‌شود. باقتنش شبیه حاجیم است، با همان خصوصیات. بعد از تمام شدن بافت، در آب گرم مالش می‌دهند. تا پرز پیدا کند و بعد به دست خیاط می‌سپارند.

جنس مرغوب «شال» یا «پشم» از پشم شتر و یا از چین دوم پشم گوسفند که «گوزم» Qozam می‌گویند، تهیه می‌شود.

خیاو یا مشکین شهر ۱۵۷

۱۷- «کچه» Keçə (نمد) را بیشتر برای پوشاندن آلاچیق‌ها لازم دارند و روی این اساس مصرف زیادتری هم دارد. برای تهیه نمد، پشم را شسته و خشک می‌کنند و بعد حلاجی می‌کنند که نرم و صاف بشود. بعداز نرم کردن آن را روی یک پارچه کرباس به مساحت ۱۲ متر مربع پهن می‌کنند و به دور تیری که ۲/۵ متر طول دارد و «سیغ» Sig می‌گویند می‌پیچانند و بعد آن را داخل یک «پالاز» قرار می‌دهند و در میدانچه‌ای که عده‌ای آن‌جا جمع هستند می‌گذارند و مرتب با لگد از این سمت به آن سمت میدان حرکتش می‌دهند و بعد از ساعتی نمد آماده شده است که باز می‌کنند و به وسیله استادکار، به تکه‌های سه‌گوش برشیده می‌شود، که بهم می‌دوزنند و پوششی درست می‌کنند برای پوشاندن آلاچیق‌ها. در این‌جا ضروری است که از وسایل ریسندگی معمول در دهات

و ایلات شاهسون ذکر شود. این وسایل دوچور بیشتر نیست:

۱- جهره «Jahra» (دوك) : از دوپر تشکیل شده، منطبق بر هم و حد فاصل شان استوانه چوبی است به درازی ۱۲ سانتی متر و پیرامون ۵۰ سانتی متر. از وسط دو پر استوانه‌ای که «توب» نام دارد، لوله چوبی نسبتاً درازی رد می‌شود و بر سر آن چوب عمودی دیگر وصل می‌کنند به نام «اله‌چک» Alajak که تمام این‌ها قوهٔ محرکه دستگاه «جهره» است. طرحی از جهره در آخر دفتر آمده است.

۲- تشه Teshe - که چوبی است و کمتر استعمال می‌شود و زحمت زیاد دارد.

طرز ریسندگی - ابتدا پشم را می‌شویند و چرك و کثافت‌ش را می‌گيرند و مقابل آفتاب می‌چینند که خشک شود و بعد با شانه مخصوص فلزی پشم را شانه می‌کنند و سپس به قطعات کوچک تقسیم می‌کنند به‌اسم «الچم» Alçam. بعد در مقابل جهره می‌نشینند و با دست راست «جهره» را حرکت

۱۵۸ خیاو یا مشکین شهر

می‌دهند و «الچم»‌ها را به سرعت به صورت نخ درمی‌آورند. بر حسب مصرف و موارد لزوم می‌توان ریسمان نازک یا کلفت تهیه کرد.

ریسمان حاضر را از روی سوزن چوبی طویلی که «ای» Ey نام دارد بر می‌دارند که به شکل مخروط است و آنرا «دو کچه» Dokça گویند و «دو کچه»‌هارا به صورت «یوماخ» (گلوله) درمی‌آورند و تاب می‌دهند. برای رنگ کردن پشم‌ها قبلاً اشاره‌ای کردم که از ساقهٔ فرفیون «سوت‌تیان» استفاده می‌کنند که پشم را زردرنگ می‌کند و یا با پوست انار ترش، پشم را به رنگ سیاه درمی‌آورند.

در خیاو لباس‌های محلی هنوز از بین نرفته است. همچنین در دهات و آبادیهای اطراف. و اگر مردها کت و شلوار می‌پوشند زن‌ها همان لباس‌های سالهای پیش را عوض نکرده‌اند. در بین طایفه‌های شاهسون همچنین است. مردها کت و شلوار می‌پوشند و زن‌ها لباس‌های محلی. مسئلهٔ جالب کلاه مردهاست که بیشتر مردم ایلات و دهات اطراف کلاه نظامی بر سر دارند. این کلاه‌ها همه یادگار دورهٔ خدمت سربازی نیست، حتی عده‌ای هستند که کلاه نظامی می‌خرند و بر سر می‌گذارند.

لباس‌های محلی زنانه مفصل است و در بین طایفه‌های شاهسون مفصل‌تر. مثلاً زن‌های شاهسون بیست عدد شلوار (تومان Tumân) رو هم می‌پوشند و فقیرترین شان حداقل پنج شلوار بر پا دارد. تعداد شلوار علامت شخصیت است و اشرافیت. یک زن بیگ از زیادی شلوار به زحمت می‌تواند راه برود. در خیاو، معمولاً سه چهار شلوار مرسوم است. پیرهن یک عدد بیشتر نمی‌پوشند، دامن کوتاه دارد که تا چین شلوارها می‌رسد و معمولاً لبه‌آن را زیر شلوار می‌گذارند.

خیاو یا مشکین شهر ۱۵۹

از روی پیرهن یک عدد جلیقه می‌پوشند که معمولاً از محمل ارزان قیمت دوخته می‌شود. حاشیه جلیقه را معمولاً با نواری زینت می‌دهند و اسم این نوار را «خژ» می‌گویند و به لب «خژ» مقدار خیلی زیادی سکه و پول نقره می‌دوزنند.

در زمستانها روی جلیقه یک عدد کت ضخیم می‌پوشند. کت‌های زنانه معمولاً از محمل کلفت درست می‌شود که آستر ابریشمدارد، سنگین است و گرم و تا اندازه‌ای گران قیمت.

روسری را که «کل ایاغی» یا «کلاوغی» Kalayâgi می‌گویند، همه زن‌ها برسر می‌کنند.

چار قد دیگری را مثل عمامه دور «کل ایاغی» می‌پیچند که بیشتر ابریشمی است و آن را «شده» Shadda می‌نامند. و در خود خیاو «شده» چندان معمول نیست. بیشتر، زن‌های شاهسون می‌بندند.

دستمال دیگری هم هست که از پشت سر می‌بندند که «یاشماخ» Yashmâx می‌گویند یا «آغیز دستمالی»، معمولاً برای پوشاندن دهان و نصف پایین صورت. چادر نماز بین ایلات معمول نیست و زن‌ها تنها با بالا کشیدن «یاشماخ» تا روی بینی، صورت خود را از نامحرم پنهان می‌کنند.

۱۴

زبان و لهجه و نمونه‌ای از لغات محلی – نه بازی از زبانهای محلی خیا و شاهسون – ادبیات شفاهی مردم – نمونه‌ای چنداز «بایاتی» ها – «چوپانی» – نمونه‌ای از کارشاوران محلی – ویک متل.

زبان این منطقه، همان لهجه آذربایجانی معمول سایر جاه‌ست با این تفاوت که مقداری لغات غریب درمشکین و مغان یافت می‌شود که جاهای دیگر معمول نیست. بیشتر کلمات روسی است که گاهی تغییر یافته و تلفظ بخصوص پیدا کرده و مقداری لغات محلی که به علت دور ماندن از آمیزش با زبان فارسی هنوز به همان شکل قدیمی مانده است. در اینجا نمونه‌ای از لغات معمول در این نواحی را که در سایر آبادی‌های آذربایجان چندان رواج ندارد می‌آورم:

آتیشقا *âtëshgâ*

آرقالی *ârgâli*

ارسین *arsin*

اوستول *ostöl*

اوشكولا *oshkula*

ایرفیده *eirfida*

خیاو یا مشکین شهر ۱۶۱

اوش قولاغ	Oshgölâx	شبدر
بالاخ	Bâlâx	گو ساله گاو میش
باشاخ	Bashax	خوشه هایی که موقع درو به زمین
می ریزد		
بیشکی	Bëshki	اره
بوورت تیکانی	Boworttikani	توت فرنگی
پله سک	Palasak	پرسه زدن
پی ران	Peyrân	ذرت
پوتیشکا	Potëshka	در بچه
پندیر	Péndér	پنیر
تکز	Takaz	بنز نر
تیز ئقدیر ماخ	Tësëgdërmax	فراری دادن
توپوز	Topuz	بابا آدم
جوون گە	Junga	گاو نر دو ساله
چاتى	çati	طنابی که از ریشه گون بیافند
چال قى	çâlgı	شاخه های خشک درختان از آنها که
جارو مى بندند		
چف در هزه	çafdaraza	کلون
چى بین	çibin	مگس
خکى	Xaki	الاغ خاکستری
دو بور	Dubur	بز قوج
دو و گە	Duga	گاو ماده دو ساله
دمیریخ	Dëmérëx	شن کش
دلە	Dala	سن جاپ

۱۶۲ خیاو یا مشکین شهر

دیز لیک	Dizlik
زاخوت	Zâxot
سرپ	Sarp
سی تیری	Sitiri
سهنه گ	Sahang
سی یه جی	Siyaji
سولن ماخ	Sulanmax
شاد لیل	چرا غ Shâhdalil
شاما خی	چار قد Shâmâxi
شده	دست مال Shadda
کل ایاغی	رو سری ابریشمی Kalayagi
کپرم	لحف بی ملافه Kapram
کل او	کاهدان Kalow
کوسو	چوبی که با آن تنور را به هم می زند Kuso
کوشک	بچه شتر Küshak
کوور	بز نر Kowor
کرتوشکا	سیب زمینی سرخ Kartushkâ
کوفله	مجرای تنور Kufla
کوت	نانی که از دیواره تنور بیافتد و در آتش بسوزد که غذای سگهای است Kut
وغذای فقراء	
گوزگی	آینه Qusqi
گولی بانی	بادگیر Qulibâni
فیر گون	گاری Firgun

خیاو یا مشکین شهر ۱۶۳

قولون	Gölön	: کره اسب ماده
قزمت	Gazamat	: زندان
قارتوپی	Gartopi	: سیب زمینی
قاپساماخ	Gâpsâmâx	: پر کردن
لاپیتقا	Lapëtgâ	: بیل
مزد	Mezer	: سفره
موجری	Mujri	: جعبه
نالچا	Nâlçâ	: بالش
نون	Nun	: لانه مرغ
نى غى تىس	Nögëtës	: ناقابل
هوش	Hosh	: کول
ھېت	Hapat	: سفید
ھوندور	Hundur	: بلند
ھونى	Hüni	: پشه
يوروماخ	Yorumâx	: حرکت دادن
يوري	Yuri	: گھواره‌ای که معمولاً بین دو
درخت می‌بندند		
يال	Yâl	: غذای سگ
يال	Yâl	: کمرکش کوه را هم گویند
يل پنك	Yelpanak	: خیار

بازی‌های محلی در خیاو و تمام مشکین با بازی‌های شاهسون مشترک است. «بازی» بین ایلات شاهسون ارج بخصوصی دارد و معمول ترین تفریح‌هاست که نه تنها بچه‌ها بلکه بزرگ‌ترها هم موقع فراغت از کار، جلو «او با» مشغول می‌شوند. آنچه که در زیر می‌آید در عین حال بازی‌های

۱۶۴ خیاو یا مشکین شهر

معمولی ایلات شاهسون هم هست:

«ماچالیشقا» Mâçâlëshgâ – دایره بزرگی روی زمین می‌کشند و بازیگران دو دسته می‌شوند. یک دسته داخل خط و دسته دیگر بیرون خط می‌ایستند. یک نفر از دسته دوم داخل خط می‌آید و با یک پا بازیگران داخل خط را دنبال می‌کند و به هر کس که دست بزنند می‌سوзд و از دایره خارج می‌شود. دسته بزنده داخل خط می‌ماند و دسته بازنده بیرون خط می‌رود.

«تپیکدوگوش» Tapikdoqush: بازیگران دو دسته می‌شوند و رو به روی هم می‌ایستند و بعد یک زانو را خم کرده روی یک پا هجوم می‌آورند و با زانوی خم شده هم دیگر را می‌زنند. دسته‌ای بزنده است که تعداد تلفاتش کمتر باشد.

در یک زمین مسطح شش تا چاله «مره» Mara یا «هبه» Haba می‌کنند طوری که «مره»‌ها دو به دو سه ردیف را درست بکنند. دو بازیگر در دو طرف «مره»‌ها می‌نشینند و به هر «مره» هفت سنگ‌ریزه می‌ریزند. بازیگر اول هفت سنگ «مره»‌ی اول طرف خود را برداشت، به «مره»‌های دیگر دوتا دوتا می‌اندازد و می‌گوید: «دای - دایلاع - مه تک - بی تک» و سنگ «بی تک» به هر چاله که افتاد سنگ‌های آن چاله را تصاحب می‌کند. بازی به این ترتیب ادامه پیدا می‌کند. منتهی اگر سنگ «بی تک» توی «مره»‌ی خالی بیافتد، بازیگر می‌سوزد و نوبت بازیگر دوم می‌رسد. وقتی یک «مره» پرپر شد، یکی از بازیگرها با صدای بلند می‌گوید: «چوش»

خیاو یا مشکین شهر ۱۶۵

و آن «مره» از بازی خارج می‌شود و بازیگر دیگر حق ندارد روی آن «مره» «بی‌تک» بیاندازد.

آخر سر بازیگر برنده، با سنگ‌ریزه‌هایی که برده، فال می‌گیرد. بدین ترتیب که سنگ اول را از بالای شانه راست و سنگ دوم را از بالای شانه چپ به پشت سر پرتاب می‌کند و به ترتیب می‌گوید: «به بهشت خواهم رفت، به جهنم خواهم رفت، دختر می‌گیرم، بیوه می‌گیرم و...» سنگ آخر از بالای شانه راست یا چپ انداده شود طرف خوشحال یا دلگیر می‌شود.

«سنی چه، بیزه چه» (آفتاب مهتاب چه رنگ Saneyça Bizeyça) است

دو بازیگر دست‌ها را از پشت بهم حلقه می‌کنند، اولی می‌گوید «سنی چه» و نفر دوم را به پشت می‌کشد. دومی می‌گوید «بیزه چه» و نفر اول را بلند می‌کند و به پشت می‌کشد.

«جو جولی پندیر گوی» Jujuli Pendir Goy – این بازی یک ملا (استاد بازی) و سه بازیگر دارد و سه‌تا سنگ «گوی» (سنگ سبز) «پندیر» (پنیر: سفید) «جو جولی» (سنگ سیاه).

استاد بازی یکی از سنگ‌ها را در مشت قایم کرده می‌برد پیش سه نفو و می‌پرسد که کدام یک از سنگ‌هاست. هر سه نفر اسم سنگ را می‌گویند. هر کس راست گفته باشد یک امتیاز پیدا می‌کند و استاد آن سنگ را کنار می‌گذارد و سنگ دیگر را پیش می‌آورد. آخر بازی امتیاز هر کس که کم باشد چشم‌های اورا می‌بندند و دونفر دیگر می‌روند و قایم می‌شوند.

۱۶۶ خیاو یا مشکین شهر

ملا از بازیگر چشم بسته می‌پرسد که مثلاً فلانی کدام طرف رفته، طرف راست یا چپ. بازیگر چشم بسته اگر درست گفت که چشم‌هایش را باز می‌کنند والا باید هردو را به نوبت کول بگیرد و در مسافتی که قبلًاً معین شده آن دو را گردش بدهد.

«شویی» Shubbi – چند بازیگر برابر مقداری تپاله که جمع کرده‌اند می‌ایستند و به تعداد مساوی چوب به دست می‌گیرند. چوب‌ها را طوری پرتاب می‌کنند که توی تپاله‌ها راست باشد. برندۀ کسی است که بتواند چوب‌هایش را راست توی تپاله فرو بکند. این بازی را در بعضی از دهات «دویدوروم آغاچ» هم می‌گویند.

الله کلنگ زیاد معمول است و به اسمی گوناگون، بین شاهسون «دین گیلیم قوز» می‌گویند و جاهای دیگر «دین گیلیم صفا» و «دین گیلیم آفتافا».

«بن بنوشه» – بازی مخصوص دخترهاست. دو دسته بازیگر به فاصله پنج متر از هم می‌ایستند و هر دو دسته، دست‌های یکدیگر را محکم می‌گیرند. دسته اول با صدای بلند می‌گویند «بنوشه» (بنفسه) و دسته دوم جواب می‌دهند: «بن بنوشه».

دسته اول می‌گویند: «بند گیلیم دوشه».

دسته دوم جواب می‌دهند: «سیزدن بیزه بوقول اوسته کیم دوشه» (کی از طرف شما رو دست ما می‌افتد؟)

یک نفر از دسته اول می‌گوید: «من جی بیز» (من)

دسته دوم می‌گویند: «گل جی بیز» (بیا)

خیاو یا مشکین شهر ۱۶۷

همان نفر که خود را نامزد کرده با سرعت دویده صفت دسته دوم را پاره کرده دست یک نفر شان را گرفته با خود به غنیمت به صفات اول می‌برد. ولی اگر نتوانست صفت را پاره کند، اورا می‌گیرند و در همان صفت نگه میدارند. برندۀ صفتی است که آخر بازی عده بیشتری داشته باشد.

«پیشد بیلی» Pishdbilli – بازیکنان دو دسته می‌شوند، یک صفت می‌نشینند و یک صفت می‌ایستند. ایستاده‌ها مرتب با دست به کله نشسته‌ها می‌کویند. اگر یکی از نشسته‌ها توانست دست یکی از ایستاده‌ها را بگیرد، جای بازیگران عوض می‌شود.

ادبیات شفاهی و عامیانه مردم مشکین و جماعت خیاو با ادبیات ایلات شاهسون یکی است، در شعر و قصه و متل و جز آن. ترانه‌هایی که بین ایلات رایج است همانها بیست که «عاشق‌ها» (نوازندگان و خوانندگان دوره گرد) در تمام دهات و آبادی‌های مشکین و معانمی خوانند. «بایاتی» (دو بیتی)‌های رایج در این محل مثل سایر دو بیتی‌های عامیانه آذربایجانی با موقع فالگیری خوانده می‌شود یا موقع مرگ عزیزان و یا دو بیتی‌هایی است که مضامون عاشقانه دارند. چند نمونه را که بیشتر جنبه محلی دارد در اینجا می‌آورم:

هرای ارش لی^۱، یاندیم
گولی بنوشه لی یاندیم
بو عالمه اود دوشدی
من تماسالی یاندیم.

۱- نام کوهی است در آن دیار.

۱۶۸ خیاو یا مشکین شهر

ترجمه

بیداد ای ارشلو که سوختم
 با گلها و بنفشهها سوختم
 آتش بر همه عالم افتاد
 من تماشایی سوختم.

من عاشقم آی مدد
 الگار^۱ مدد آی مدد
 دان اولدوزی باش ویردی
 آیریلیخدی آی مدد.

ترجمه:

هیهات که عاشقم من
 هیهات ای ستاره‌ها
 ستاره سحری سر زد
 ولحظه جدایی فرا رسید.

من بو باغا گلمیشم
 یاغا یاغا گلمیشم
 گتورمیشم دردیمی
 آغلاماغا گلمیشم.

ترجمه:

من بهاین باغ آمدہام
 گریان گریان آمدہام

Olgar - ۱ دباکبر را گویند.

خیاو یا مشکین شهر ۱۶۹

دردهایم را آورده‌ام
و برای گریه آمده‌ام.

بوداغدا مارال آزدی
او غچی چوخ مارال آزدی
آغلاما مارال گوزلی
اولمرم یارام آزدی.

ترجمه:

در این کوه آهو کم است
صیاد زیاد و آهو کم است
گریه نکن ای آهوجشم
نمی‌میرم، زخم زیاد نیست.

عزیزیم اسدی فلك^۱
صبریمی کسدی فلك
هرياندا چادر قوردو
اور کنین کسدی فلك.

ترجمه:

باد وزید
و روزگار، صبرم را برد
هرجا که چادر زدم
تقدیر طنابش را پاره کرد.

۱- فلك در اینجا به معنی روزگار است و روزگار در زبان ترکی استانبولی امروزی به معنی باد است و وزیدن فلك با توجه به این نکته پذیرفتنی است.

۱۷۰ خیاو یا مشکین شهر

عزیزیم وای دردیم
وای درمانیم وای دردیم
هامی گول اکدی گول دردی
من گول اکدیم وای دردیم

ترجمه:

آه از این دردی که من دارم
آه از این درد واژ این درمان
همه گل کاشتند و گل چیدند
اما من گل کاشتم و درد چیدم.

عزیزیم داغدا نه وار
ال کوشدی داغدا نه وار
سنہ قوربان دلی مجنون
لیلی سیز داغدا نه وار.

ترجمه:

در کوه دیگر خبری نیست
ایل کوچید و دیگر خبری نیست
ای مجنون دیوانه
حال که لیلی نیست، دنبال کی می گردی؟

تعدادی از این «بایاتی»‌ها را برای کوه «ساوالان» ساخته‌اند.

از آن جمله:

ساوالانین باشی گول لر
آی سالانیب گدن ال لر

خیاو یا مشکین شهر ۱۷۱

من باریمی تانورام
گوموش کمر اینجه بل لر.

ترجمه:

فراز ساو الان استخره است
ای ایل هایی که سلانه سلانه کوچ می کنید
من دلدارم را می شناسم
او کمر باریک و کمر بند سیمین دارد.

ساو الان بیر بوز با غلار
دوره سی یار پوز با غلار
منی بیر گلین او خ لار
یار امی بیر قیز با غلار.

ترجمه:

ساو الان یخ می بندد
دور تا دورش پونه می روید
عروسي مرا تیر می زد
ودختری زخم را می بندد.

بعضی از چهار پاره هارا «چوپانی» می گویند. چوپان ها بیشتر این ها را مایه آوازشان می کنند. یک نمونه اش اینست:
قارادی قاشلارون گوزلرون آلماز
سویگی سویگی سینی بودرده سالماز
گدر او گوزلیخ سنهده قالماز
یادینان آشنالیخ آز ایله باری

۱۷۲ خیاو یا مشکین شهر

ترجمه:

ابروهات سیاه و چشمات زاغ است
 هیچ معشوق عاشقش را این‌چنین گرفتار نمی‌کند
 این زیبایی رفتني است و برای تو نخواهد ماند
 با رقیب دوستی کمتر کن.

گاهی وقت‌ها شاعرانی هم پیدا شده که سروده‌هاشان دهن به‌دهن
 گشته با ترانه‌های عامیانه مخلوط شده. گاهی هم این سروده‌ها شکل خاصی
 داشته که بین دراویش و مراح‌ها و گداها معمول گشته که در قهوه‌خانه‌ها
 و جلو «او با»‌ها می‌خوانند و می‌خوانند. از آن‌هاست شعر بسیار معروفی
 که یک شاعر گمنام اهل قره دراویش به‌اسم غفار سال‌ها پیش سروده.
 مناظره‌ای است بین شاهسون و تات، که تات شاهسون را به‌اسکان و آسایش
 در شهر و ده و خانه دعوت می‌کند و شاهسون از نعمت و برکت ولذت
 چادر نشینی دفاع می‌کند. برای نمونه یک تکه از این قطعه را می‌آورم:
 تات ددی ای شاهسون گل بو کوچماقدان او تان
 استراحت له او تور میندار سو ایچماخدان او تان
 قبر ئووی سیخماز سنی چون کی فشارون وارسنون

شاهسون ددی ای تات دام و حصاری نیلورم
 مال غنیمتدن دانیش، مایدان سوری قویون کچی یاغدان دانیش
 یا بی‌قیش گل سیر قیل گور لاله‌زاریم وارمینم

ترجمه:

تات گفت ای شاهسون بیا واز کوچ بگذر
 بیا وساکن شو و از خوردن آب‌های کثیف راحت باش

خیاو یا مشکین شهر ۱۷۳

قبتر افشار نخواهد داد، از بس که در این دنیا فشار می‌بینی.
 شاهسون گفت ای تات بام و حصار به‌چه دردم می‌خورد
 از ثروت بگو، از مادیان و گوسفند و بیز بگو
 تابستان وزمستان بیا و بین که من چه لاله‌زارهایی دارم.

گاهی وقت‌ها شعرهایی ساخته‌اند برای اشخاص بخصوص مثل^۱
 برای بیگ‌ها. مشهورتر از همه شعریست که درباره فیروزخان، بیگ‌ایل
 «قوجا بیگلو»‌ها و پسر عظمت خانم ساخته‌اند که جوانی بوده بی‌باک و
 دلیر و در سال ۱۳۰۸ شمسی به دستور حکومت وقت در خلخال تیرش زده‌اند
 و همانجا مرده است. این‌هارا برایش ساخته‌اند و هنوز هم که هنوز است در
 تمام ایلات شاهسون و آبادی‌های مشکین و مغان به آواز خوانده می‌شود^۱.

نه قارایدی فیروزخانین قاش لاری
 گوله دیجک قوجا قلاطی داش لاری
 باجی لاری اشیدیکجه قوربان ددی قوش لاری.
 نجه قیی دون فیروزخانی الدوردون
 نجه قیی دون شاه چراغی سوندوردون؟

اردبیلدن بیر یول آشیر سار ابا
 باجون قوربان ایاغوندا جور ابا
 فیروز ئولدی بر زد قالدی خرا ابا.
 نجه قیی دون فیروزخانی الدوردون
 نجه قیی دون شاه چراغی سوندوردون؟

قوشون گلدى جىدرەنین باشينا

۱- تشابه شکل و وزن این شعر با «حیدربابا»ی شهریار جالب توجه است.

۱۷۴ خیاو یا مشکین شهر

بلد او لدی سنگرینه داشینا
 سنگر تاپسا باج ورمزدی قوشونا.
 نجه قیی دون فیروزخانی الدوردون
 نجه قیی دون شاه چراغی سوندوردون؟

تک آتی دون بولوت کیمی شاخبردون
 شاخی یاندا او لشکره تو خوردون
 تو خو یاندا سبحان الله او خوردون.
 نجه قیی دون فیروزخانی او لدوردون
 نجه قیی دون شاه چراغی سوندوردون؟

قوشون گلدى «شکروا» دان يلندي
 گونده قالخدى گون اور تایا میلن دی
 او ل الده گول فیروزجان هله ندی.
 نجه قیی دون فیروزخانی الدوردون
 نجه قیی دون شاه چراغی سوندوردون؟

گندیم گوردوم گول فیروزخان یاتوبدی
 چکمه لرون چیخار دیدی آتوبدی
 قیزیل ساعات قیزیل قانا باتوبدی.
 نجه قیی دون فیروزخانی او لدوردون
 نجه قیی دون شاه چراغی سوندوردون؟

خیاو یا مشکین شهر ۱۷۵

ترجمه:

چقدر مشکی بود چشم و ابروی فیروزخان
 تیر که خورد، سنگ‌ها را در آغوش کشید
 و خواهرانش تا شنیدند قوچ‌ها را نذر کردند.
 دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
 و شاه چراغ را خاموش کردی؟

راهی از اردبیل به سراب می‌رود
 خواهرت فدای جوراب پایت
 فیروز کشته شد و بر زد خرابه ماند.
 دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
 و شاه چراغ را خاموش کردی؟

سر بازها به بالای «جبله» ریختند
 به سنگ و سنگرش آشنا شدند
 اگر [فیروز] سنگر پیدا می‌کرد به دشمن امان نمی‌داد.
 دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
 و شاه چراغ را خاموش کردی؟

یکه‌سوار بودی ومثل ابر می‌غیریدی
 هنگام غرض به لشکرها شبیخون می‌زدی
 و هنگام شبیخون سبحان الله می‌خواندی.
 دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
 و شاه چراغ را خاموش کردی؟

۱۷۶ خیاو یا مشکین شهر

سر بازها مثل باد آمدند و از «شکروا» رد شدند
آفتاب به سوی ظهر او ج گرفت
در اول حمله فیروزخان نقش زمین شد.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
وشاه چراغ را خاموش کردی؟

رفتم دیدم فیروزخان خوابیده
چکمه هایش را در آورده و مانده
ساعت طلایش به خون طلایی آغشته.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
وشاه چراغ را خاموش کردی؟

یک متل:

گوینده: نصرت اسدی ۲۵ ساله

هادی دی، هودی دی، منیدیم.
گندوخ شیکارا
بیر دانا شیکار وردوخ.
ددیم هادی پیچاغون وار
ددی یوخ
ددیم بُروروه ورم اوخ.
ددیم هودی پیچاغون وار
ددی یوخ
ددیم بُروروه ورم اوخ.

خیاد یا مشکین شهر ۱۷۷

الیمی سالدیم جیبیمه
 گوردوم بیر پیچاخ وار
 ساپی وار تو کهسی یوخ.
 ساپینان باشین کسدیم
 اوچ دورت داغ آشاندان سونرا
 ددیم مینی هارادا یووم.
 گوردوم اوچ دانا آرخ وار
 ایکی سی قوری
 بیرینینده سووی یوخ.
 سووی یونخدا شیکارین باشین یودوم
 ددیم مینی هارادا پی شیرک؟
 گتدیم گوردوم اوچ دانا خارابا وار
 ایکی سی اوچوخ
 بیرینینده اوستی یوخ.
 اوستی یونخدا گوردوم اوخ نفرآدام وار
 ایکی سی ئولی
 بیرینینده جانی یوخ.
 د دیم ای جانی یوخ قارداداش
 بارداغون وار؟
 د دی لوچ بارداغیم وار
 ایکی سی سینیخ
 بیرینینده گوتی یوخ.
 گوتی یونخدا شکاری پی شیردیم
 سوموکی پیشدی اتی یوخ.

۱۷۸ خیاو یا مشکین شهر

شیکاری یی یندن سونرا
 هامی میز یاغلی الیمیزی یاغلی باشماغا
 یاوان الیمیزی یاوان باشماغا چکدوخ.
 یاغلی باشماخ لار یاوان باشماخ لاری
 قاباغینا قاتدی قوغدی.
 ساو الانا چیخدیم گورمه دیم.
 گیردوغا چیخدیم گورمه دیم.
 یاخامدا بیر دانا ایگنه واریدی
 ساشدیم بره چیخدیم اوستونه
 گوردوم جوت چینین یانیندا گدلر.
 د دیم آی جوت جی قارداش
 باشماخ لارین قاباغین ساخت.
 جوت جی باشماخ لارین قاباغین ساخت.
 گوردوم جوت جی قارداشین
 گوزی منیم باشماخ لاریمدادی.
 د دی باشماخ لاری منه سات.
 د دیم نچ چیه؟
 د دی بیر داری یه، بیر دارینین پاراسینا.
 بودارینی، داری پاراسینی خارالا آتدیم دوتمادی
 جوالا آتدیم دوتمادی
 یخه مده بیر بیره تاپدوم
 باشین او زدوم
 دری سینی چیخار تدوم
 بیرداری بیردار ینین پاراسینی

خیاو یا مشکین شهر ۱۷۹

او نا آتدوم
 دی بینده بند آلدی.
 دوه یه چاندوم
 دوه یات دی.
 آتا چاندوم
 آتین بلی سیندی.
 اشکه چاندیم
 اشکین قیچی سیندی.
 گور دوم بیر چلاق قاریشاوار
 چاندیم او نا.
 اور کن گندیم قیربلدی
 سی جیم گندیم قیربلدی
 باشیمنان بیر توک چکدیم
 یو کی اوننان با غلادیم
 ئوزوم ده آتبیلدیم میندیم اوستونه.
 یل کیمی گه دیردیم
 ایلیشدیم بیر آلچا کولونا.
 داری داغیلدی.
 مأیوس معطل گلدیم ئووه
 گلن ایل اولدو
 او ز اخدان گوردوم بیر یکه زمی داری بی تیب
 بی چینچی لری چاغیردیم.
 گندوخ
 بیشدوخ

۱۸۰ خیاو یا مشکین شهر

قالا دوخ خرمنه.
 گوی دن اوچ آلما دوشدی
 بیری ناغیل دی ینین
 بیری ده اوزومون
 قابوغی چوتله لی ناغیل اشیده نین.

ترجمه:

هادی بود و هوادی بود و من بودم
 رفتیم به شکار
 و شکاری زدیم.
 گفتم هادی چاقو داری?
 گفت نه.

گفتم تیر زهر آلود بخوره به پهلوت.
 گفتم هوادی چاقوداری?
 گفت نه

گفتم تیر زهر آلود بخوره به پهلوت.
 دست کردم تو جیبیم
 یه چاقو پیدا کردم
 که دسته داشت و تیغه نداشت.

با دسته سر شکارو بریدم.

از سه چهار کوه رد شدم

و گفتم اینو کجا بشورم?

سه تا نهر دیدم

دو تاش خشک بود

و یکی آب نداشت.

خیاو یا مشکین شهر ۱۸۱

تو اون که آب نداشت سر شکارو شستم.

گفتم اینو کجا بیزم؟

رفتم و سه تا خرابه دیدم.

دو تاش ویران بود

و یکی سقف نداشت.

تو اون که سقف نداشت سه نفر آدم دیدم

که دو تاش مرده

و یکیش هم جان نداشت.

گفتم ای برادر بی جان

بادیه داری؟

سه تا بادیه دیدم

دو تاش شیکسته

و یکی هم ته نداشت.

شکار را تو اون که ته نداشت پختم

استخوانهاش پخت و گوشتهashaش نه.

شکار را خوردیم

دست چربمان را کشیدیم به کفش چربمان

و دست بی چرب را کشیدیم به کفش بی چربمان.

کفش‌های چرب، کفش‌های بی چرب را

دنبال کردند.

بالای «ساو الان» رفتم، ندیدمشان.

بالای «گوی داغ» رفتم، ندیدمشان.

سوزن یقهام را کشیدم

کردم زمین و رفتم رو نوکش.

۱۸۲ خیاد یا مشکین شهر

دیدم از کنار یه مرد زارع در میون.
 داد زدم: های برادر!
 جلو کفشارو بگیر.
 مرد زارع جلو کفشارو گرفت.

رسیدم و دیدم مرد زارع به کفشای من نظر داره
 بهمن گفت که اینا را بهم بفروش.
 گفتم چند می خری؟
 گفت یه ارزن و یه نصفه ارزن.

ارزن و نصفه ارزن را تو «خارال»^۱ ریختم جانگرفت.
 توی جوال ریختم جانگرفت.
 یه کل از یقهام گرفتم
 سرش را کندم
 پوستشو در آوردم
 ارزن و نصفه ارزن را
 ریختم تو پوست کل
 ته اون جا گرفت.

بار شتر کردم
 شتر خوابید.

بار اسب کردم
 کمر اسب شکست.

بار الاغ کردم
 پای الاغ شکست.

۱) «خارال» جوال‌های خیلی بزرگ را گویند.

خیاو یا مشکین شهر ۱۸۳

مورچه چلاقی پیدا کردم
وبارش کردم.
«اورکن»^۱ آوردم پاره شد.
«سی جیم»^۲ آوردم پاره شد.
یک مو از سرم کندم
وبار را محکم کردم.
خودم هم پریلدم و سوار مورچه شدم
مثل باد می‌رفتم
که بهشاخه گوجه‌ای برخوردیم
ارزن و نصفه ارزن روی زمین ریخت.
مأیوس و دست خالی برگشتم به خانه.
سال دیگر آمد.
از دور دیدم درمزرعه بزرگی ارزن رویده
دروگرهای را صدا کردم
رفتیم
چیدیم
و توی خرمن جمع کردیم.
از آسمان سه تا سبب افتاد
یکی برای من
دومی برای کسی که این قصه را گفت
وسومی برای خودم

- ۱) اورکن Orkan : به فصل هنرهای بافتی نگاه کنید.
۲) سی جیم Sijim : (ازموی بز می‌باشد) به فصل هنرهای دستی نگاه کنید.

۱۸۴ خیاو یا مشکین شهر

پوست و تفاله اش هم برای او نایی که این قصه را گوش دادند.

از این مثل روایات دیگری هم در ولایات دیگر هست. در اینجا روایتی را که در ملایر و تسویسرا کان رایج است، برای نمونه و مقایسه می آورم:

یه مردی بود سه تا پسر داشت.
دو تا دیوونه بودن، یکی عقل نداشت.
سه تا کمون برداشت
دو تاش شبکسته بود، یکی چله نداشت.
رفتن رفتن تا
به بیابونی رسیدن که ته نداشت.
به کبوترو با تیر زدن
وقتی که برش داشتن دیدن جون نداشت.
رفتن به یه اتاق، دیدن سه تا دیزی بود
دو تاش سوراخ بود، یکیش ته نداشت.
آتش کردن.
کبوترو گذاشتن اون تو که ته نداشت.
اونقدر پختنش که
اسخونش سوخت، اما گوشتش خبر نداشت.
اونقدر خوردن که تشهنه شون شد.
بی آب رفتن به صحرایی که تمومی نداشت.
دیدن سه تا چشمهاست
دو تاش خشک بود، یکیش آب نداشت.

خیاو یا مشکین شهر ۱۸۵

سرگذاشتن تو اون چشمہ که آب نداشت.
اونقدر خوردن که
هیچکدوم سربرند نداشت.

۱۵

قصه‌قصه‌ها - درباره ساوالان - ماه و خورشید - سه خواهران - قورباغه و سوسмар - لاکپشت - شبان فریبک و کاکلی - «تانی» - لکلک.

طبیعت دامنه‌های ساوالان شکوه و جلالش را در محتویات ذهنی مردم آن سامان جا داده است و به ناچار افسانه‌ها و مثل هاشان را گل و گیاه و پرنده‌ها و جانوران ساخته است نه چیز دیگر. برای هر پرنده‌ای که در آسمان آنجا پر می‌گشاید، برای هر گیاهی که پای بر زمین آن دیار بسته باشد، قصه‌ای ساخته و پرداخته‌اند و حکمت ساده زندگی کوهستانی را در همین قصه‌ها ریخته‌اند.

کوه‌ها نشانه بزرگی و پاکی است و ساوالان که به حق سلطان لقب گرفته، پاک‌ترین و بزرگ‌ترین همه کوه‌های است. یکی از هفت کوه بزرگ بهشت است که برای رسالتی به این جهان فرستاده شده. فرازش که از بلندترین ابرها بلندتر است به برف جاودان و مقدسی سرسپرده، و روزی که این برف پاک شود قیامت در خواهد گرفت.

شهر لوت پیامبر در زیر تنۀ این کوه واقع بوده، شهر گناه و سیاهی و فحشا که آلوده بود و خداوند نابودش ساخت. و قصه‌اش چنین است که خداوند برای از بین بردن آن شهر به کوه‌های بهشت گفته بود که کدام یک برای خرابی آن شهر آماده است و ساوالان پذیرفته بود. به فرمان

خیاو یا مشکین شهر ۱۸۷

خداآوند جبرائیل ساوالان را روی بال گرفته و آورده، روی شهر رها کرده بود. این اتفاق روزی پیش آمده بود که پاکترین مردم شهر پرای دعا و مناجات به بیابان‌ها رفته بودند و وقتی برگشته بودند، شهر را زیر هیکل عظیم ساوالان نا بود یافته بودند و به ناچار در فاصله دورتری آبادی دیگری ساخته بودند، همان که امروزه روز به‌اسم لاهرود مشهور است و در ۱۷ کیلومتری خیاو و سرراه اردبیل افتاده است.

ساوالان صاحب سه قله است. قله بلندتر، دریاچه بزرگی دارد که مثل چشم‌زنهای، همیشه حیرت‌زده آسمان‌هاست. مشهور است که قبر زرتشت پیامبر در کنار این دریاچه وزیریکی از تخته‌سنگ‌هاست و بخارط همین است که چوپان‌ها به آن‌هایی که خیال صعود به کوه را دارند سفارش می‌کنند که پاک باشند و اطراف دریاچه مقدس را آلوده نکنند.

به ساحل این دریاچه، حضرت سلیمان علیهم السلام، جام یاقوت بزرگی را با زنجیری بسته، برای تنبیه طمع کاران و آزمندان که اگر خوب نگاه کنند می‌توانند دید. اگر هوس تملک دریکی چندان باشد که بخواهد جام را بگیرد، جام به‌تنه دریاچه فرو می‌رود و طمع کار را هم با خود می‌برد. و اگر دل پاک و بی‌هوسی داشته باشی جام به سطح آب می‌آید که می‌توانی پربکنی واز آب زندگی سیراب بشوی.

و باز در ته‌این دریاچه چند تارموی حضرت محمد افتاده که اگر خوب نگاه کنی، موقعی که نسیم آسمان‌ها بر سطح دریاچه می‌لغزد، می‌توانی حرکت موهای آن حضرت را در ته دریاچه ببینی.

کف دریاچه قاشق و ظرف و گلابدان درست می‌کند و به ساحل می‌آورد که اگر برداری واز کوه پایین بیایی، نرسیده به‌دامنه، خود را دست خالی خواهی یافت. تنها کسی می‌تواند آن‌ها را تصاحب کند که سکه‌ای به دریاچه بدهد.

۱۸۸ خیاو یا مشکین شهر

هم چنین دریاچه، شمشیرهای بلند و محکم می‌سازد و باز به ساحل می‌آورد که باز اگر برداری وازکوه پایین بیایی، نرسیده به کمرکش کوه خود را دست خالی خواهی دید. مگر این که قلب بزرگ و سرنترسی را صاحب باشی. فی المثل با اولاد و احفاد بابک نسبتی داشته باشی یا با طایفه دلاوران.

قله دیگر ساوالان را «حرم داغی» می‌گویند. ستیغ بزرگی است غیرقابل صعود که تنها زن‌ها – اگر جرتش را داشته باشند – می‌توانند از آن بالا روند. «حرم داغی» مردها را راه نمی‌دهد و اگر کسی جسارت بکند و بخواهد بر فرازش صعود کند، چنان به سینه‌اش می‌کوبد که به ته دره پرتاب شود. تا حال هیچ مردی جرئت‌این کار را به خود نداده است. به هر حال سلطان ساوالان چنان بزرگ و عزیز است که برایش ترانه‌های ساخته‌اند و حتی مشهور است که خاقانی شیروانی قصیده‌ای ساخته با این مطلع: «ای کعبه سعادت، ای او جا ساوالان». بزرگ‌ترین قسم اهالی، قسمی است که به بزرگی و پاکی ساوالان می‌خورند. حتی وقتی اسم ساوالان برده شود، مار افعی از شکارش دست می‌کشد و کینه‌هایش را فراموش می‌کند. و اگر به بلایی بربخورند سلطان ساوالان را صدا می‌زنند و نجات پیدا می‌کنند.

مشهور است که خورشید دختر است و ماه پسر. یک روز دو تایی می‌روند پیش حضرت فاطمه زهراء علیها السلام و می‌پرسند که کدام یک زیباترند. حضرت فاطمه که کنار تنور مشغول نان پختن بوده، با دست خمیری می‌زند به صورت ماه و می‌گوید: معلوم است که توزیباتری. جای انگشتان حضرت فاطمه را روزهای بد رمی‌شود رو صورت ماه دید.

خیاو یا مشکین شهر ۱۸۹

گل نوروز و بنفسه و گل سرخ، سه خواهرند جدا از هم افتاده. گل- نوروز او اخر اسفند در می آید، بنفسه او ایل اردیبهشت و گل سرخ در او اخر خرداد. هر کس بتواند این سه خواهر را به هم برساند، خدا از تقصیر اتش خواهد گذشت و قصر بزرگی در بهشت برایش خواهد داد و این سه خواهر خدمتش را خواهند کرد.

روزی که حضرت ابراهیم خلیل را در آتش افکنندن، مارمولک و قورباغه ناظر بودند. قورباغه رفت آب بیاورد که آتش را خاموش بکند. ولی مارمولک کنار آتش نشست و شروع به دمیدن کرد. به این علت است که خدا مارمولک را نفرین کرد و از آب بیرون فرستاد. مارمولک همیشه تشنه است، اینست که روی سنگ‌ها و صخره‌ها لله زنان این طرف و آن طرف می‌رود که به آب برسد. اما قورباغه حاکم خشکی‌ها و دریاهاست و هر موقع که آواز می‌خواند در واقع حمد و تسبیح می‌گوید. بدین جهت صدایش مبارک است. کشن مارمولک ثواب دارد، اما هر کس سه مارمولک بکشد حتماً باید غسل بکند.

لاکپشت، علافی بوده که همیشه کم فروشی می‌کرده، به غضب الهی دچار شده و خداوند پیمانه‌ای را که با آن کم فروشی می‌کرده روی علاف برگردانده، به آن صورتی درآورده است که می‌بینید.

«توراخای» (کاکلی) طرفدار امام‌ها و دشمن یزید است. اما «چرتیکه» (شبان فریبک) بر عکس طرفدار یزید و دشمن امام‌هاست. این دو همیشه باهم مبارزه و مناظره می‌کنند.
 «توراخای» می‌گوید:

۱۹۰ خیاو یا مشکین شهر

توراخایام تور قورام
 تورومی یولدا قورام
 امامدان آرخا دورام
 یزیدین بوینون وورام.

ترجمه:

کاکلی هستم و تور می بندم
 تورم را وسط راه می بندم
 طرف امام را می گیرم
 و گردن یزید را می زنم.

و «چرینکه» در جواب می گوید:
 چت چریکه یم چکرم
 چکدیگیم یرده اکرم
 یزیددن آرخا دورام
 امامون بوینون وورام.

ترجمه:

شبان فریبکم می کشم
 و همانجا هم می کارم
 طرف یزید را می گیرم
 و گردن امام را می زنم.

«تانی» اسم ماریست کوچک وزهرآلود و سخت جان که به روایتی
 در معادن گوگرد زندگی می کند و هر کس را که بزنده فوری سیاه می کند.
 از زبان «تانی» زده های این شعر را ساخته اند:

خیاو یا مشکین شهر ۱۹۱

«وروبدی تانی منی

تزييرون
تزيگوتورون
گورستميون خلقه منی.»

ترجمه:

«تانی» مرازده

زود بشويند
زود دفنم کنيد
ونشان خلقمند هيد.

لک لک احترام فوق العاده دارد، هر جا که لانه بکند آزاد است.
نعمت و برکت با خود می آورد و با مخانه هر کس که ساکن شود دولت
و اقبال برایش می آورد. اگر کسی لانه لک لک را خراب بکند، مخانه خراب
می شود و نسلش از بین می رود.

۱۶

و چند خط دیگر برای ختم مقال.

امروزه روز خیاو بلا تکلیف است و سرگردان. نه در حال شکل گرفتن است، نه در حال استحاله و نه در حال ویرانی و پاشیدگی. و حشت بلا تکلیفی مثل هزاران آبادی دیگر گریبانش را گرفته است.

محل حل و فصل امور مملکتی شده و ادارات دولتی و مرکز خرید و فروش عده‌ای سوداگر بیچاره. با آن همه خاک و برکت مسأله فقر و بیکاری دردناکتر از جاهایی است که نه خاک دارند و نه آب و عقیم مانده‌اند و ناتوان.

خیاو را می‌توان یک شهر زراعتی ساخت نه با «مکانیزه» کردن کشاورزی در اول، بلکه با اصلاح بذر و زمین و رو به راه کردن وضع آب. بذرهای فعلی خوب نیستند و این را تمام مردم آن سامان می‌دانند. و حل چنین مسائلهای را به تجربه سال‌های متعدد عمر یک کشاورز چگونه می‌توان واگذار کرد. زارع چه می‌داند زمینی را که صاحب است چگونه اصلاح بکند. مشکل آب را چه بکند با آن همه فراوانی آب. و آن همه بیماری را، در حالی که مجبور است آب آلوده چشمکش کنار رودخانه را بخورد و تمام کثافات و آشغالها را در حیاط خانه‌اش دفن

خیاو یا مشکین شهر ۱۹۳

بکند، مرده‌هایش را در خانه بشوید، با سهتا حمام کوچک خود را تمیز نگهدارد.

و هوا تاریک نشده به خانه پناه برد، زیرا که یک موتور کوچک برق تنها یک سوم شهر را روشن می‌کند.

این مردم در تاریکی مانده را در خود آبادی و دهات اطراف دیدم که چگونه متوجه و متظر مانده‌اند. دیدم که چگونه در دهی یک عدد سیب پیدا نمی‌شود که دست بچه‌ای بدنه‌ند و در ده دیگر سر درختی‌ها می‌گند و دور ریخته می‌شود. دیدم معادن دست نخورده را که مثل اموات فراموش شده در دل تپه‌ها مانده‌اند و مردم با فانوس دنبال گنج می‌گردند و به خاطر گنج نامه‌های تقلیلی و خیالی تا کجاها می‌روند.

من دیدم زمین‌های اطراف «موویل» را که نفت سیاهشان کرده بود. و آن همه گل و گیاه را دیدم و دیدم که چگونه زنبورداری در حال زوال است که می‌توانست نباشد.

و جماعت‌بی تکلیف خدا را دیدم که یک روز گوسفندداری می‌کند و روز دیگر عمله هستند و روز سوم شاگرد رانده و کارگر زراعتی. و بعد در خیال دیدم خیاو را که در پناه ساوالان شهری شده است با کارخانه‌های نساجی و پشم‌رسی و کمپوت‌سازی. و خط آهن‌ها دیدم که هزاران کارگر را به معادن دامنه ساوالان می‌برد و می‌آورد. و دیدم مردها را که از جلو آفتاب و کنار دیوارها بلند شده، با بیل و کلنگ راه افتاده‌اند طرف کوه‌ها. و کوه‌ها را دیدم تسلیم دست هزاران مرد. بیلاقات را دیدم که خود را به لب و دندان ملیون‌ها گوسفند شیرده سپرده. و زمین‌های بایر را، همه در زیر کشت و در حال باردهی و تلاش.

وقتی ابو طیاره گاراژ سعدی بعد از چند ساعت لهله زدن، از خیاو

۱۹۴ خیاو یا مشکین شهر

وارد اهر شد، روی سکوی قهوه‌خانه‌ای نشستم که چایی بخورم. زیر پای من رودخانه پنهانی بود ابیاشته از لجن و کثافت که لاشه حیوانات جور و اجور، جزیره‌های کوچک و بزرگی در چشم‌انداز قهوه‌خانه درست کرده بود. حیران و انگشت به دندان مشغول تماشا بودم، جوانی را دیدم از دو چشم کور که سوار دوچرخه با سرعت از لبه شیب تنی لغزید و آمد توی لجن‌ها. دوچرخه‌اش وسط گل ولا گیر کرد. دست پاچه شد و دهانش را بی‌فریاد باز کرد. از وحشت نمی‌دانست که چه کار بکند. و من وحشت بی‌تکلیفی را در چهره آن جوان نایینا خوب دیدم.

فهرست راهنمای

نام آدمها

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------|
| امیر اصلاح، ۸۱ | ابراهیم، میر، ۱۲۳ |
| امیر تومان، ۸۰ | ابراهیم خلیل، حضرت، ۱۸۹ |
| امیر سوقر، غفارخان، ۸۲ | ابن حوقل، ۷۰ |
| اوکنان، مسیو، ۱۲۲ | ابن خرداذبه، ۷۰ |
| انصاری، مشهدی مقرب، ۱۲۸ | احمد، سید، ۶۵ |
| | احمدشاه، ۸۳ |
| | ارجاق، ۶ |
| اردبیلسی، شیخ صفی الدین، ۹، ۵۲، ۵۵ ح | |
| بارث، فردریک، ۹، ۷۵، ۵۵ ح | |
| باقرخان، ۹۳ | ۷۷ |
| بویک، ۲۲ | استخری، ۷۰ |
| بورج علی خان، ۷۶ | اسد، درویش، ۹ |
| بهرام خان، ۸۱، ۹۰ | اسکندر اوغلی، ۱۲۴ |
| بهرنگی، صمد، ۱۴۲ ح | اشرف خان، میرزا علی، ۸۷ |
| بیت، فرانسیسکو، ۵۵ ح | آشوری، داریوش، ۵۵ ح |
| بید قدار، حاجی فرج، ۱۰۶ | اصلان، ۹۰ |
| بیگ مالو، ۸۸ | اصلی، ۴۷ |
| | افشار، ۱۲۴ |
| | افشین، ۷۰، ۶۴ |
| آقام وردی، ملا، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷ ح | |
| پتروف، م. ب، ۲۰ ح | ۱۰۶، ۸۸ |
| | |
| امیر اسماعیل بن سلطان امیر محمد، ۶۵ | |

۱۹۸ خیا و یا مشکین شهر

- | | |
|---|--|
| رحیم خان، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۱
رحیم خان آقاخانلو، ۸۶
رضا شاه، ۱۰۴، ۵۶
زرتشت، پیغمبر، ۱۸۷
زینب شاه، دختر شاه صفی، ۷۷ | ثامن، شیخ عبدالغفور، ۷۵
جبرائیل، ۱۸۷
جعفر، حضرت سید، ۶۵
جعفر صادق، امام، ۷۷
جنرال، حسنعلی خان، ۸۰، ۷۹، ۱۲
جواد خان، ۸۳
جواد خان، حاجی خوجالی، ۹۶ |
|---|--|

- | | |
|--|---|
| ستار خان، ۹۳، ۸۴
سردار اسعد خان، ۹۳
سردار بهادر خان، ۹۳
سردار خان، ۹۰، ۸۱
سلطان بیگ، ۷۹
سلیمان، حاجی میر، ۱۳۲
سلیمان، حضرت، ۱۸۵
شاه اسماعیل صفوی، ۷۷، ۷۵
شجاع الدوله، صمد خان، ۸۲
شربیانی، ۸۷ | حاتم بیگ، ۹۲
حاجی، میر، ۱۲۳
حسنعلی، درویش، ۱۰۶
حسین، ۸۹
حسین بن علی، ۱۴۸، ۱۴۷
حسین، حاجی، ۱۲۴
حق واردیوان یون خدر، ۸۸
حکیمی، نصر الله خان، ۹۵
حیدر خان، ۸۸
حیدر، شیخ، ۸۲، ۷۷، ۷۵ |
| صارم السلطنه، ۸۳
صنعتی، مشهدی ابوالفضل، ۷۳
عالیشان بیگ، ۸۱
عباس، فرزند علی اکبر، ۹۰
عباس میرزا، ۷۶، ۷۵
عبدالغفور، شیخ، ۷۵، ۷۶ و قایع نگار
عباس میرزا | خاقانی شیروانی، ۱۸۸
خرم دین، بابک، ۲۷، افسانه اسب -
سفید بابک، ۱۸، ۷۰، ۶۴
دیبرسیامی، محمد، ۶ ح
دلما چوف، ۸۲، ۸۱
دیبا ج، اسماعیل، ۱۰، ۱۱ ح |

فهرست راهنما ۱۹۹

- کاظم، ملا، ۸۸
کرم، ۴۷
کسری، احمد، ۸۷، ۸۸ ح
کوراوغلى، ۱۰۳
- عبدالله، حاجی، ۵۷
عدل، مهندس مجید، ۱۲۲
عظمت خانم، ۱۷۳
علی‌اکبر، آقا میرزا، ۸۶
علی، حضرت، ۱۰۶
علیشاھی، سید شمس الدین، ۷۶
عمران، ۱۰۶
- گرجی، مشکین، ۷۱
گردیزی، ۷۰ ح
گروسی، امیر معزز، ۸۶، ۸۷
گل‌گلاب، حسین، ۲۰ ح
- غلام، ۱۰۶، ۸۸، ۸۹
غلام، درویش، ۱۰۶
غلام‌رضاخان، سرهنگ، ۸۰، ۷۹
- فاطمه زهرا، علیها‌سلام، ۱۸۸
قدروف، ۸۱
فیاض، ۱۲۳
- فیروز، ۱۲۳، ۷۲
فیض‌الله، ۸۸، ۸۹
- متولی، آقا شیخ سيف‌الدین، ۷۶
مسجدی، مجدد‌الدین محمد‌الحسین، ۷۲
محمد اوف، ۸۹
محمد علی میرزا، ۸۲
محمد ولی خان، ۹۵
- قباد، ۷۲
قره‌باغی، شیروانشاه، ۷۵، ۷۷
قلج‌حاسی‌طهرانی، محمد اسماعیل، ۱۲۶
- مریم، حضرت، ۷۴، ۱۳۴
مستوفی، حمد‌الله، ۶۶، ۶۸، ۲۹، ۷ ح، ۷۱، ۷۰
- قبر، حاجی، ۱۲۳
کاظم، درویش، ۱۰۶
- مستوفی، میرزا کوکب خان، ۷۶

۳۰۰ خیاو یا مشکین شهر

نوروز، حاج، ۷۹	مسیح، ۳۵، ۷۴
نیک روز، احمد شاه، ۱۲	مقدسی، ۷۰
	منظم الملک، ۸۰
	موسى کاظم، امام، ۶۵
ویجویه‌ای، حاجی محمد باقر، ۸۷	مهاجر، سید میر آقا، ۱۴۶
ح ۸۸	میرقلنج، ۸۲

نادر شاه، ۱۳، ۷۴	پیرم خان، ۹۳، ۹۴
ناصر الدین شاه، ۱۲، ۷۹، ۸۰	بیزدانی، ح ۸۰
نباتی، کریم، ۰، ۵	بیزید، ۱۸۹، ۱۹۰
نجف قلی، ۸۸	یعقوبی، ۷۰
نصر آبادی، عیسی، ۸۸	یونس، حاجی، ۳۵
نصرالله، ملا، ۸۸	یعقوبی، ۷۰
نظام الدوله، حاجی، ۸۲	یونس، حاجی، ۳۵
نفیسی، سعید، ۶۸	ح

نام جای‌ها

ارسباران اهر	آخیرلو، ۶۶
ارشق، ۶، ۵۴، ۵۳، ۶۱، ۱۰۸، ۶۹	آذربایجان، ۶، ۵۲، ۴۹، ۴۷، ۲۱
ارض طالش، ۶۹ ح	۱۶۰، ۸۹، ۸۷، ۸۴
اسماعیل بیگ، ۵۵	۱۶۷
اصلاندوز، ۸۱	آغ بولاق، ۹۵، ۷۲، ۴۴
اعتبارات کشاورزی، بانک، ۱۰۴	آقا محمد بیگلو، آبادی، ۵۲
آمار، اداره، ۱۰۱	آق اولر، ۵۳
اسراهلو، ۵۵	آق بولاغ، ۷۳، ۵۳، ۴۳، ۲۷
انار، ۶ ح، ۴۳، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۰۷۲	آق درق، ۵۹
انجیرلو، ۵۳	آلی، ۴۵، ۵۵
انزاب، ۹۴	
انگوت، ۵۵	اجارود، ۶، ۶۶
اوشن دره، ۵۵	اجیرلو، ۵۳
اهر، ۶، ۲۱، ۲۲، ۴۱، ۵۳، ۰۷۲	اران، ۷، ۶۷
ایالت مشکین، ۶، ۵۱، ۶۹، ۹۷، ۰۹۷	ارجاق، ۶ ح
ایریان، ۱۰۱	اردبیل، ۶، ۸، ۵۳، ۵۲، ۲۸، ۲۱
ایتالیا، ۱۲۳	۰۸۳، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۶۳
ایران، ۱۰۱، ۸۳، ۸۲، ۲۲، ۲۱	۰۹۵، ۹۴، ۹۰، ۸۷، ۸۶، ۸۴
ایزمار، ۶۶	۰۱۴۸، ۰۱۲۶، ۰۱۰۷، ۰۱۰۲، ۰۱۰۱
	۱۸۷، ۰۱۷۵، ۰۱۷۳، ۰۱۵۰

تهران، ۱۰۷،۹۴ ح، ۶۸، ۳۷، ۶	۲۰۲ خیاو یا مشکین شهر
تسانلو، ۵۳	۲۷ پارزیل،
تولاچی، ۵۲	۵۹ بارس،
توبان مشکین، ۶	۸۹ باکو،
تویسرکان، ۱۸۴	۴۴، ۲۷ بالی‌جا،
بربر یا بر، قلعه، ۶۴	۷۳ بربر یا بر، قلعه،
بردع، ۶۹ ح	۱۲۱ تهران، دانشگاه، ۲۰ ح
برزنده، ۶، ۵۳، ۶۹، ۷۷، ۷۰	۷۹ بنگاه مستقل آبیاری، ۴۰، ۳۹
بنوان، آبادی، ۵۳	۷۶ بوعلی سینا، کتابخانه، ۷۵
بیجق، خریزه معروف دارد، ۴۵	۵۷ جبدره، ۱۲۶، ۱۲۴، ۴۵، ۲۷
بیله سوار، ۶۵، ۷۸، ۸۱، ۱۰۸	۶۱ جلال‌لو،
۱۲۷	۲۱ جلفا،
پارس‌آباد، ۸، ۶۶، ۱۰۸، ۱۲۶	۱۰۴ جمال‌لو،
پری خان، ۱۲۴	۱۱۵ جنگلبانی، اداره،
پری خانلو، ۲۷، ۴۵، ۵۹، ۶۶، ۱۱۱	۲۷ حاجیلو، آبادی،
پیربیکلو، ۵۳	۸ حافظ، گاراژ،
پیرعلیلو، ۱۲۴	۶۵ حسین خانلو،
تالاهرود، ۹۰	۶۱ حصار، دهستان،
تبریز، ۶، ۱۱ ح، ۷۸، ۸۱، ۸۵	۷۱ خالدات، جزایر،
۸۶، ۱۲۱، ۹۳، ۸۸، ۸۷	۶۳ خانم کندی،
۱۲۶	۶۹ خروسلو،
ترکمن صحرا، ۱۰۶	۲۸، ۲۱ خلخال،
ترکیه، ۸۲	
تکدام، ۶۳، ۵۳	
تکلفه، ۶ ح	

فهرست راهنمای ۳۰۳

ریشه‌کنی مالاریا، اداره، ۵	۱۰۲	خلف، ۱۲۴
خیابان، ۷۳		
خیاو، ۵، ع	۱۷، ۱۳، ۱۲، ۹، ۷	
زیوه، ۵۲	۰۳۳، ۰۳۲، ۰۲۹، ۰۲۷، ۰۲۳، ۰۲۱	
ساقچلو، ۱۲۴	۰۴۴، ۰۴۲، ۰۴۱، ۰۳۹، ۰۳۸، ۰۳۷	
ساریانلار، ۹۲، ۹۱	۰۵۷، ۰۵۶، ۰۵۳، ۰۵۱، ۰۴۹، ۰۴۵	
سراب، ۱۷۳، ۰۱۰، ۰۶، ۰۹۳، ۰۷۸	۰۶۷، ۰۶۶، ۰۶۳، ۰۶۲، ۰۶۱، ۰۵۹	
سعدي، گاراڙ، ۱۹۳، ۰۸	۰۷۸، ۰۷۶، ۰۷۳، ۰۷۲، ۰۷۱، ۰۶۸	
سلیم آغاجی، ۵۲	۰۹۰، ۰۸۹، ۰۸۸، ۰۸۶، ۰۸۴، ۰۸۱	
سمیان، پل، ۸۶، ۰۸۳	۰۱۰، ۰۱۰، ۰۱۰، ۰۹۵، ۰۹۲، ۰۹۱	
سواره، ۵۹	۰۱۲۲، ۰۱۱۸، ۰۱۱۶، ۰۱۱۴	
شاهآباد، ۶۶	۰۱۳۶، ۰۱۳۵، ۰۱۲۷، ۰۱۲۶، ۰۱۲۴	
شاه تپه‌سی، ۵۳	۰۱۵۳، ۰۱۵۰، ۰۱۴۹، ۰۱۴۳	
شورق، ۶۵	۰۱۶۷، ۰۱۶۳، ۰۱۵۹، ۰۱۵۸	
شیروان، ۱۰۸، ع	۰۱۹۳، ۰۱۹۲، ۰۱۸۷	
خیاو، درۀ رود، ۴۳، ۰۱۳، ۰۱۲		خیاو، درۀ رود، ۴۳، ۰۱۳، ۰۱۲
خیو، ۷۷، ۷۶		خیو، ۷۷، ۷۶
دامداباجا، ۵۳		دامداباجا، ۵۳
دستگیر، ۱۲۴		دستگیر، ۱۲۴
دیگلو، ۵۶		دیگلو، ۵۶
دیزو، ۵۳، ۰۲۷		دیزو، ۵۳، ۰۲۷
دی یه پری خانلو		دی یه پری خانلو
طالبیه، مدرسه، ۸۵		رازیق، ۵۵، ۰۱۰
طبعی، ۱۱۱		رضائیه، ۷۹
عالی قالی، ۶۶		رضی، ۶۱
		روسیه، ۸۵، ۰۸۲، ۰۷۸

۳۰۴ خیاو یا مشکین شهر

- عرب لو، آبادی، ۹
- گچی بولاغی، ۵۱
- گدوك مسناکان، ۵۳
- گرجستان، ۶۹ ح
- گرمی، ۱۲۶، ۱۰۸، ۱۰۱، ۶۶
- گرنویچ، ۶
- گلین بولاغی، ۱۱۲
- گنجده، ۶۹ ح
- گوده کهریز، ۵۳
- گیل لر، ۵۷
- لاهرود، ۵۵، ۶۳، ۱۸۷
- لکران، ۵۲
- لوگران، ۲۷
- اللهوردی، قشلاق، ۶۵
- مشکین شرقی، ۶، ۲۸، ۴۴، ۵۳
- مشکین شهر، ۲۳، ۲۲، ۵، ۲۶، ۳۸
- مشکین شهر، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۴۱، ۵۳، ۴۳
- مشکین شهر، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۳
- مشکین شهر، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۵
- مشکین شهر، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۰
- مشکین شهر، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۳
- مشکین غربی، ۶۱، ۶
- مغان، ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۵۲
- مغان، ۵۳، ۵۵، ۵۴، ۷۶، ۶۹، ۹۴، ۱۰۳
- مغان، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶
- مغان، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۳
- مغان، دره رود، ۴۳
- مغان، دهستان، ۶۵
- فرانسه، ارتش، ۱۲۲
- فاسقامیشه، ۵۳، ۸۲، ۸۳
- قراباغ، ۶۹ ح
- قره آغاج لو، ۵۶
- قره باغلار، ۴۵، ۶۳، ۷۱، ۱۱۲
- قره توره، ۵۶
- قره تیه، ۵۳
- قیل چیق لو، ۴۴، ۵۹
- قره خان بیگلو، ۵۲
- قره درویش، ۴۳، ۴۵، ۵۷، ۲۷
- قره گل، ۵۳
- قصابه، ۵۹، ۶۶، ۷۳، ۱۲۴
- قفقاژ، ۵۰، ۹۳، ۱۲۳
- قلعه بزر، ۶۶
- قهقهه، قلعه، ۷۳
- کربلا، ۱۴۷
- کشنهور (قلعه متعلق به بابک)، ۶۴
- کور بولاغ، ۵۷
- کهنه قلعه، ۳۷
- کلیبر، ۶ ح

۲۰۵ فهرست راهنما

وراوى، ورامى،	۷۲، ۷۱	ملایر، ۱۸۴
ورجهان،	۴۹	منظمهالملک، قلعه، ۸۶
وره غول،	۲۷	موویل، آبادی، ۱۹۳، ۱۴۴، ۲۷
ولینو،	۵۲	میانه، ۲۱
		میرکندی، ۱۳۲، ۲۷
همدان،	۷۶، ۷۵	
یزال يا جزال، قلعه بروزند		نادرلو بیگلو، ده، ۶
هوشنجک میدانی،	۲۶	نارین قلعه، ۸۶، ۸۷
یوغون آرخ،	۵۶	نجف، ۸۶
		نصرآباد، ۱۲۴، ۷۴، ۲۷، ۱۸
		نورالله بیگلو، ۵۳

اسامی محلات خیا و مساجد و زیارتکده‌ها

- ارسطوآباد، ۹
 شیخ حیدر، مقبره، ۱۱، ۹
- ازالو (– عزیز علیلو)، ۱۲۷، ۹، ۸
- استاد محمدلو، ۹
 صالح، امامزاده، ۸۶
- اکبرلو، ۹، ۷۳
- برق، ۹
 عجم لو، ۹، ۰
- جنت سرا، مسجد، ۱۱
 قره‌داغ (– حاجی نوروزلو)، ۹
- چای پارا، ۹، ۰.۶
 کهنه‌قالا (– قلعه کهنه)، ۱۳
- حسن داش، محله، ۹
 گل محمدلو (– درویش‌لو)، ۹
- حسن رشتی، زیارتکده، ۱۲
 مقیم‌لو، ۱۵، ۹، ۷
- حسینیه، ۹
 سنتظام قالاسی (– قلعه منظم)، ۸، ۹، ۱۲
- درویش‌لو، ۱.۰۶
 نصرآباد، ۹
- ساتلو، ۹

فهرست طوایف و قبایل

اتابکان آذربایجان: ۶۸، ۷۳	۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۰۶
ارامنه، ۳۵	۱۴۸، ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۱۸
آقا خانلو، ۷۹	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۰
آیواتلو، ۵۹، ۵۷	۱۶۷، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۸
بینه، ۵۹	۱۷۳، ۱۷۲
تازیان، ۶۸	شیعه، ۷۱
جلودارلو، ۵۹	صفویه، ۱۱
حاجی آقا کیشی لوها، ۱۰۶	عجملو، ۱۰۵
حاجی خوجالو، ۹۰، ۸۱	عیسی لوه، ۹۰
حاجی نوروزلو، ۱۰۵	قوه لو، ۱۱۳
حنفی، ۷۱	قزلباش، ۶۹
خسرولو، ۵۷	قوچاییگللو، ۸۱، ۸۵، ۸۰، ۹۰، ۹۲
خلیفه لوه، ۵۹، ۵۷	۱۷۳، ۹۴
ساریان لار، ۵۹	گه بیک لوها، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۵
شاقعی، ۷۱	محمدلو، ۱۰۵، ۱۰۶
شاهسون، ۵، ۷	سفانلو، ۵۷، ۵۹، ۰۵۹
۱۳۴، ۱۲۴، ۱۱۸، ۱۱۷	۰۸۴، ۰۷۸، ۰۷۷، ۰۶۹
۰۵۱، ۰۶۰	۰۱۰، ۰۹۸، ۰۹۶، ۰۹۱
۰۸۷	۰۸۹، ۰۸۹

نام کوهها و رودها و چشمه ها

ترکمن چای، ۹۳	آب دی به پری خانلو آتگولی، ۲۶، ۲۷
جنوار داغی، ۲۲	البرز، ۲۱
جیغانی، رود، ۸۰	اردبیل، زردآب، ۲۳
حرم داغی، ۲۲، ۳۲، افسانه ستینغ بزرگ، ۱۸۸	ارس، ۸۲ ح، ۱۶۷
خروسلو، کوههای، ۲۲	ازادخان بولاغی، چشمه، ۶۲
خزر، دریای، ۲۳، ۲۱	اسنه دیل، ۶۴
خیاو، رودخانه، ۳۲، ۳۰، ۲۷، ۱۴	انا رچایی یا رود آنار، ۲۵، ۲۷
دو دو ایلان دو دیده بان، تپه، ۶۳	ایلان دو، ۲۵
با لیخ لی چای، ۲۸	ایلان لو، کوه، ۶۲
بستان آباد، آب گرم، ۲۳	
بوزگوش، کوه، ۸۲	
پری خانلو، رود، ۳۸، ۶۲	
پوخ لی قیه (صخره افسانه‌ای)، ۳۰	

۲۰۹ فهرست راهنما

<p>عالی داش، ۹۱</p> <p>قاشقاداغ، ۲۲</p> <p>قرهداغ، ۵۹</p> <p>قرمسو، ۶۱۱، ۴۳، ۳۲، ۲۸، ۲۷، ۶</p> <p>قوتورسویی، ۱۲۷، ۲۵، ۲۳</p> <p>قنزجه، ۲۶</p> <p>گچی قیران، ۲۲</p> <p>گوگوردلی داغ، ۲۳</p> <p>گوی داغ، ۱۸۱، ۹۱، ۲۲</p> <p>ششکین چای، ۲۷</p> <p>سلک سویی، ۲۶، ۲۵</p> <p>سرویل سویی، ۱۲۷، ۲۶، ۲۵</p> <p>نقی بولاغی، ۶۲، ۳۸، ۳۷</p>	<p>راخیر (صخره افسانه‌ای)، ۳۱</p> <p>زرینه‌رود، ۸۰</p> <p>ساوالان، ۵، ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۶</p> <p>، ۴۱، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۹، ۲۶</p> <p>، ۷۰، ۶۷، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۷</p> <p>، ۱۱۵، ۱۰۵، ۸۲، ۷۸، ۷۷</p> <p>، ۱۸۱، ۱۲۷ - قبر زرتشت، ۱۸۷</p> <p>دریاچه شمشیرساز، ۱۹۳، ۱۸۸</p> <p>ساپین، ۸۲</p> <p>سبلان، ۷۶</p> <p>سنهند، ۲۱</p> <p>شاپیل، رود، ۱۲۷</p> <p>طاووس گولی، ۲۷، ۲۶</p>
--	---

فهرست ابزار و آلات

جهره = مسلسل ۹۴ دوك نخ ريسى،	ارتفاع سنج، ۵
۱۵۷	ارسين = سيخ تنور، ۳۱
	ارغاج = دپود، ۱۵۱، ۱۵۴
	اركن = نوار، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۹
چاتما، هاشما، قوشما = سه پايده فلزي،	۱۸۳
۱۵۲	المجك = چوب دوك، ۱۵۷
چولمك = ديزى، ۱۳۸	اويا = چادر، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
چووال = جوال، ۳۵	ای = سوزن چوبی دوك، ۱۵۸
خارال = جوال بزرگ، ۱۸۲	باخاچنانگي = نوعي جوال، ۱۵۴
	دارتى = وسيله فلزي فرشبافى، ۱۵
	درگز = داس، ۱۲۰
دال آغاجى = ۱۵۲، ۱۵۶	بش بارماخ = دستكش پنج انگشتى، ۱۵۴
دودى = قاشق چوبى زينتى، ۳۱	
دوه يونى = پشم شتر، ۱۵۴	تاياد = كوهه يونجه، ۱۲۰
	تك بارماخ = دستكش ساده‌اي، ۱۵۴
سامان = کاه، ۳۵	تومان = زير شلوار، ۱۵۸
سوپاند = فلاخن، ۱۵۱، ۱۵۵	تومان باجي = بند شلوار، ۱۵۵
سهنهك = کوزه، ۳۷، ۶۳	تيف تک = دستكش كركى، ۱۵۴
سي جيم = ريسمان، ۱۵، ۱۵۵	

۲۱۱ فهرست راهنما

فراش = کیسه بزرگ صندوق مانند،	۱۱۸
مافیرقا = نوعی تابوت،	۱۴۷، ۱۱۹
میلچی = میله بافتی،	۱۵۴
نهره = حمزه،	۹۱
قلنج = وسیله فرشبافی،	۱۵۲
قولوخ جی = پیه سوز،	۱۴۶
ول = خرسن کوب،	۱۲۱
هانا = وسیله گلیم بافی،	۱۵۳، ۱۵۱
هونک = وسیله فرش بافی،	۱۵۴، ۱۵۱
یاشماخ یا آغیزدسمالی = دستمال	۱۵۴
برای پوشاندن دهان،	۱۰۹
یوماخ = گلوله پشم،	۱۵۸
کچه = نمد،	۱۵۷
کل ایاغی = روسربی،	۱۵۹
کوبه = چادر کوچک،	۵۷
کیرکیز = پنجه شانه ای،	۱۵۱، ۱۵۱
گوزم = پشم شسته نشده،	۱۵۴

نامهای محلی رستنی - پونده - حیوانات - باد و باران و ...

آلاچالپو (کولاک)	۳۱	آت یونجاسی (یونجه اسب)	۴۴
آلاشا (مرغی شبیه کلاغ)	۴۸	آدینا آخشمی (شب جمعه)	۳۷
آلماش (ماش ابلق)	۴۴	آرخاج (محل خوابیدن گوسفندها)	
الهور (نوعی آش)	۱۳۷		۱۱۶، ۱۱۴
اسن کومه جی (پنیرک)	۱۲۹	آرقالی (گوسفند وحشی)	۵۰
آن قوت (حوالیل)	۴۹		
اوچ قولاخ (شبدر)	۴۴		
اورن (مرتع)	۱۱۴	ارکک (گوسفند دو ساله)	۱۱۸
اوژریک (اسپند)		ارسنی کیفیری (روز خاج شوران)	۳۵
اولی دوتان (مرده گیر)	۱۳۱	آروانا (شتربی است)	۱۱۹
اولیک تخمی (تخم گیاهی است)	۱۳۸، ۱۳۱	آغ بوغدا (گندم سفید)	۱۱۱، ۴۲
او ماچ آشی (نوعی آش)	۱۳۷	آغ دیش (گوسفند سه ساله)	۱۱۸
اووژ (گوسفند پنج ساله)	۱۱۸	آغلار گولر آیی (ماه گریه و خنده)	
ایت ایشیکی (باد باد)	۱۳۰		۳۴
ای دیل تاخ (ریشه گیاه وحشی)	۱۳۱	آغ ماش (ماش سفید)	۴۴
ایلان دگمه سی (شقایق وحشی - خوراکی)	۴۶	آغ نخود (نخود سفید)	۴۴
		آغ یاغیش (باران سفید)	۳۰
		آغ یل (باد سفید)	۳۳
با یلی (روز چهل و پنج بهار)	۲۵	اسماعیل با یرامی (عید اسماعیل)	
			۱۴۲
		آل پاختا (مرغ صحرائی)	۴۸

۲۱۳ فهرست راهنما

جاجیخ (زینان) ۱۳۰	باشلق (شیربها) ۱۴۴
جار (شتری است) ۱۱۹، ۱۲۰	باغا (لاکپشت) ۴۷
جنوار پیشداغی یا قولاغاپیدان (دبلان) ۱۳۰	باغا پیراغی (گیاهی شبیه لاکپشت) ۴۶
جین جیلین (دانه وحشی) ۱۲۹	بال بورانی، ۴۵
چرتیکه (شبان فریبک) ۱۸۹	بوغاناقیل (گردباد) ۳۴
چله بچه (اول و دوم بهار سوم پائیز چهارم زمستان) ۲۵	بوغور تیکانی (تمشک) ۱۴۵
چله داغی (علفی است) ۱۲۹	بویاخ (رناس) ۱۳۰
چن (یکنوع باد) ۳۴	بوی مادرن (بومادران) ۱۳۰، ۱۲۸
چوبان آلادان (شبان فریبک) ۴۸	بویورتیکانی (علفی است) ۱۳۰
چی بیت تیخ ساقیزی (عرق کاسنی) ۱۳۱، ۴۶	بی غیر (شتر نر دوکوهان) ۱۱۹
چی مت (پنبه دانه) ۱۲۱	بیلیش اوئی (مرزه کوهی) ۱۳۰
حاجی لکلک (لکلک) ۴۸	پرپر تیکانی (علفی است) ۱۳۸
حاجی یونس قاری (برف حاجی یونس) ۳۵	پشیدورا (یونجه چین دو) ۱۲۰
خانم سالاندی (تاج عروس) ۱۲۹	پغی (لاشخور) ۴۸
خزل آبی (ماه خزان) ۴۶	پیش پیشین (بیدمشک) ۴۳
خزل یلی (باد خزان) ۹۵، ۳۴، ۳۳	پیغمبر بوغلاسی (گندم پیغمبر) ۱۱۱
خشیل (غذای آب و آرد و شیره) ۱۳۷	تاتیر (فاختنه) ۴۹
خیطاب، ۱۳۸	تانی (مارکوچک زهرآلود) ۱۹۰
	تکمچی، ۱۴۱، ۱۴۲
	توراخای (کاکلی) ۱۸۹
	تولک لیجه (دعوای جنون) ۱۳۱
	توشنگ (علفی است) ۱۳۸
	تولی (بره) ۱۱۸

۲۱۴ خیاو یا مشکین شهر

سوت گونی (یکشنبه) ۱۱۶، ۳۷	داری آلاغی آبی (ماه دروارزن، تیر) ۳۶
سوغان سو (غذای پیازداغ) ۱۲۶، ۱۲۶	داشاورماخ (خوابساند گوسفندان) ۱۱۴
سولدوش، ۱۴۴	داغ مرزه‌سی (مرزه کوهی) ۱۳۹
سوپوک بورانی (بورانی استخوانی) ۴۵	داغ نانه‌سی (نعمان کوهی) ۱۳۸
سیستقا یا غیس (باران ریز و لجوج) ۳۰	دانان داشاغی (گیلو) ۱۳۱
سیبرقویروغی (نوعی گیاه) ۱۲۹، ۴۷	داهاری (نوعی نان) ۱۳۹
شومون (گیاه وحشی) ۱۳۸	دمیرتینکانی (آدور) ۱۳۸، ۱۳۰
شهله ماغ (رطوبت) ۳۰	دوزگونی (روز دوشنبه) ۳۷
عناب (علف سینه درد) ۱۳۰	دوشان آلماسی (سیب خرگوش) ۴۶
قاری چله و افسانه آن، ۳۶	دوغقا آشی (آش دوغ) ۱۳۷
قاز ایاغی (علف وحشی) ۱۳۸	دوه توپوزی (گباه توپی شکلی است) ۴۶
قالقان تخمی (گل پر) ۱۳۰	دهلیزه (ده روزه) ۳۵
قره چورک اوتی (سیاهدانه) ۱۳۱	زاخیردان گلن (برف سفت و سخت) ۳۱
قره حیله (حلیله سیاه) ۱۳۱	زمی گولولی (خللو مزرعه) ۴۴
قره دنه، ۴۴	ساری بوغدا (گندم زرد) ۱۱۰، ۴۲
قره دیش (گوسفند چهارساله) ۱۱۸	ساری سوود (بید زرد) ۴۳
قره نخود (نخود سیاه) ۴۴	ساری گول (آلله) ۴۵
قره یونجه (یونجه سیاه) ۴۴	ساقدوش، ۱۴۴
كوراپی شیرن (ماه غوره پزان) ۳۶	سانجی داشی (سنگ دل درد) ۱۲۸
قوزقون (عقاب) ۴۸	ساپاچی، ۱۴۱، ۱۴۲
قوزی (بره یکساله) ۱۱۸	سبه جه (غذایی از برنج و تخم مرغ) ۱۳۸
قوش ابدهی (نوعی علف است) ۱۳۰	سوت تتان = ۱۵۸، ۴۴
قوش اوزوی (تاج ریزی) ۱۳۰	
قوش باشی (باران کله مرغی) ۳۱	
قولاخ لی (گوسفند گوش دراز) ۱۱۸	

۲۱۵ فهرست راهنمای

لاغ لاغا (بزرگ)	۱۲۹	قولاخ لی قوش (مرغی است)	۴۸
لی (کرکس)	۴۸	قویروخ دونوب (روزچهل و پنج -	
		تابستان)	۳۶
		قویون ایاغی (علف وحشی)	۱۳۸
مایا (شتری است)	۱۱۹	قیرمزی بوغدا (گندم قرمز)	۴۲
مجی (بعجه شترنر)	۱۱۹	قیزل سوود (بید طلایی)	۴۳
مراد قوشی و افسانه آن (ملخ خوار)		قیزل گوش (باز شکاری)	۴۸
	۴۹	قی پاچ اوتی (نوعی چمن وحشی)	۴۶
موزو (اوایل تابستان)	۳۶، ۳۵		
موزه (پشه سمح و موزی)	۳۵	کردگ (قروق کردن)	۱۴۴
مهیل (باد سرد و خشک)	۳۲	کره (گوسفند گوش کوچک)	۱۱۸
ناخیر (گله)	۱۱۷	کره وله (برای دل درد)	۱۳۱
ناخیرچی (چوپان)	۱۱۷	کلکلک اوتی (کاکوتی)	۱۲۸
ناغان (زاغچه)	۴۸		۱۳۸
نوروزداما،	۱۴۱	کوروشنه (گاودانه)، ۴۴، ۱۲۱	
نوروزگلی (گل نوروزی)	۱۳۱	کوره (گوسفند گوش متوسط)	۱۱۸
		کلهوز (روز پنجاه و هفت پائیز)	۳۶، ۱۳۸
وجهله (نوعی گیاه وحشی)	۱۳۹		
وعده یلی (بادمیعاد)	۳۲	کیروه، ۱۴۵	

هاچامایا (شتر ساده دوکوهان)	۱۱۹
هاماڑی (نوعی نان)	۱۳۹
هورا (نوعی غذا)	۱۳۷
هو واوتی (علفی است)	۱۳۰
هوه جووه سی یرقویروغی	
هوه دورا یا بره دورا (یونجه چین	
اول)	۱۲۰

گچی قیران (باران بزکش)	۳۱
گرسیچ (باد تند پائیزی)	۳۲، ۳۳
	۳۴
گلین بارماگی (گیاهی است)	۱۳۸
گوش ماش (ماش سبز)	۴۴
گیلدی گیلدی (علفی است وحشی)	
	۱۳۰

۲۱۶ خیاو یا مشکین شهر

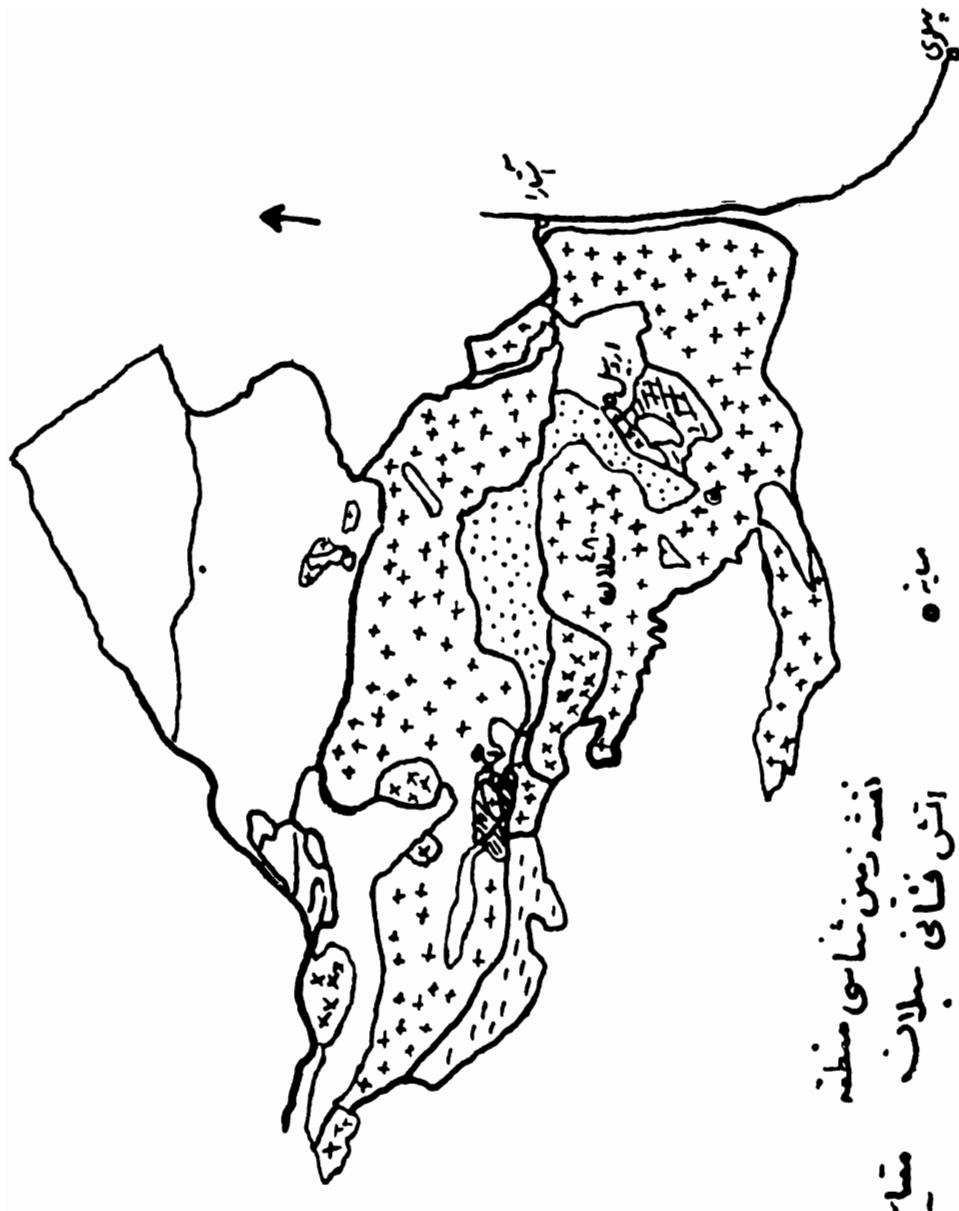
یاتاغاورساخ (برگرداندن گوسفند از یاغلیجga (علف وحشی)، ۱۳۸	یازلیخ (گیاهی است) ۱۲۸
یارپیز (بونه) ۱۳۸	یارپیزگلی (گل پونه) ۱۲۸
یارپیزگلی (گل پونه) ۱۲۸	یارماآشی (نوعی آش) ۱۳۷
یارماآشی (نوعی آش) ۱۳۷	یازلیخ (نوعی گندم) ۴۲
یازلیخ (نوعی گندم) ۴۲	یوغشان (علفی است برای دفع انگل) یورداقا ییدان (اردویمان) ۱۲۰
یوغشان (علفی است برای دفع انگل) یورداقا ییدان (اردویمان) ۱۲۰	ینیق یاننیق (بورانی) ۴۵
ینیق یاننیق (بورانی) ۴۵	یاغلیجga (علف وحشی)، ۱۳۸

نام کتابها

- | | |
|---|--|
| ذین الاخبار، ٧٠ ح | احسن التقاصیم، ٧. |
| ذینة المجالس، ٧٢ ح | بابک خرم دین، ٦٨ ح |
| صوّرة الاقاليم، ٧٠ | بستان السیاحه، ٦٩ ح |
| صوّرة الأرض، ٧٠ | البلدان، ٧. |
| فرهنگ جغرافیایی اتفش، ٤ | بلوای تبریزیان تاریخ انقلاب آذربایجان، ٨٨ ح |
| قرآن، ٤٤ | تاریخ العجم و الاسلام، ٧٥ |
| المسالك و الممالك، ٧. | تاریخ مشروطیت ایران، ٨٧ ح، ٨٨ ح |
| مشخصات جغرافیایی طبیعی ایران، ٢٠ | جغرافیایی تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ٧٢ ح |
| مطالعه‌ای برای نوسازی زندگی (وستایی و دامداری منطقه ذاگرس، ٥٥ ح | حیدر با با، ١٧٣ ح |
| نزهه القلوب، عح، ٨٤ ح، ٧٠، ٧٢ ح | (اهنگی تاریخی آذربایجان شرقی، ١١ ح) |

طرح‌ها و تصویر‌ها



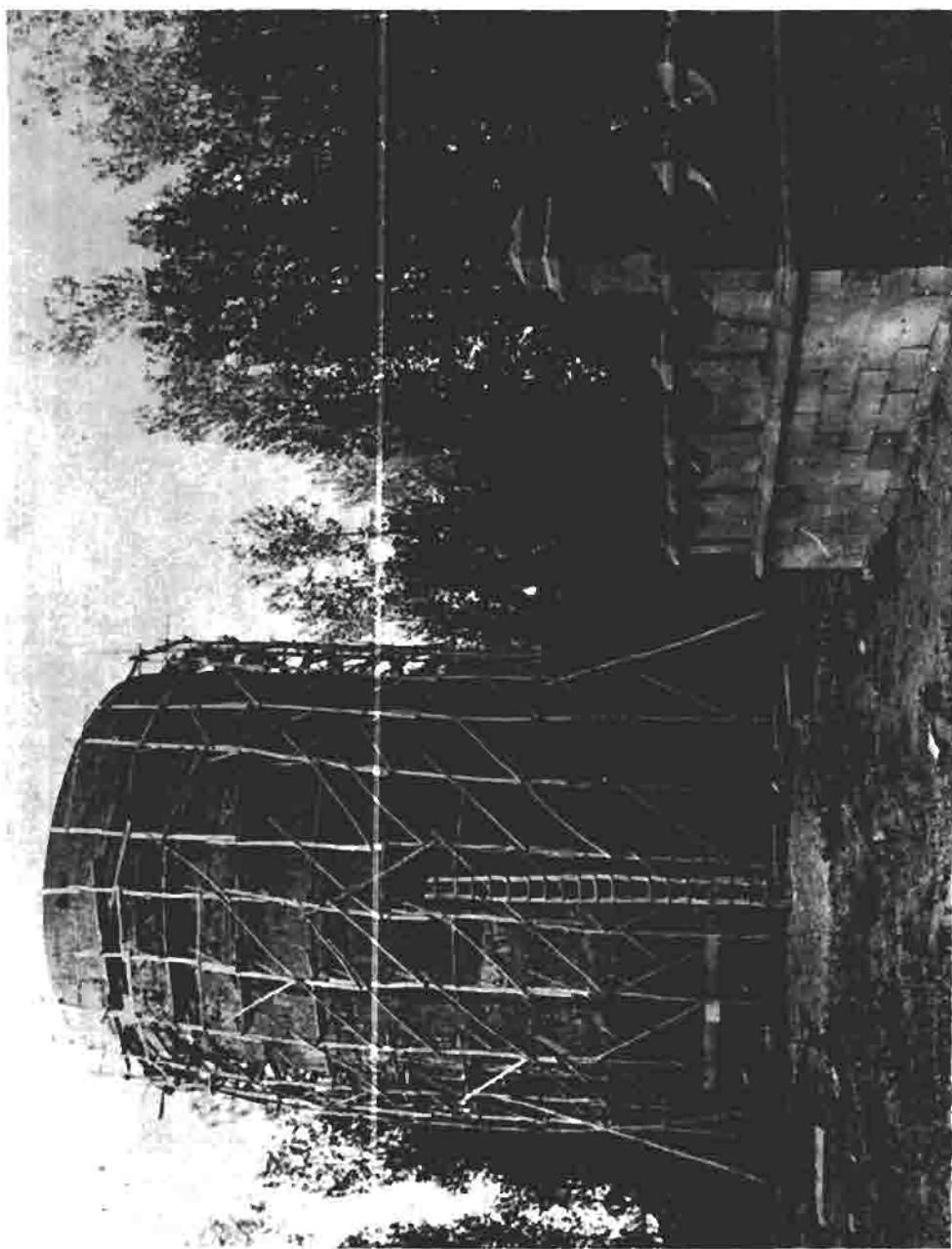


آنچه زیرین شناور منطقه
آنچه فاتنی سازن

متار ۱/۲۵۰,۰۰۰



سنگهای آهون دهونی
سنگهای آتشی فانی
سنگهای اهکی
سنگهای کهواه و قانی
تکلیف می‌بینیم
تشخیص می‌بینیم
تشخیص هم می‌بینیم
تکلیف دران چیزیم



مقره شیخ جبار



همه بی حوصله و متحیر





یک زن شاهسون



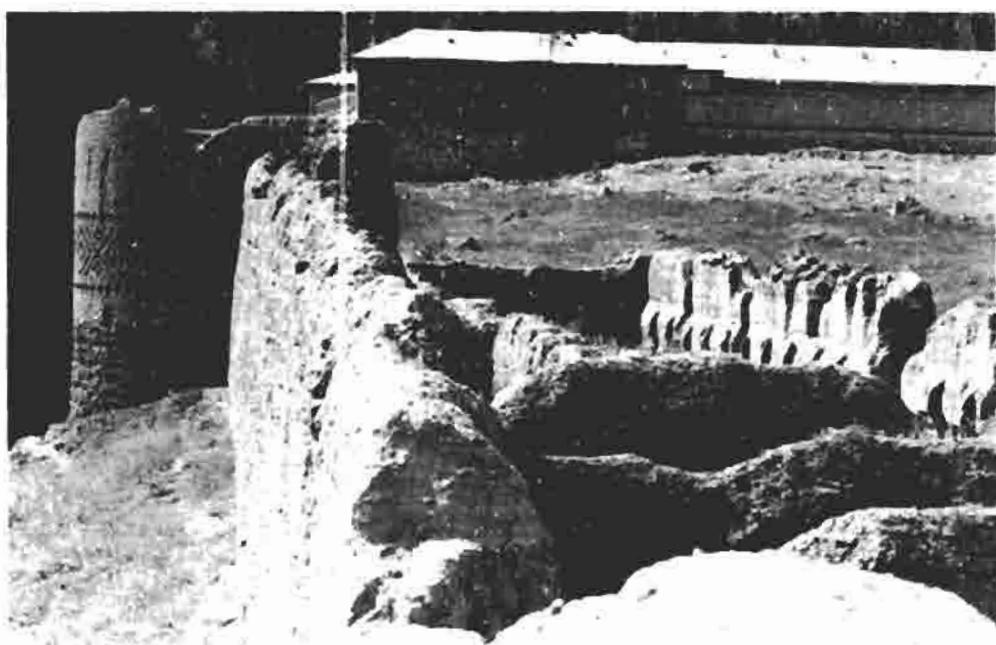
بی اعتما



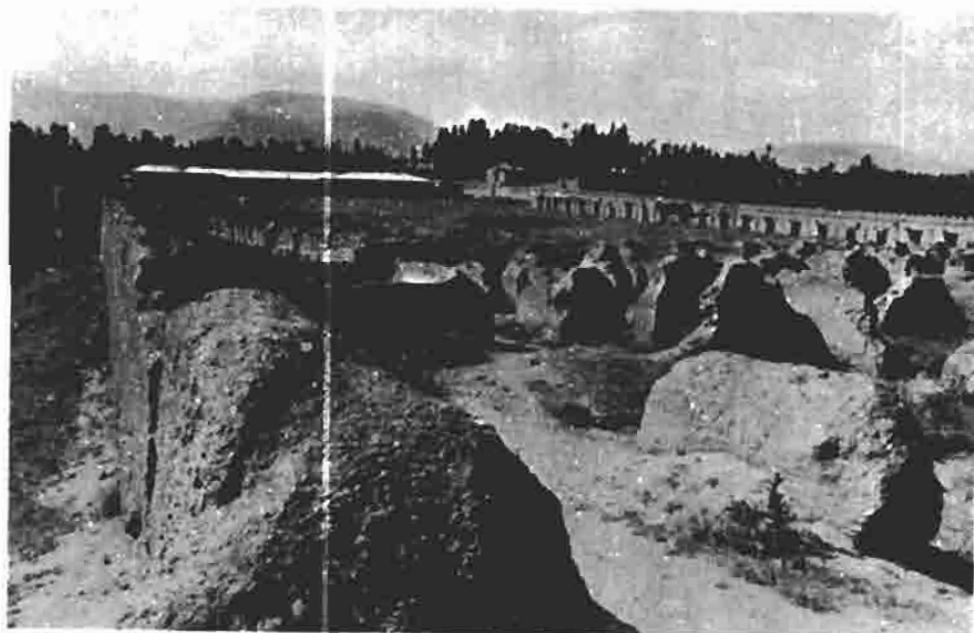
داخل یک آلاچیق



دو چهره از مردم خیا و



برج ویران قلعه قدیمی



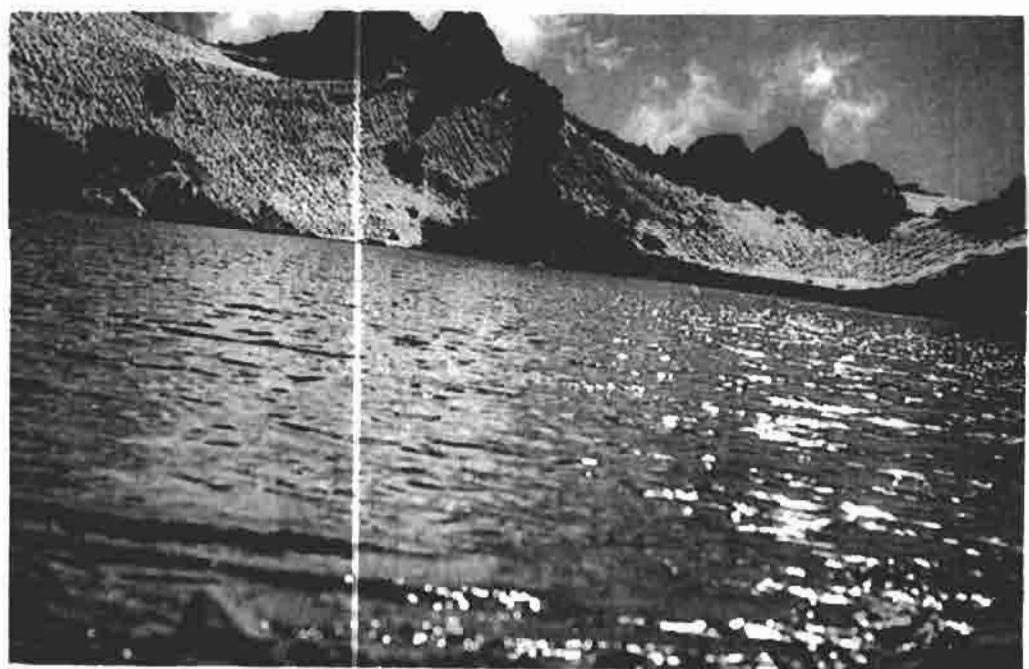
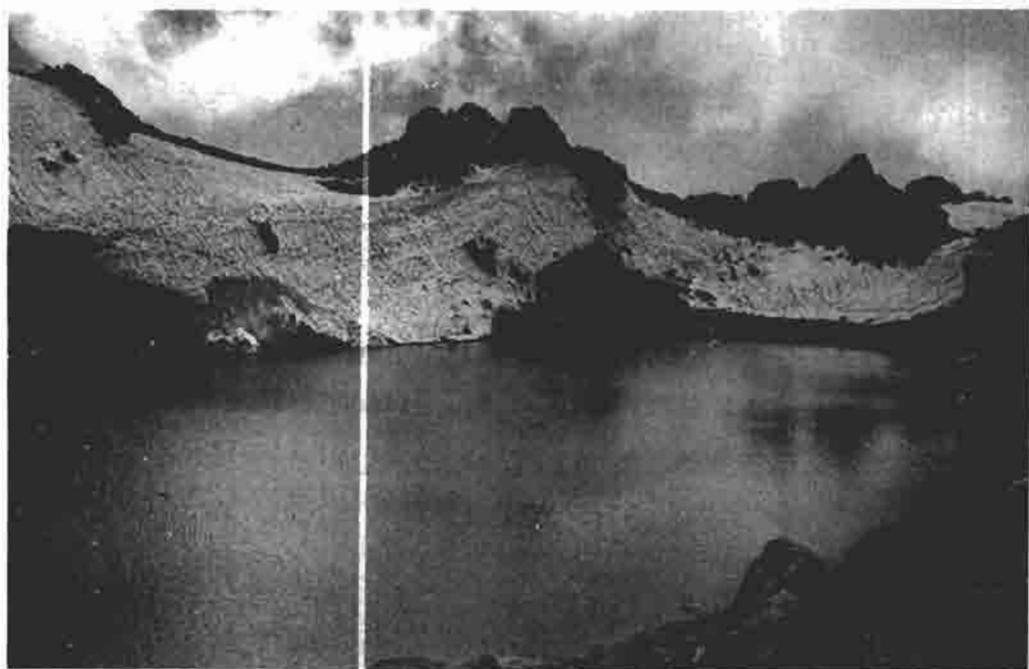
قلعه قدیمی



خیابان اصلی

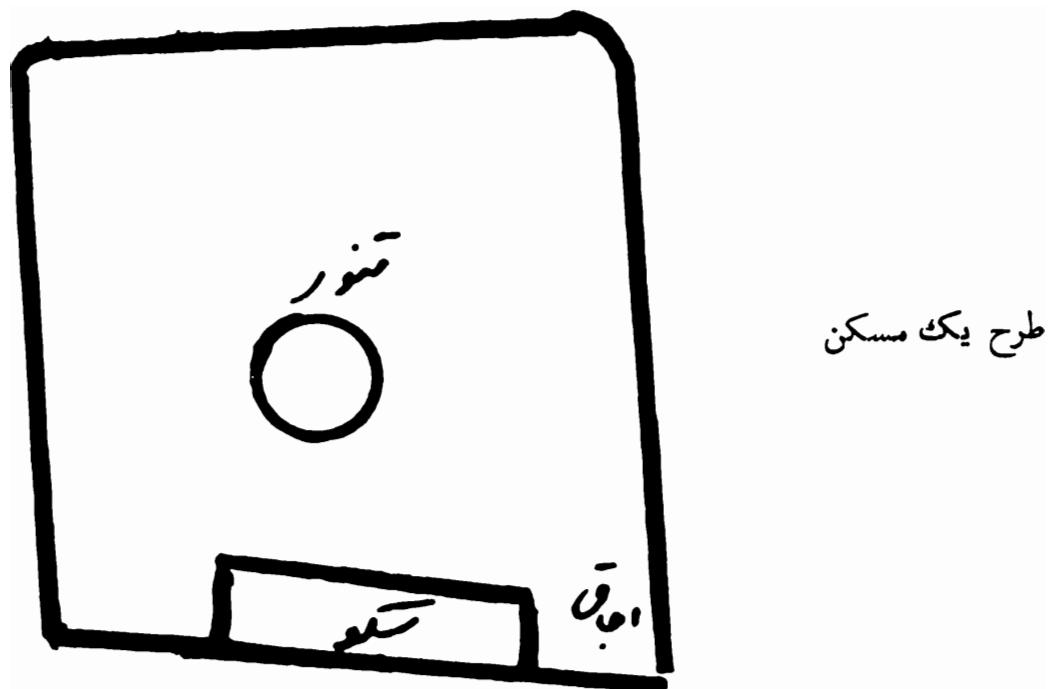


بک آلاجین ار بای

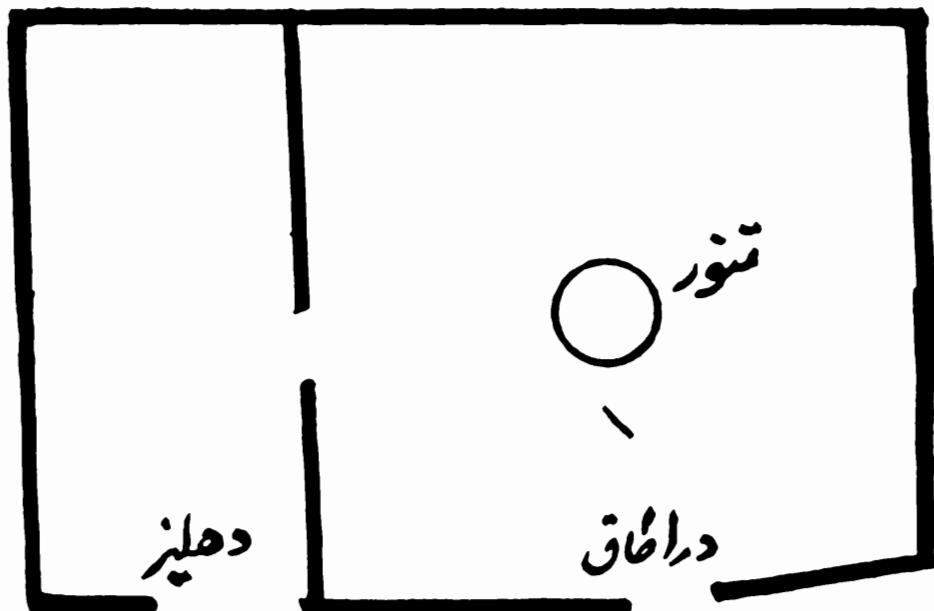




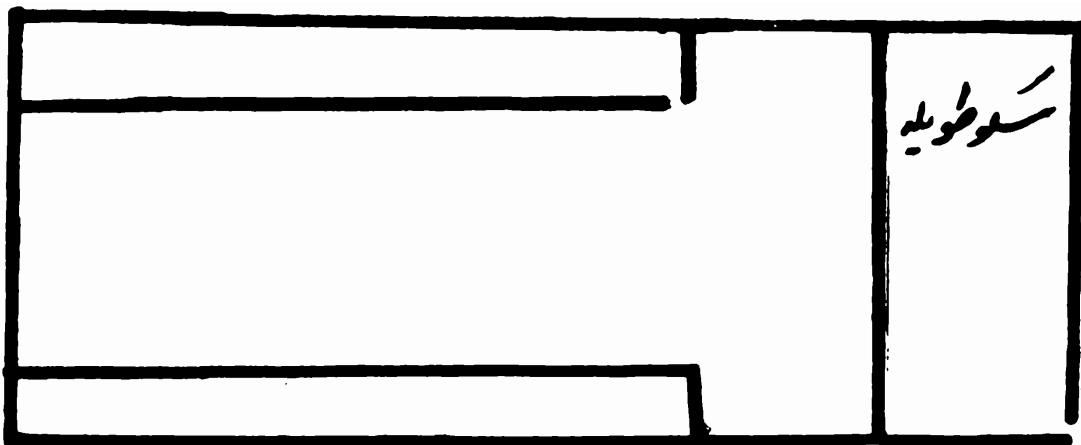
از خانه بیرون می‌آید



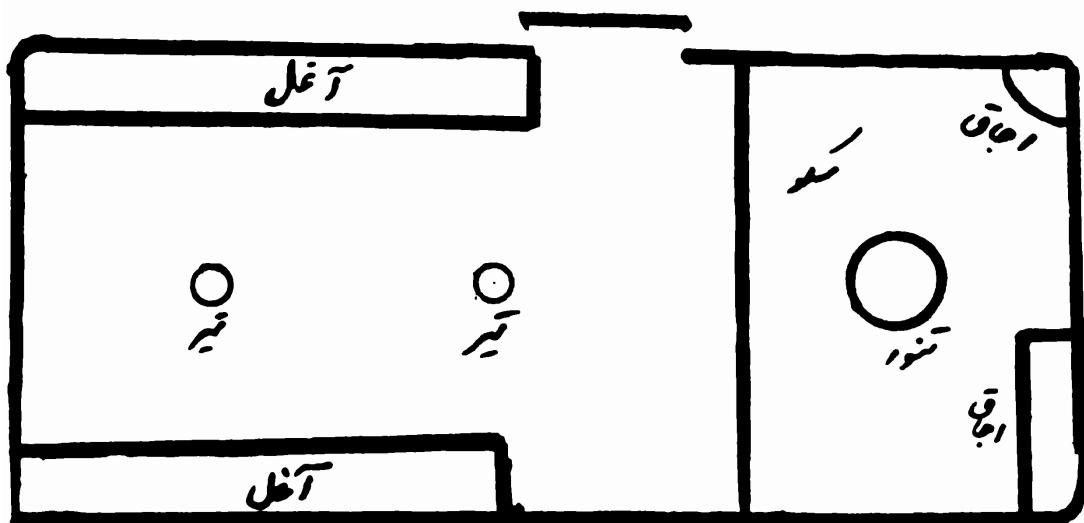
طرح یک مسکن



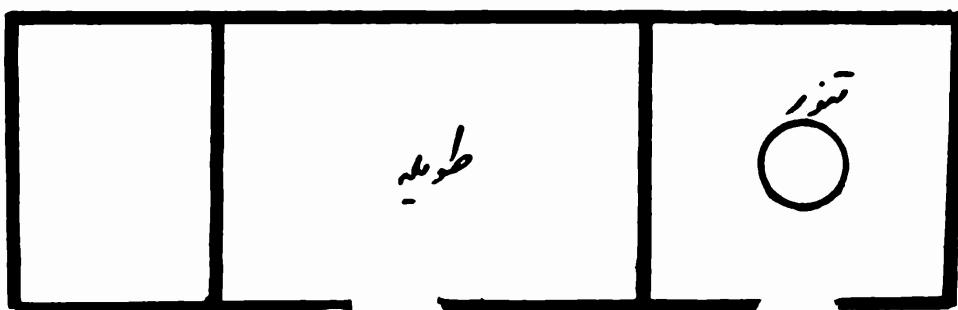
و طرح یک مسکن دیگر



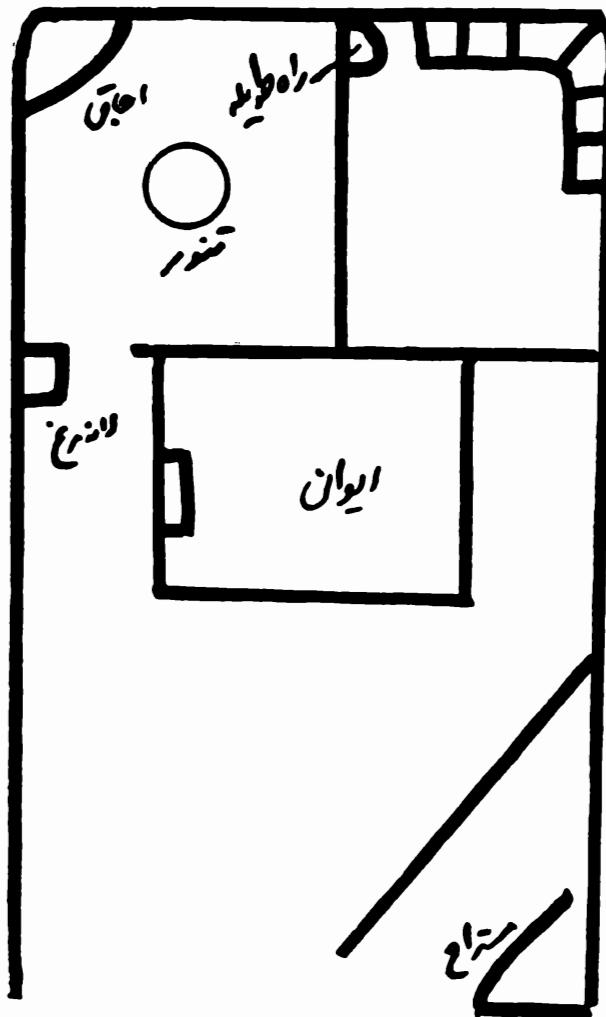
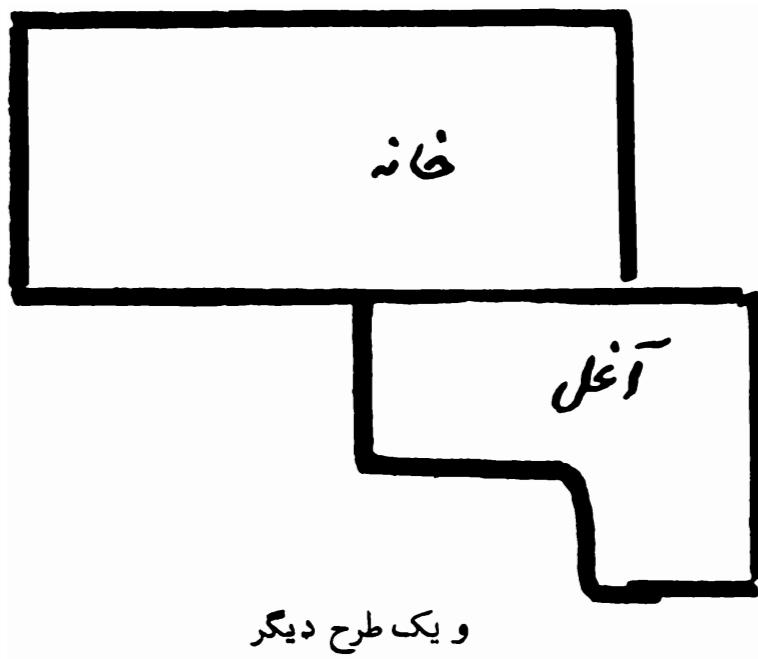
خانه یک دامدار فقیر



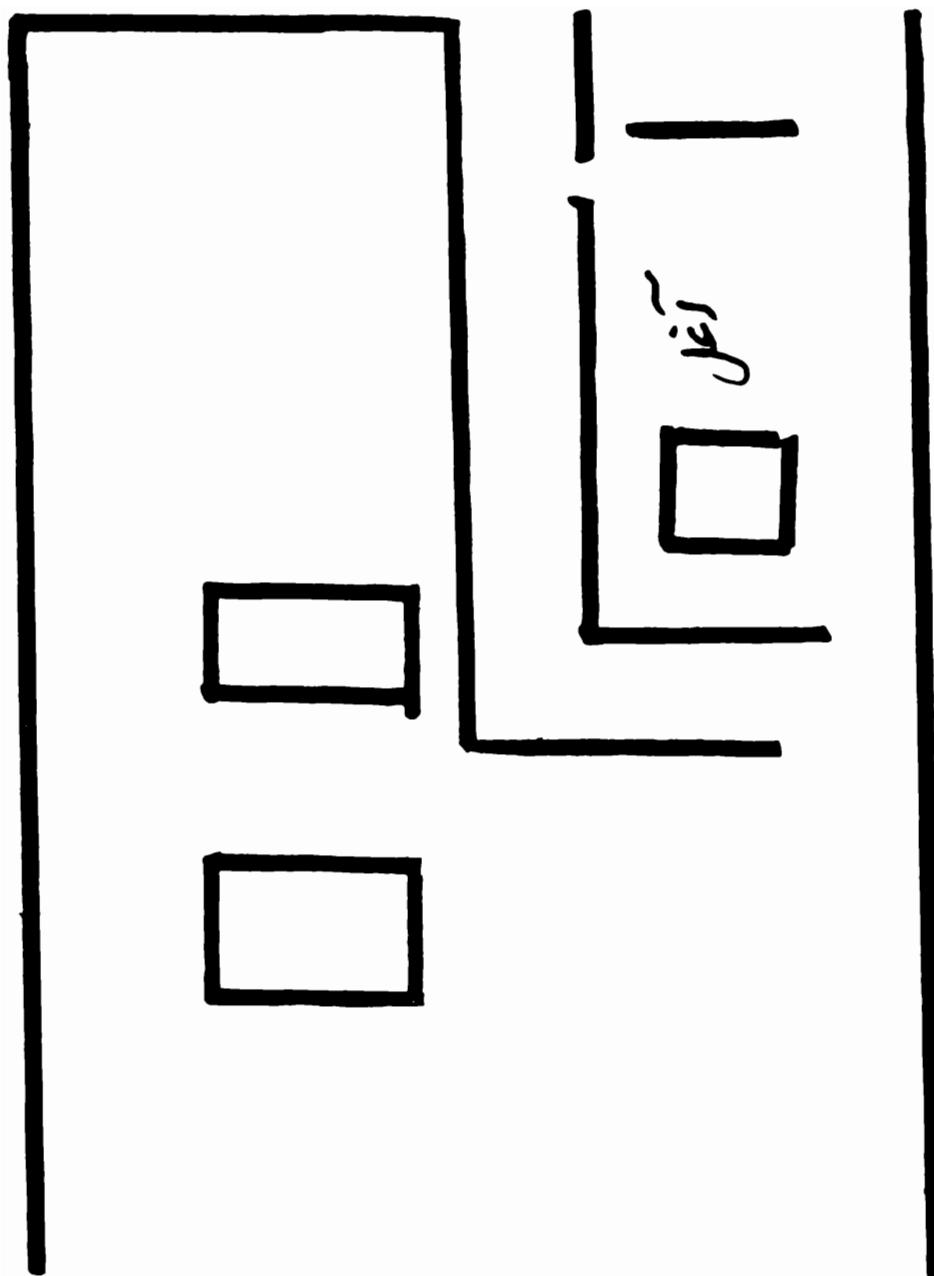
خانه یک دامدار متوسط



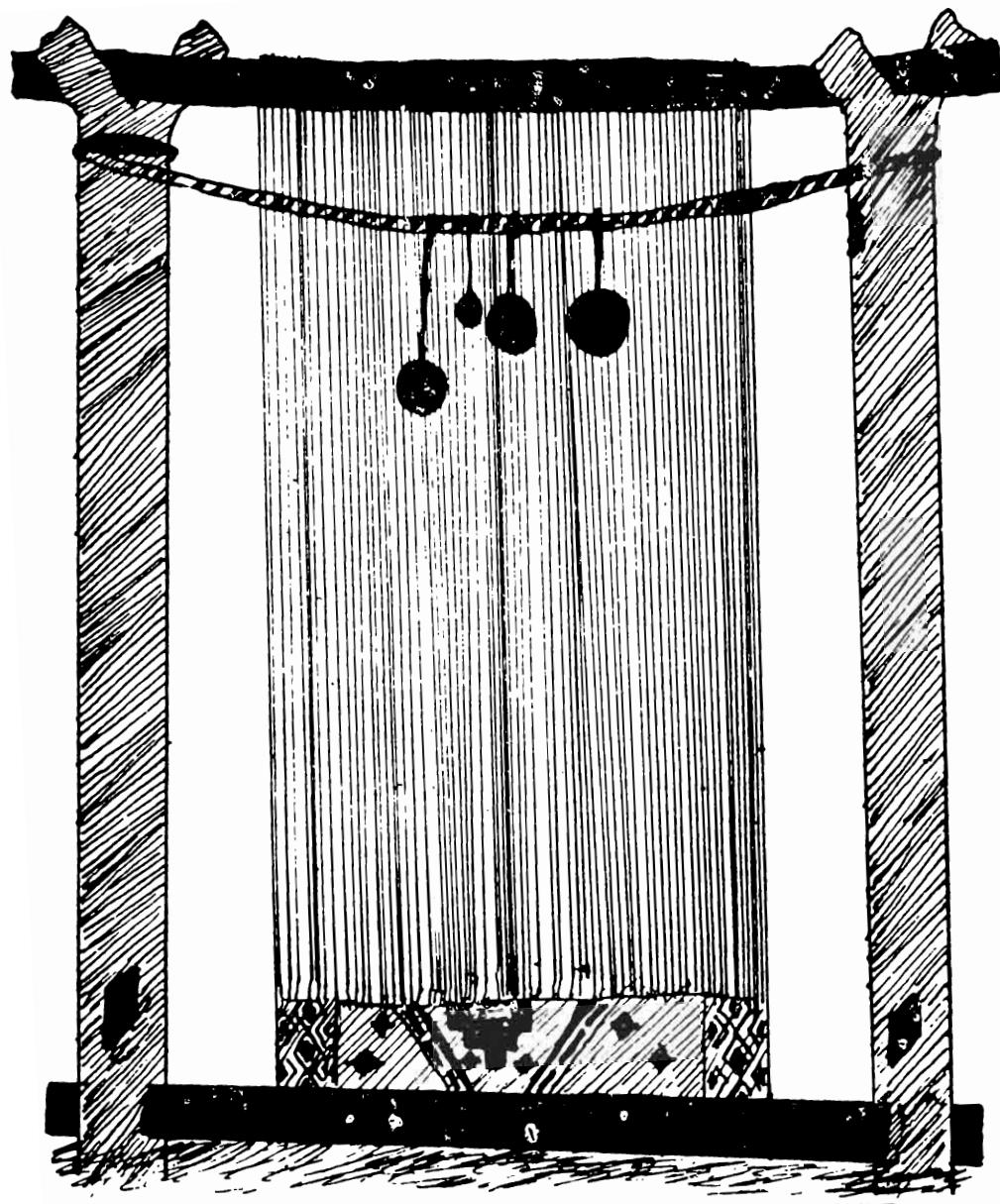
طرح خانه یک دامدار دیگر



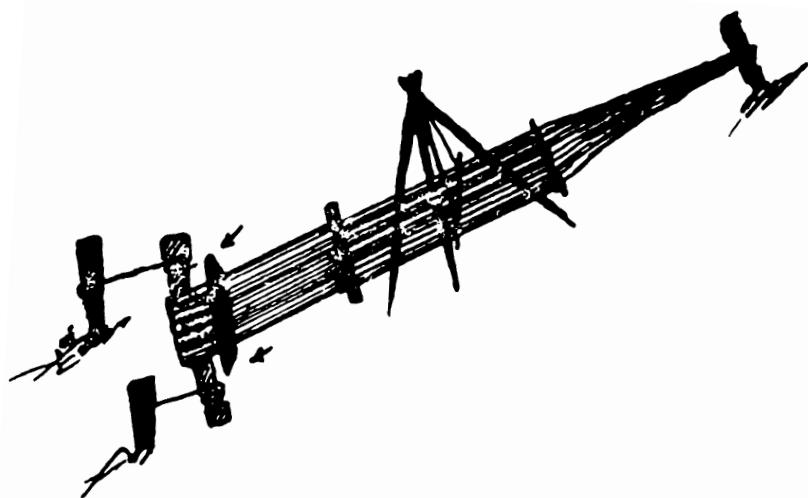
طرح خانه طبقه متوسط



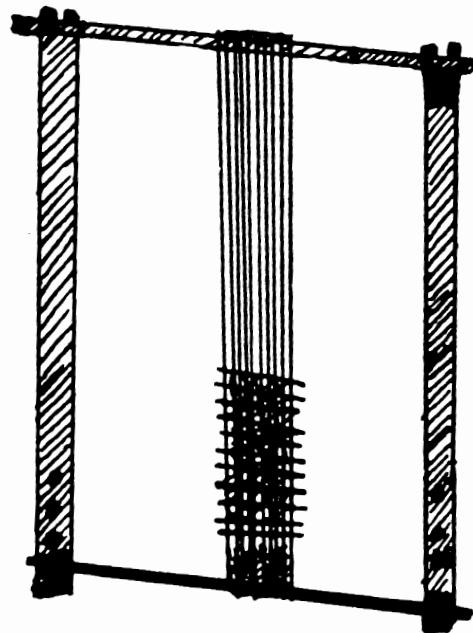
خانه دامدار



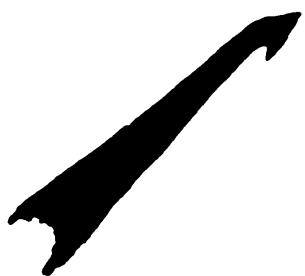
چارچوب حست باقی کلیم و فرش (هانا)



وسن لازم و طریقه باقی جاییم

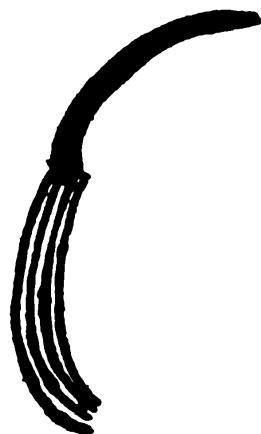


اُز باقن بن مشوله

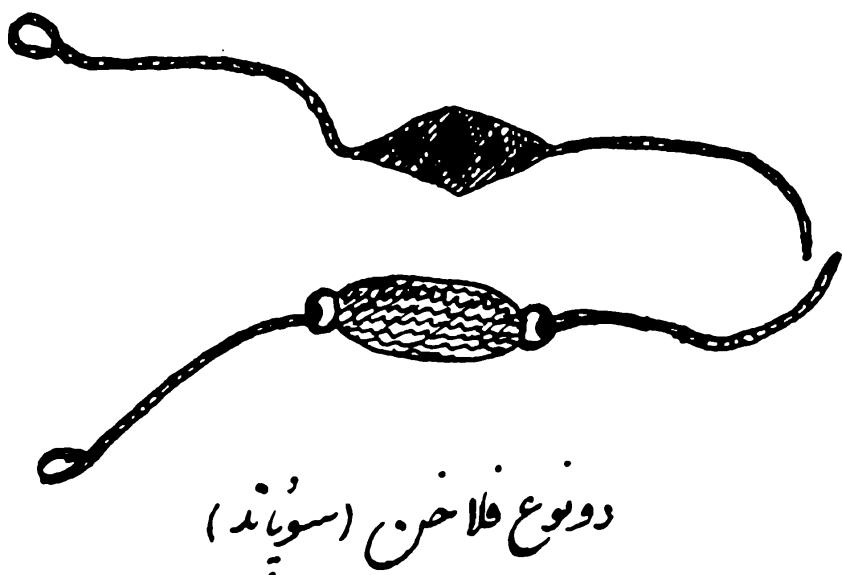


پیچی

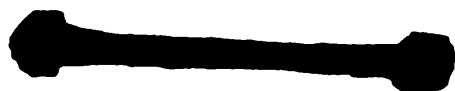
هَوْكٌ



کِرْبَز



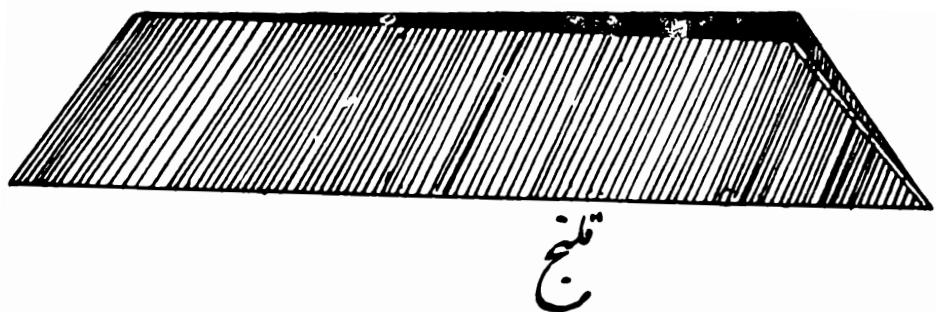
سپاین چوبی (ماچما - قوشما)

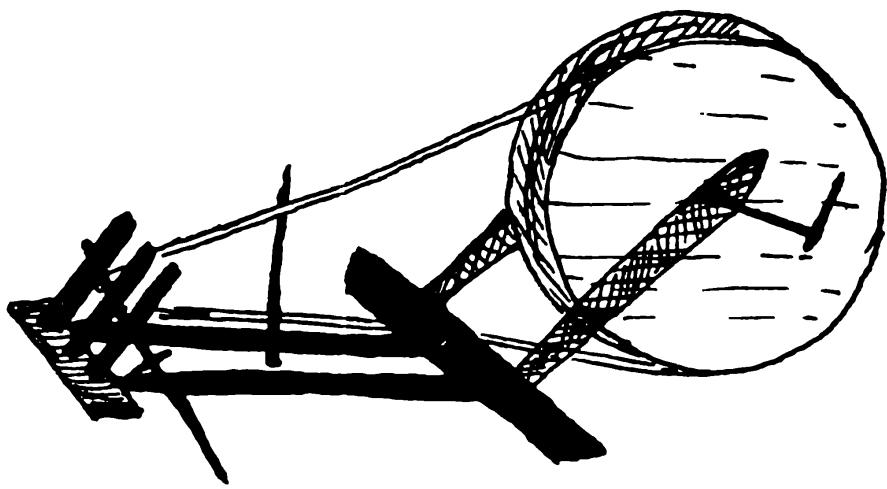


دال آنچی

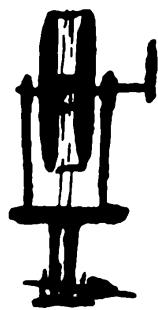


جواب پرسی

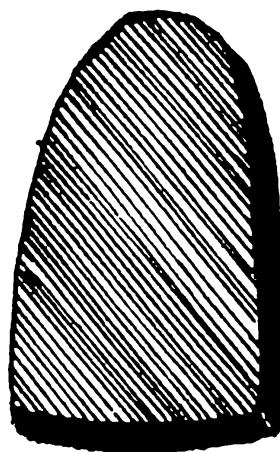




دَوْلَب (جَسْرَهُ)



دَوْلَب در حَالِ عَوْدَى



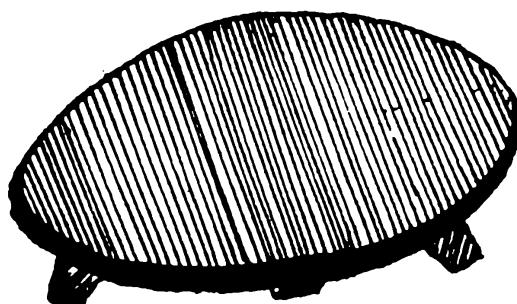
وسایل نان پزی:

ایلهده



با «ایلهده» نان را به
تنور می‌برند.

اسکلت ایلهده

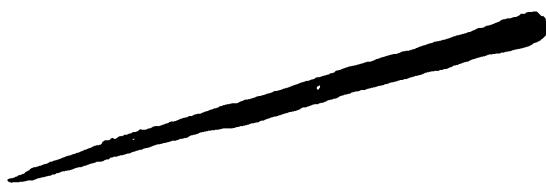


ترخنه

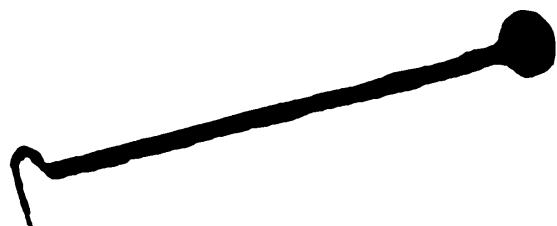
خمیر را روی تخته
پهن می‌کنند



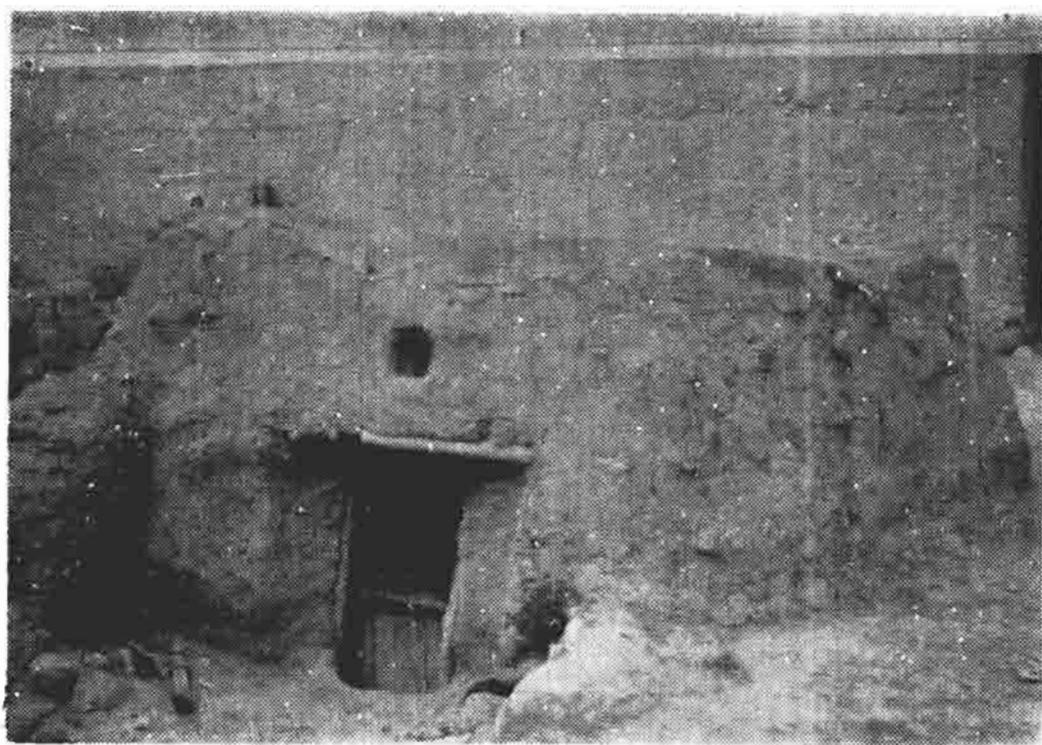
ورده
(یابی)



خلو'



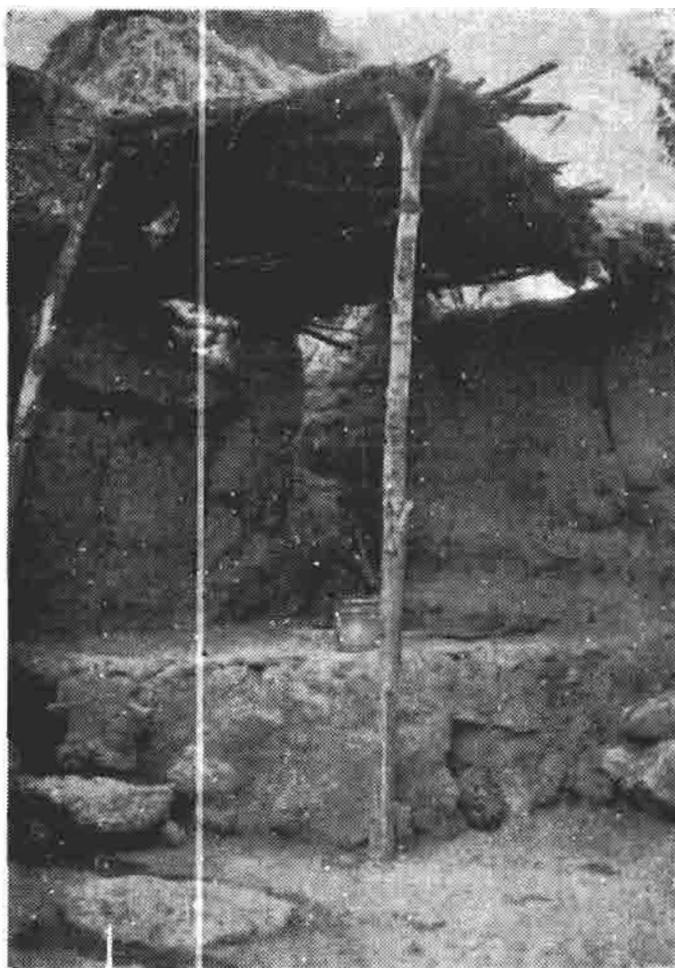
آرسین (شبش)



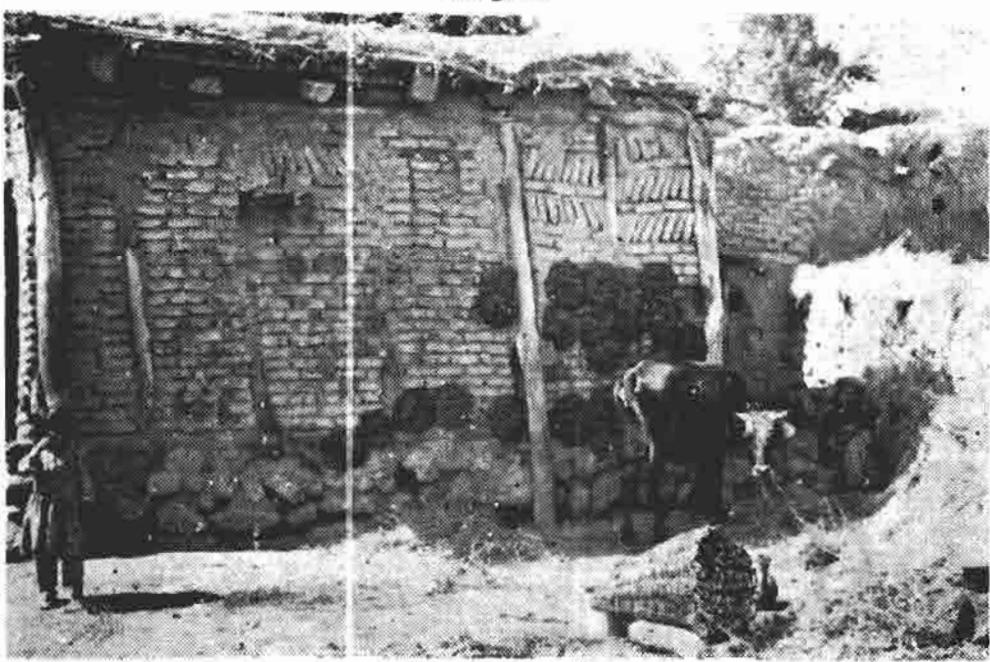
کاهدان



یک مادر در حال پختن نان



«ایوان»



خانه پک کار گر زراعتی در محله مقیم لوها



خانه یک پیر زن



شهربانو در جلو خانه اش

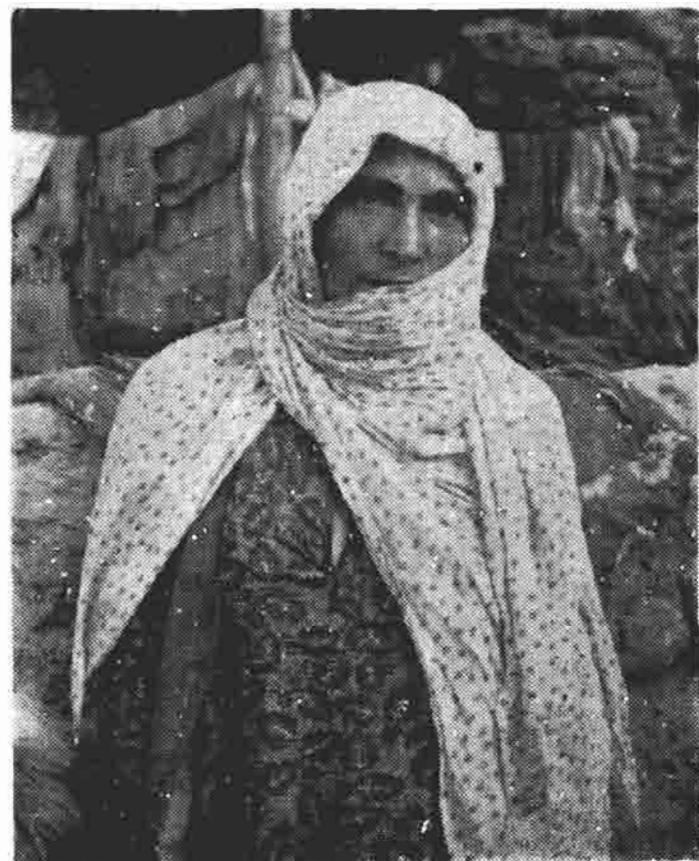


برای آب بردن آمده‌اند



آب شهر از یک چشمه کوچک تأمین می‌شود

زنی از محله مقیم لو

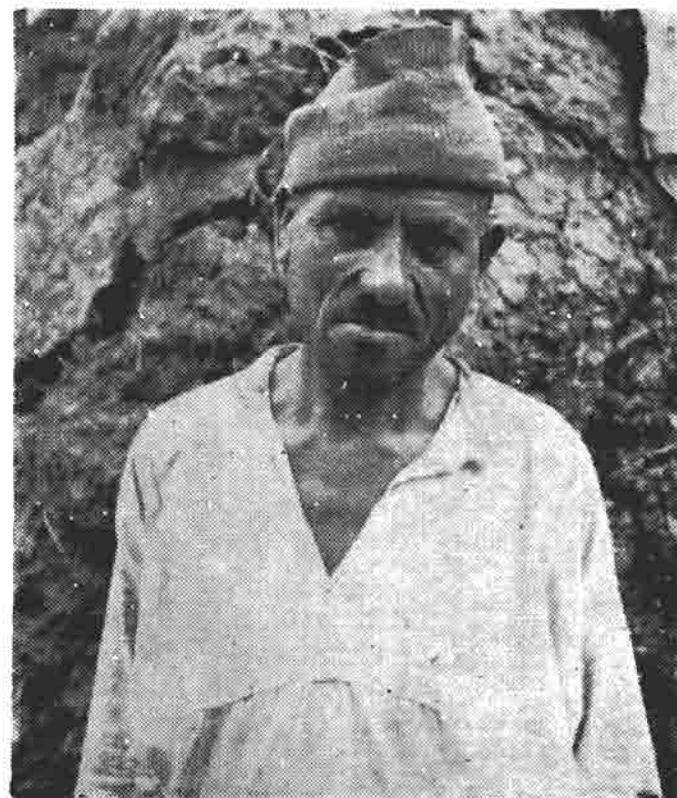


یک زن جوان پوشی خیاو





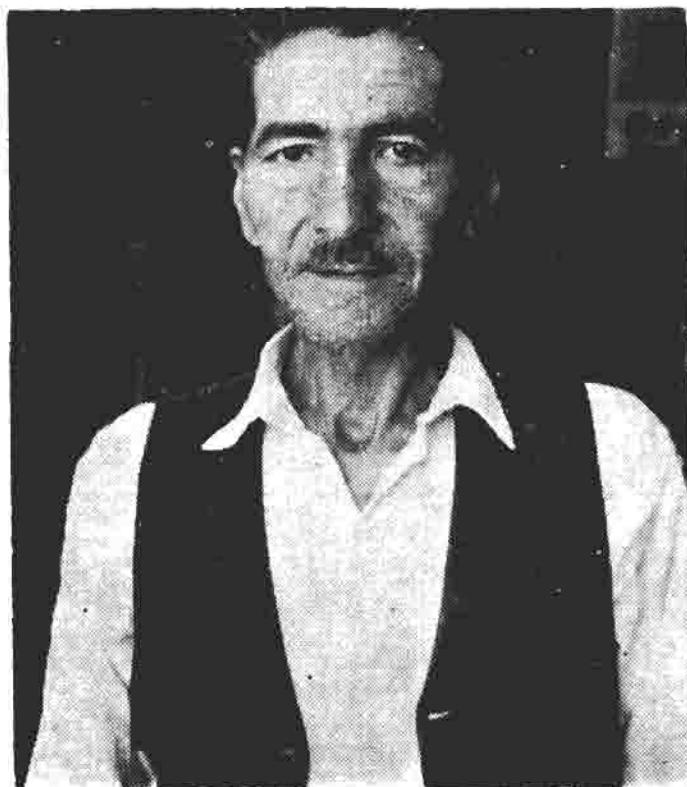
این پیر مرد را «چورک»
(نان) صدا می کردند



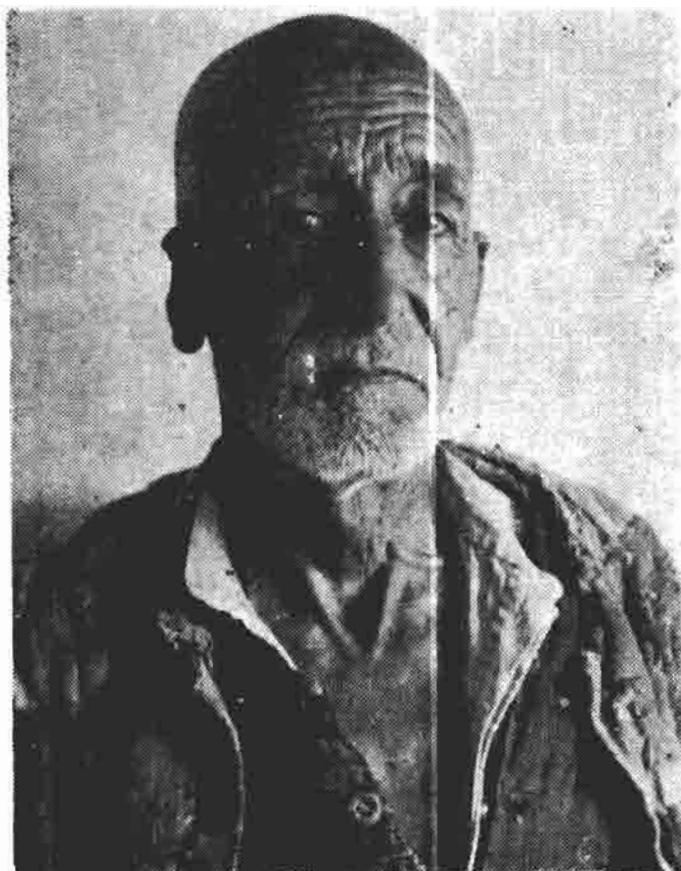
یک مرد جوان از محله مقیم لو



کریم نباتی شکارچی پرنده‌ها



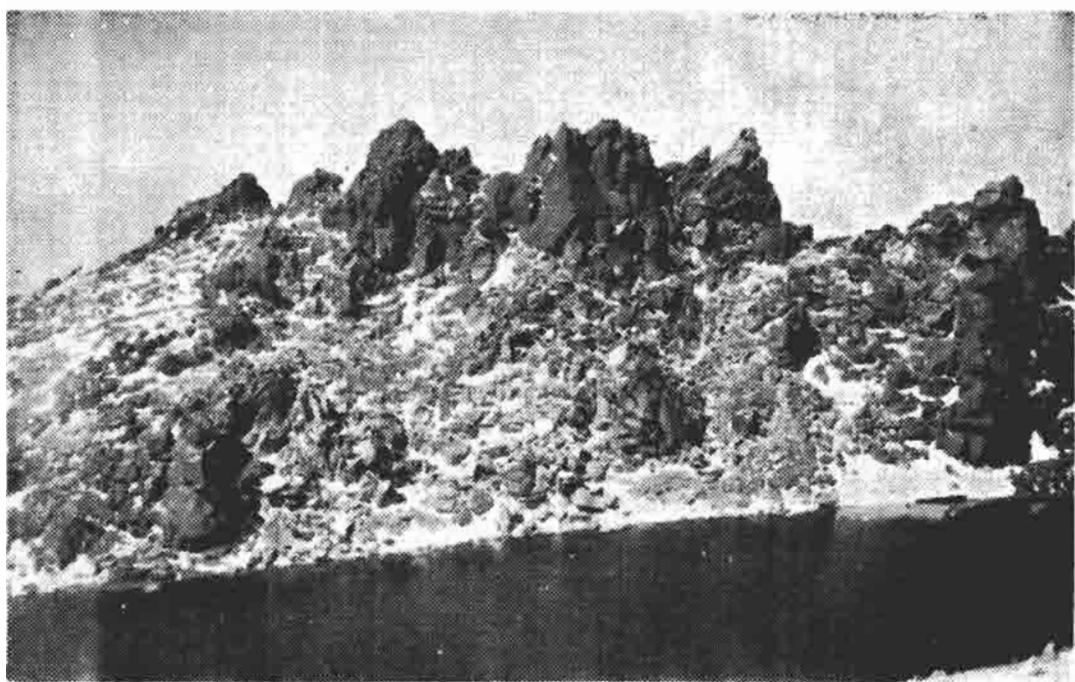
جناب سیر مقرب انصاری
عطار و دوافروش خیاو



تومار آوازه خوان دوره گرد
۸ ساله که از طایفه
«خیولو» آمده ساکن خیاو
شده است.



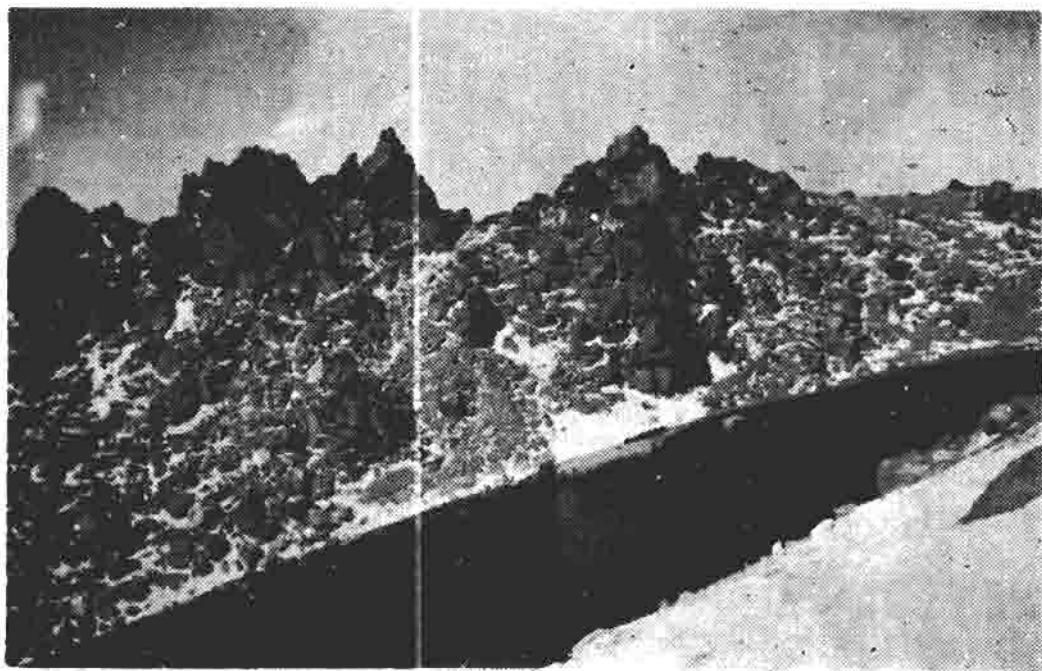
یک پیر مرد از محله
ازالو



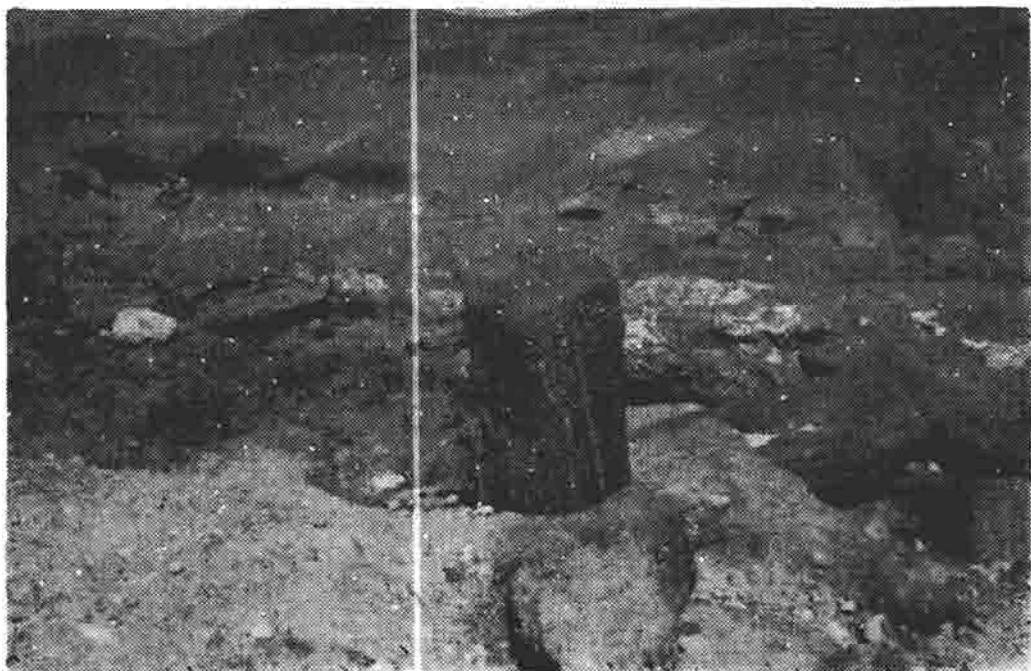
قله کوه ساوالان



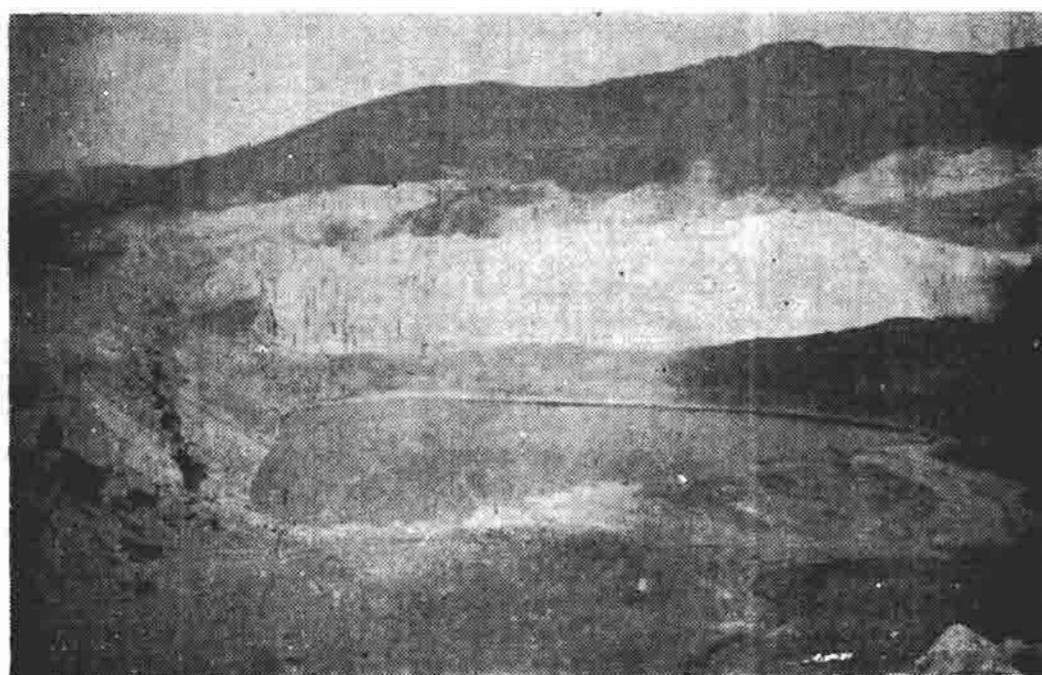
دریاچه بالای ساوالان



قسمتی از دریاچه قله مساوالان



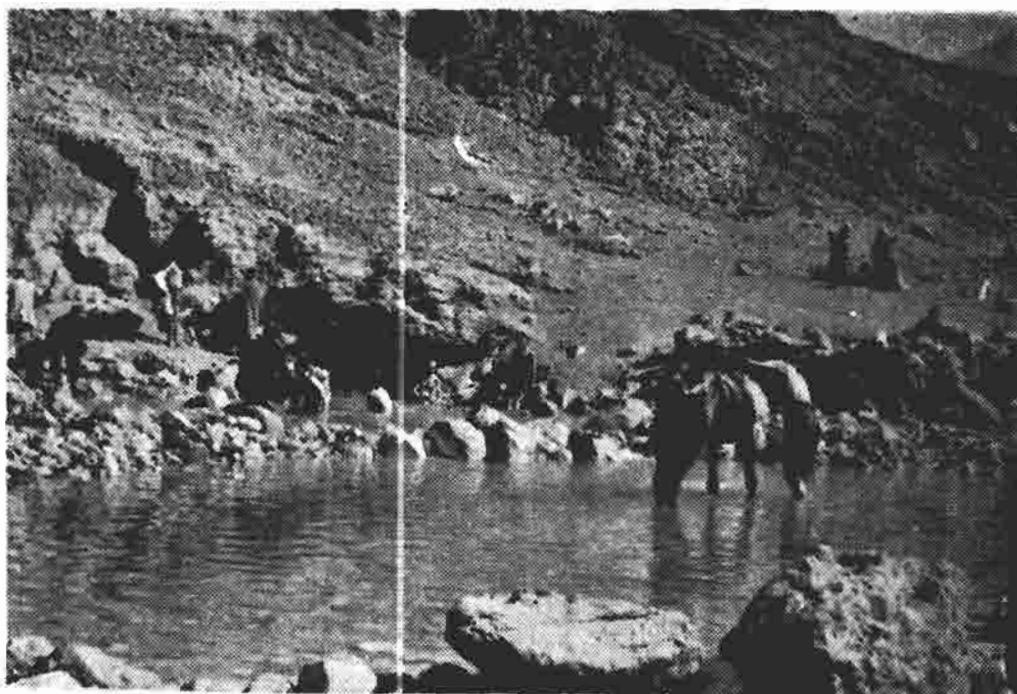
نبش یک قبر قدیمی



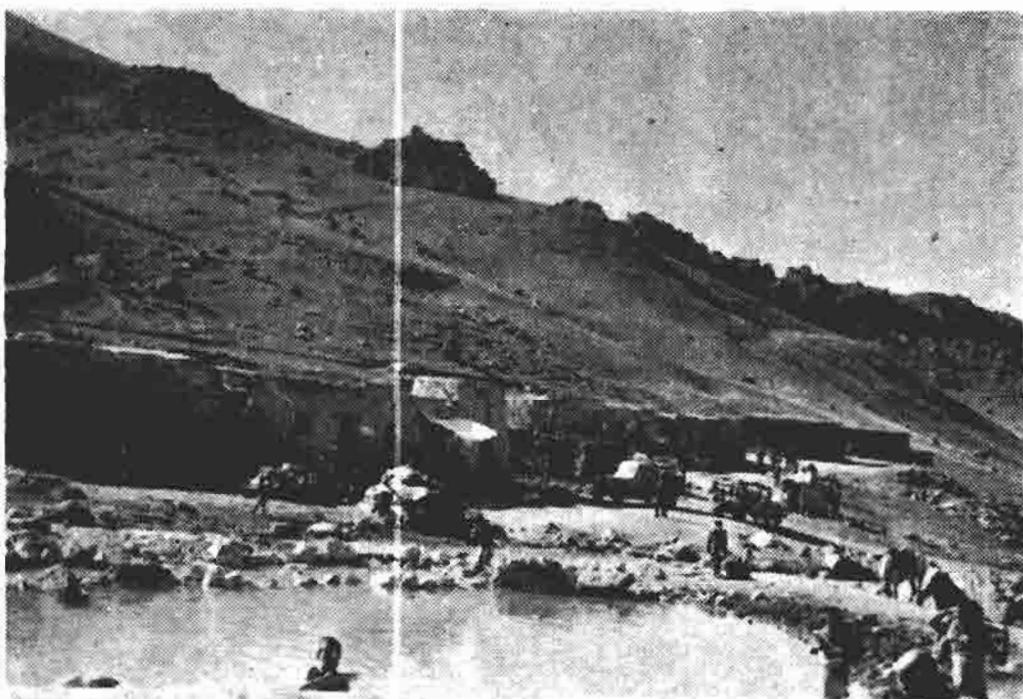
«آت گولی»



«طاووس گولی»



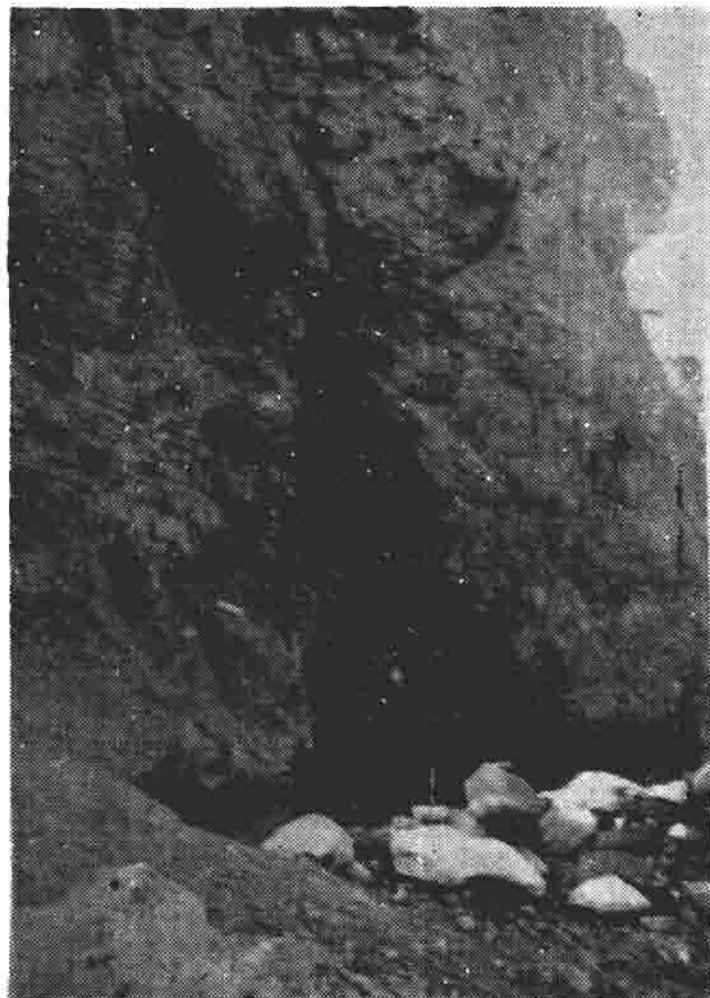
قوتور سویی



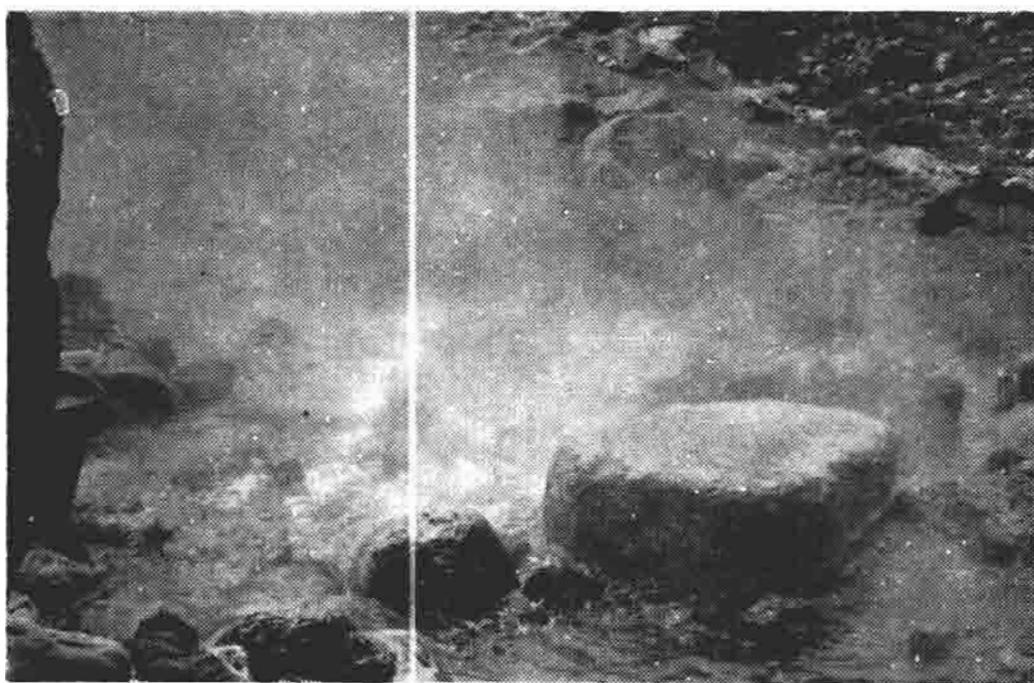
«قوتور سویی» تنها آب گرمی است که چند قهوه خانه
ومیوه فروشی در اطراف دارد



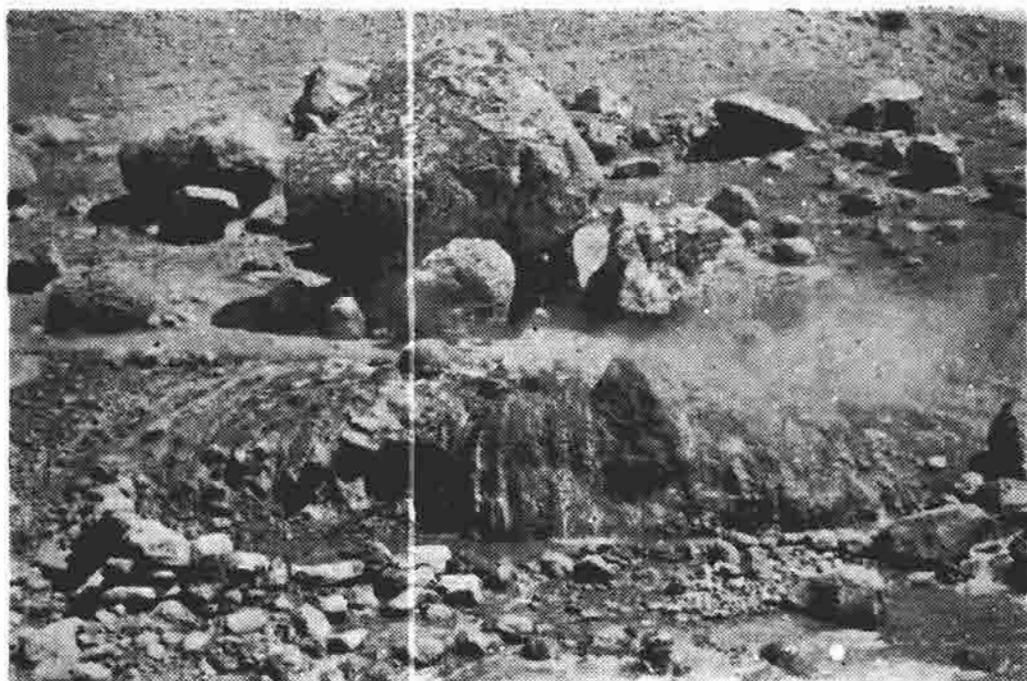
آب گرم «شاپل»



آب گرم «ایلان دو»



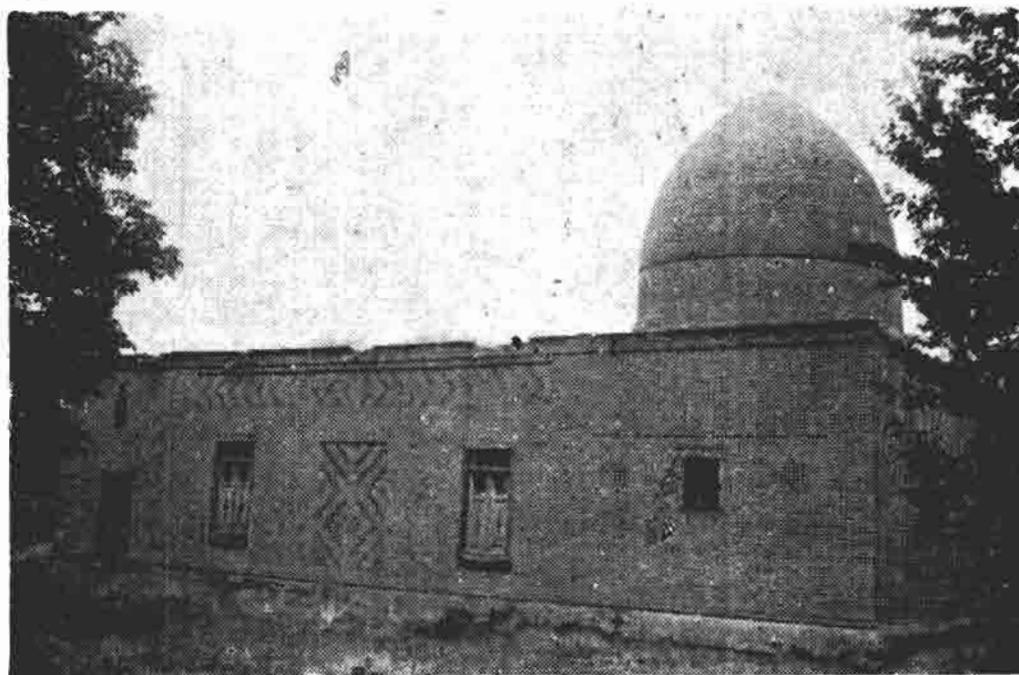
آب گرم «قینزجه»



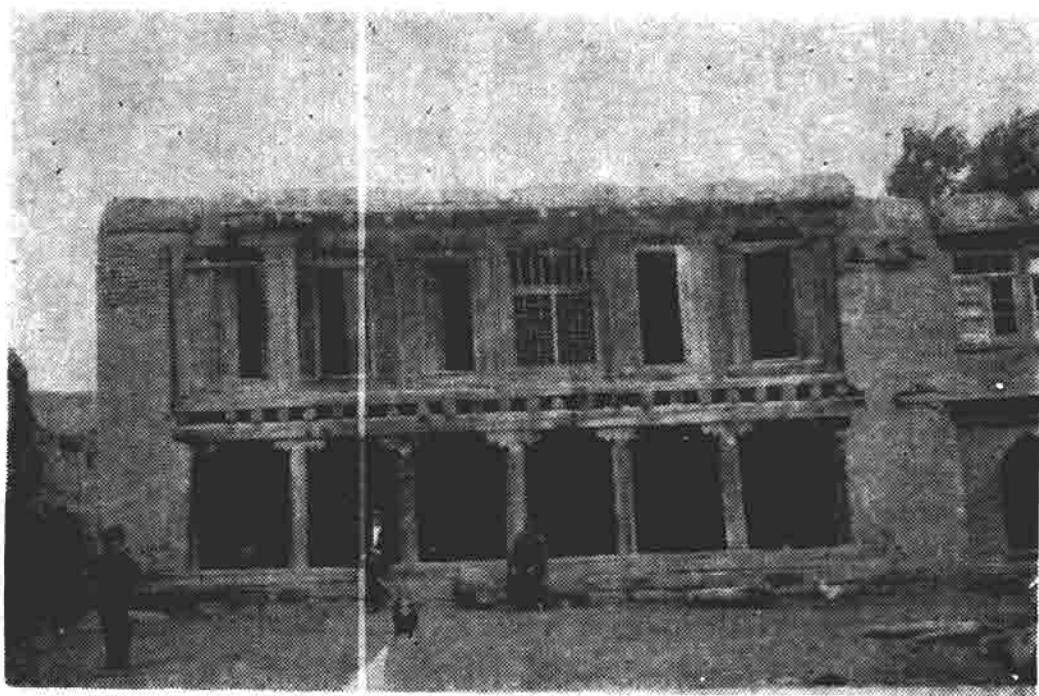
چشمه دیگر «قینزجه»



...جوار الرحمة الله تعالى
خليفة الخلفاء امير اسماعيل بن
سلطان امير محمد



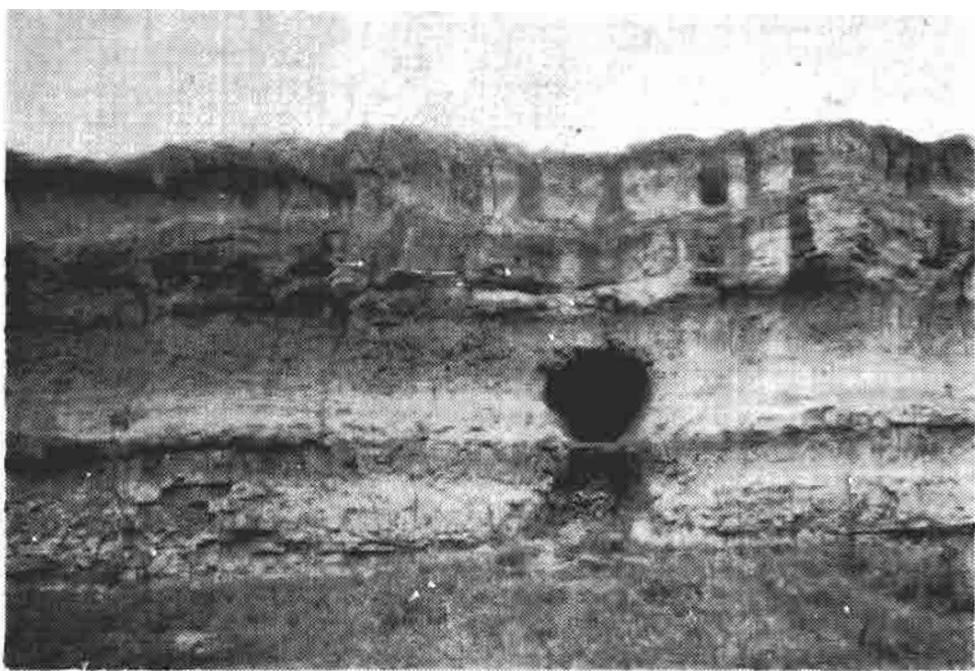
هذا گنبد پاک مطهر - حضرت سید جعفر



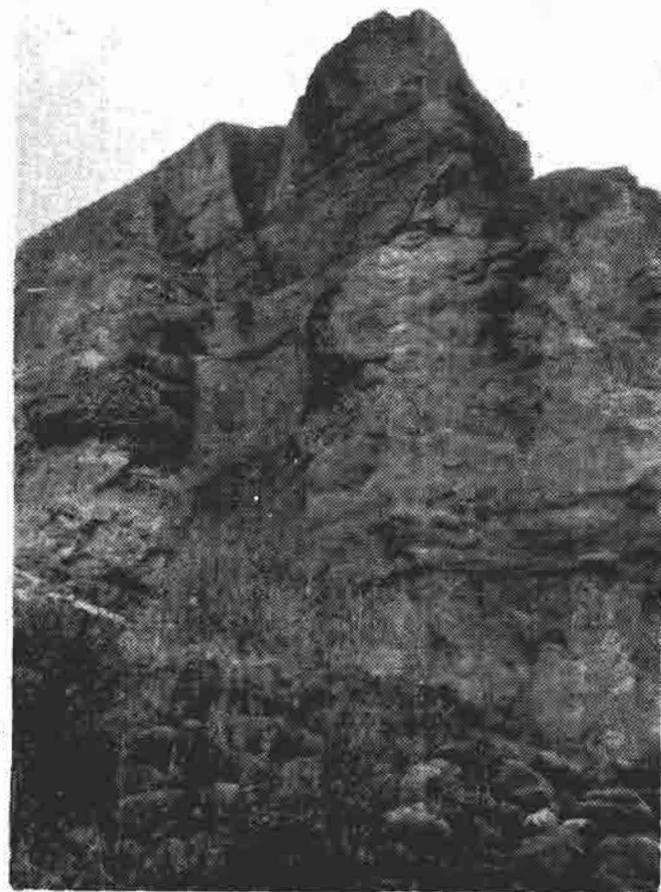
یک مسجد در «آنار»



مکتب خانه سنگ شده در ده «قره باغلار»



قلعه بربور در «آنار»



چاه کنار قلعه بربند: بیواره
سنگی اش شکسته.



کارگاه حاجیم بافی در ده «پری خانلو»



کارگاه حاجیم بافی



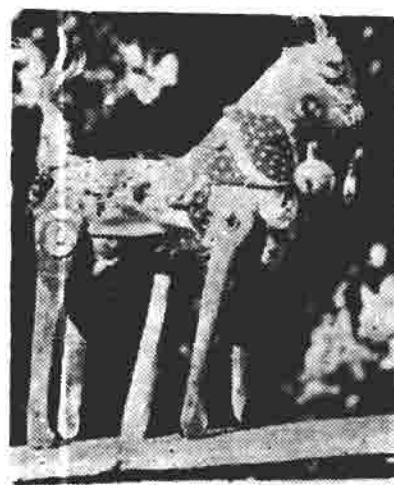
سکوی نان پزی



پیرمرد ها جلوی قهوه خانه.



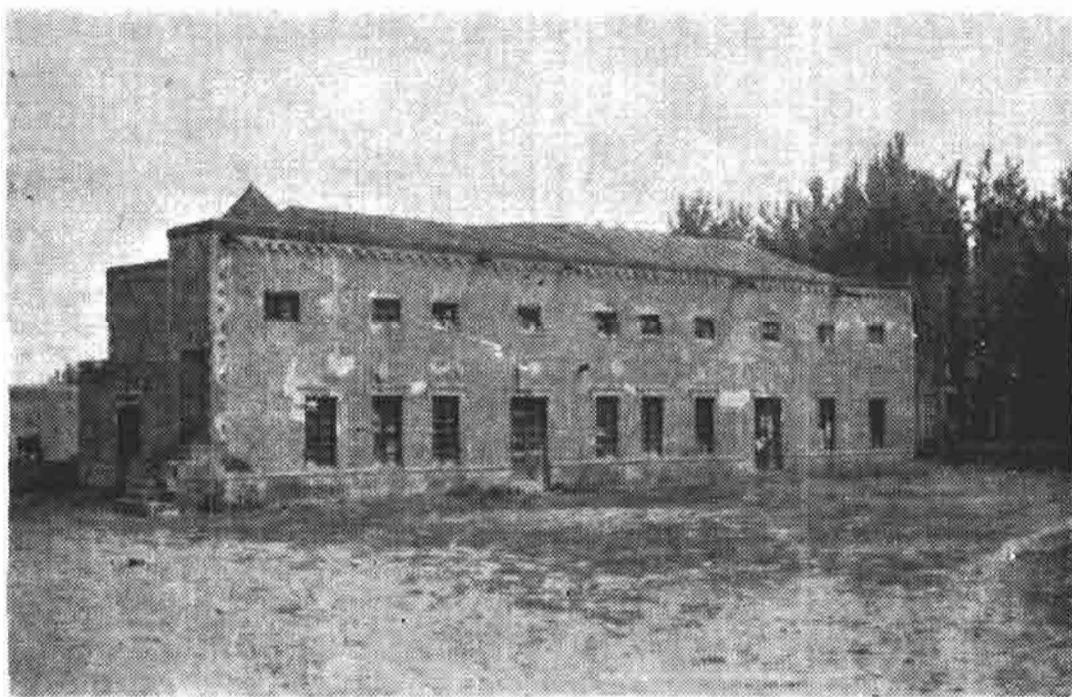
چند بچه از یک محله



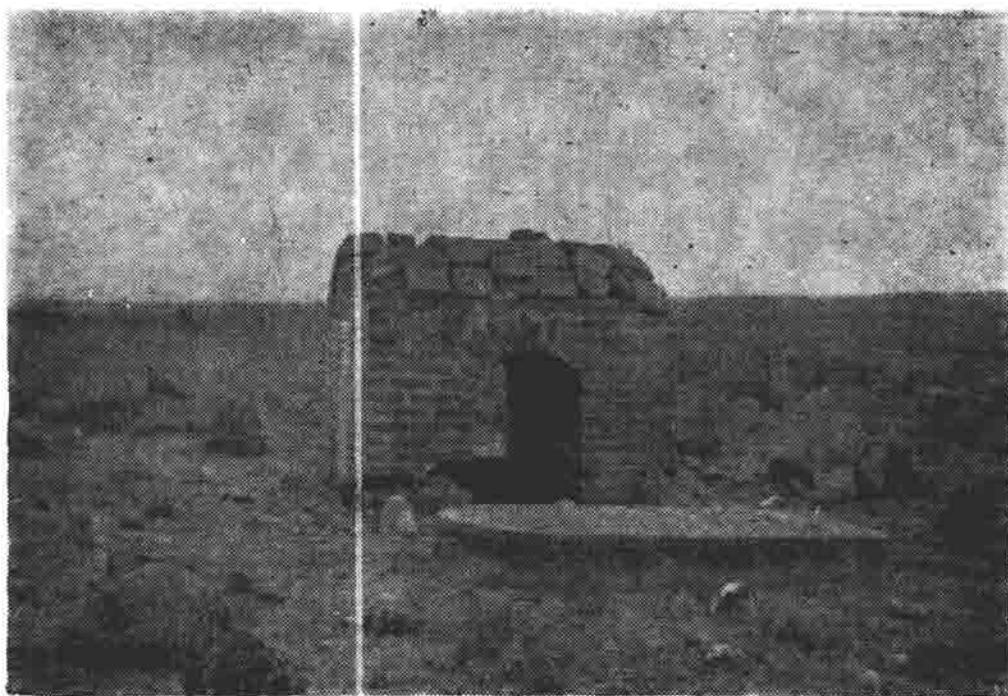
«تَكَمْ» پادشاه بزها



کندوهای پربرگت یک زنبوردار



جنازه کارخانه پتبه پاک کنی



هر سال، ساعت تحویل عید، خروس بزرگی از این مرقد بیرون
می‌آید و رسیدن سال تازه را به خروس‌های دیگر بشارت می‌دهد.



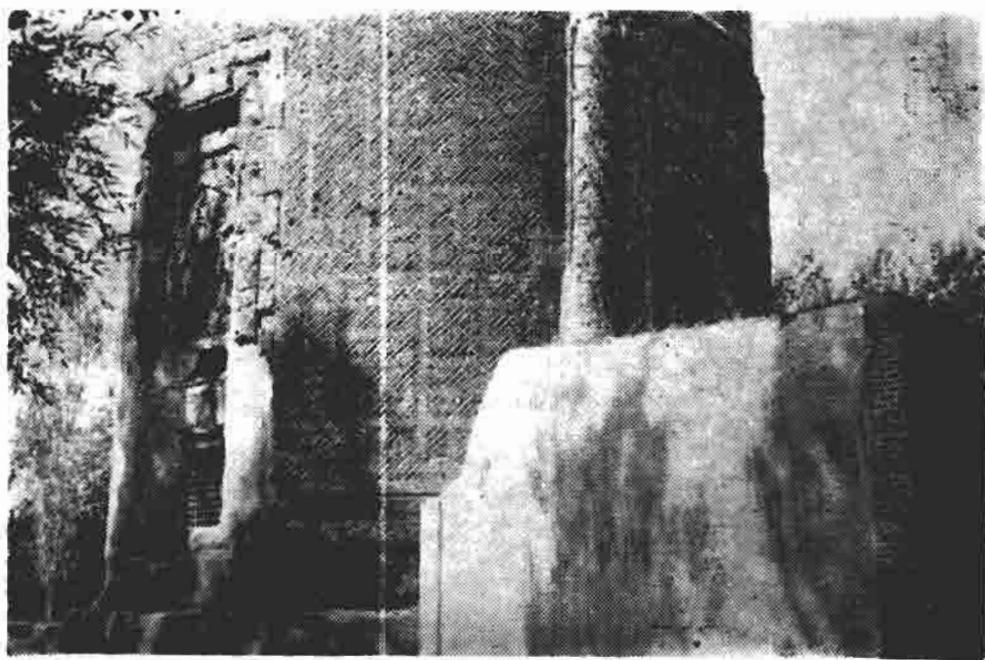
یکی از برج های
ویران قلعه قدیمی



قلعه منظم که تنها دیوارش باقی مانده.



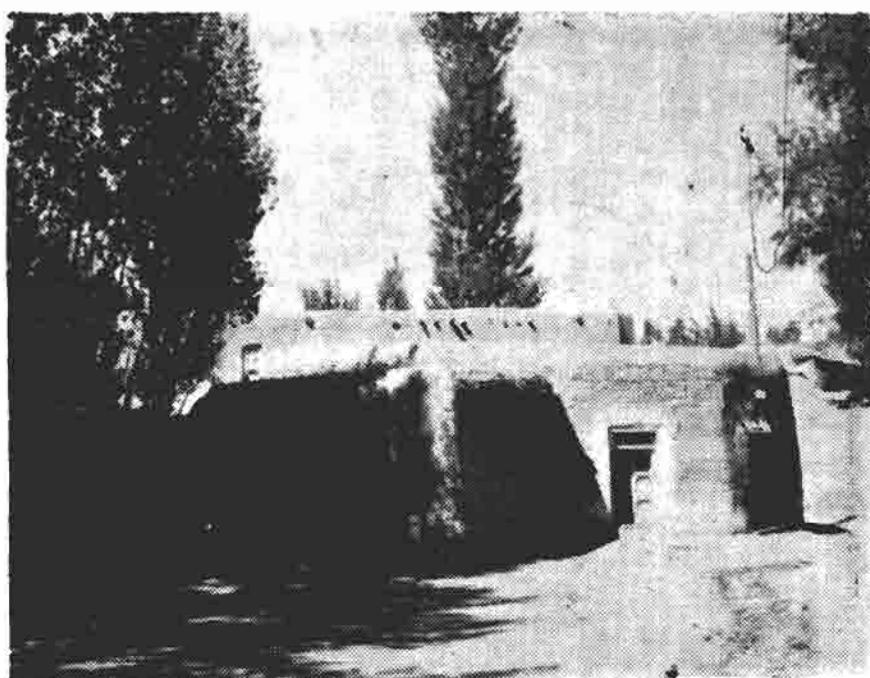
مقبره شیخ حیدر



قسمتی از نمای مقبره



«حسن داش»



نمای پیروزی «جنت سرا»

امیر کبیر منتشر کرده است:

قات نشینهای بلوک ذهرا

جلال آل احمد

قات نشینهای بلوک ذهرا، گزارشی است از موقعیت محلی، کاروبار، خانه و زندگی، سوک و سرور، افسانه، متل و گویش در دو روستا به نام سزجوه و برموده از توابع بلوک زهرا قزوین.

شادروان آل احمد، دلیل توجه خود را به این دو روستا، الفت چندین ساله، مخصوصاً دوره نوجوانی و خاطراتی که از این دو روستا به دلیل رفت و آمدهای مکرر داشته، ذکر کرده است و بخاطر همین احترام به خاطرهای چنین گزارشی را پرداخته است که بیش از هر چیزی نشان دهنده دست و پا زدن بیهوده روستاهای مذکور و دیگر روستاهای این سرزمین و بوم در مقابل ماشین و عوامل و تأثیرات عوامل جغرافیایی است.

او اگر چه از روستاهای سزجوه و برموده سخن به میان می‌آورد ولی در مجموع ندیشه خود را به دو روستا با چند خانوار و چند صد نفر روستایی با محصولات کشاورزی محدود و کارهای دستی مشخص و کم‌اهمیت محدود نمی‌کند، او با این گزارش هشداری می‌دهد برای آگاهی از مشکلات روستایی و مقابله با آنها.

پنج نمایشنامه از انقلاب مژده طیت گوهرمراد

گوهرمراد، قصه پرداز و نمایشنامه نویس موفق معاصر، در این مجموعه، رویه های گوناگون جنبش مشروطه را به محک داوری می نهد و رویدادهای جنبش آزادی ایران را در پرداختی هنرمندانه جان می بخشد. در این مجموعه، که با عکس هایی از اجرای نمایشنامه ها همراه است، «از پانیفتاده»، «گرگها»، «ننه انسی»، «خانه ها را خراب کنید» و «بامها و زیربامها» را می خوانیم.

چشم دد برابر چشم گوهرمراد با طرحهایی از بهرام داوری

چشم دد برابر چشم، واپسین اثر گوهرمراد، نمایشنامه‌ای است در شش پرده که واقعیت‌های پلید زمانه را نشانه می‌گیرد. مفاهیم انتزاعی و اژگانی چون «عدالت» و «عدالت‌خواهی» که بارهای معنوی انسانی و شرف را دارا هستند، نه آنست که در شرایطی هراس‌انگیز و تهدیدکننده، بافت واقعی می‌یابند. گوهرمراد در پرداخت این مفاهیم، نمایشی از دوگانگیهای زشت و وحشتزا را، در برابر چشم می‌گستراند.

شب نشینی با شکوه غلامحسین ساعدی

رسوم و تشریفات قراردادی اداری، وقتی که در شهری دور افتاده، مثلاً در مراسم افتتاح و یا جلسه معارفه و «جشن بزرگداشت بازنیستگان» شکل می‌یابد. برخورد این نمود با تنگی امکانات، بیشتر شبیه یک نمایش روحوضی محقرانه و طنز یک شوخی پر کنایه می‌شود، با آن دیوارهای شکسته و بسته با قالی پوشانده شده، صندلیهای چوبی پر سروصدای، و ردیف آدمهای خوابزده و حیران، که همه چیز در حدی عالی بر ایشان تبلور یافته است.

قصه شب نشینی با شکوه با درونمایه‌ای از همین واقعیت، گویای این نمایش، با همه عناصر مسخره و کسالت‌آور آن است، و دیگر قصه‌های کوتاه این مجموعه: چتر، مراسم معارفه، خوابهای پدرم، حادثه بخاطر فرزندان، ظهر که شد، مفترش، دایره درگذشتگان، سرنوشت محتمم، استغفارنامه، مسخره نوانخانه، مجلس‌تودیع، گزارشگر آگاهنده پیش روی «بوروکراسی» در سطوح اداره و میانکنش فرد با خانواده و دوستان و جامعه است.

دندیل غلامحسین ساعدی

درباره ساعدی، و آثارش اگر قرار باشد معرفی نامه‌ای به دست بدھیم، تنها می‌توانیم بگوییم:

«نویسنده‌ای که با سرمیشن آشناست و دردها و غصه‌های مردمش را خوب می‌بیند، تشخیص می‌دهد و سرانجام برای آگاهی، آنها را بازگو می‌کند. او همه مسائل خاستگاه خود را تجربه کرده است و می‌داند که کجا ایستاده است.»

دندیل چهار قصه از این نویسنده را با نامهای: دندیل، عافیتگاه، آتش من و کچل و کیکاووس در بر می‌گیرد.

قصه‌هایی که از آشناترین غصه‌های آشنایان و در عین حال بیگانه‌ترین آشنایان نشانه‌ای دارند. نشانه‌ایی که هر کدام زخم هزار چشم را می‌ماند و هر دم از جایی و بگونه‌ای سر باز می‌کند.

باهم قسمتی از قصه دندیل را بخوانیم: «... اسدالله به زینال گفت: «چه خبرته؟ می‌ترسی دربره؟ اون که مثل مانیس، اون تمدن داره، امریکاییه، مثل من و تو وحشی و گدا که نیس.»

نژدیک که شدند «خانمی» پاشد و رفت تو. در بازکن هر دو لنگه در را تاق باز کرد. زینال گفت: «مام بریم تو؟»

اسدالله گفت: «من و تو نه، مارو که نمی‌شناسه. پنجک و سمیلی باهاش برن.» زینال گفت: «به پنجک و سمیلی هم احتیاج نیس. دختره خودش زیون یارو رو میفهمه.»

جلو در که رسیدند، امریکایی ایستاد و برگشت پنجک و سمیلی را نگاه کرد و خندید، دستش را گذاشت روی شانه پنجک و خواست وارد خانه شود...»

جزیره خادگ، در پیام خلیج جلال آلمحمد

خارگ گزارشی کاونده و وسوس آمیز پژوهشگر دلسوزی است که به پشتونانه دانشی تاریخی و بینشی سرشار از هوشمندی و درایت، از آداب، و رسوم، گویش، وضعیت جغرافیایی و چند و چون زندگی ساکنان این جزیره تاریخی می‌گوید. در این گزارش، کاونده نامور، از تاریخ بسیار قدیم، اما نه چندان روشن خارگ سخن می‌گوید و وضعیت‌گذشته و حال مقندرترین جزیره خلیج فارس را به بحث و بررسی می‌گیرد و انسوسی بدرقه فرهنگ محلی جزیره می‌کند که بنا به ضرورت اقتدار از میان رفته است. در این مورد آلمحمد در مقدمه کتاب می‌نویسد: «بحث آکنون بر سر این است که با پذیرفتن اجباری چنین تحولی آیا باید شخصیت و موجودیت و فرهنگ محل را نیز ندیده گرفت و درست تن در داد به آنچه ماشین می‌خواهد با کارشناسی که هر دو با ما و ادب ما و رسم معاش ما بیگانه‌اند؟»

خانه (وشنی) گوهرسرا

خانه (وشنی)، جز نمایشنامه «خانه روشنی» که اسم کتاب را هم بهدوش دارد، چهار نمایشنامه دیگر به نامهای: «دعوت—دست بالای دست— خوشابه— حال بردباران — پیام زن دانا» را نیز دربر دارد.

گوهرسرا، در این نمایشنامه‌های کوتاه از وقایع آشنا و ناهنجاریهای زندگانی امروز در قالب شخصیت‌های نمایشی حرف می‌زند. او در حرفها و گفته‌های این نمایشنامه صادق است که می‌پنداری واقعه را تو دیده‌ای و این توبی که داری آنرا برای دیگری بازسازی می‌کنی.

او از حقیقت نمی‌گریزد، با آن درگیر می‌شود و اگر جایی از آن نیاز به اصلاح دارد، این اصلاح را با کوشش انجام می‌دهد و می‌داند که چون جز حق چیزی نمی‌خواهد، حرفش بر دل می‌نشیند.

در این نمایشنامه‌ها تنها حرف نیست که به بیننده ویا خواننده منتقل می‌شود، بلکه هر حركت، باریک مفهوم را برداش دارد، مفهومی وسیع که در آیینه‌ای محدب به مراتب کوچک شده است تا قابل پذیرش باشد.

لیبرست سالانه انتشارات خود را منتشر کرده‌ایم.
ملحقه‌مندان می‌توانند به نشانی «تهران— خیابان سعدی شمالی— بن بست فرهاد— شماره ۲۲۵— دايره روابط عمومي مؤسسه انتشارات اميركبير» با ما مکاتبه کنند تا لیبرست سالانه را برای ایشان به رایگان— ارسال داریم.

لطفاً پیش از مطالعه، لغزش‌های چاپی زیر را اصلاح کنید

درست	نادرست	سطر	صفحه
چرا غ فتیله‌ای	چرخ فتیله‌ای	۱۵	۱۱
اجاره می دهند	اجازه می دهند	۱۶	۱۸
کمشده‌ای	کمشده‌ای	۱۲	۲۷
در این جا	د رجا	۱۳	۲۷
«بالی جا»	«بالوجه»	۲۰	۲۷
«جبدره»	«جبدرق»	۳	۲۷
خلمو	خللر	۱۰	۴۴
عملی نیست	علمی نیست	۱۸	۵۴
خاطره‌ها	خاطره‌های	۳	۵۶
بیاید	بیابد	۱۰	۷۰
پسر بزرگ‌تر	بسربزرگ‌تر	۱۲	۷۹
مرتبت	مرتب	۱۶	۷۹
ابتدا دفع	ابتداع دفع	۱۷	۸۱
اماتزار که	اماتزار که که	۹	۸۳
عقلاء	عقلاء	۱۹	۸۷
خرابکاری	خرایکاری	۱۰	۹۳
صبح	صلح	۱۰	۱۱۴
کوهان‌دار	کوهادار	۱۵	۱۱۹
وقفه	وقفه	۱۲	۱۲۴
پاریزگولی	پاریزگولی	۱۷	۱۲۸
«پالاز»	«پالا»	۱۹	۱۵۴
از بازیهای	از زبانهای	۲	۱۶۰
شبان فریبک	شبان فریبک	۳	۱۸۶
زهرا علیه السلام	زهرا علیه السلام	۱۹	۱۸۸



مونوگرافی
۳

منتشر خواهد شد:

اهل هوا

منتشر شده است:

خارک در یتیم خلیج
تات نشینهای بلوک زهراء